فیهن خیرات حسان

کتاب
تذکرة الخواتین در شرح حال
مشاهیر نسوان عالم از عرب و روم
و هند و عجم از صدر اسلام تا کنون مشتمل
بر اوصاف حمیده و صفات
پسندیده آنها و اشعاری که در عربی و فارسی
و ترکی گفته اند و حکایات و عجایباتی
که از آنها روایت شده که ارباب
تصانیف و مصنفین تراجم ذکری از آنها
نکرده اند بترتیب حروف تهجی
تصنیف و انطباع یافت

حور مقصورات فی الخیام

فہرست کتاب تذکرۃ الخواتین

صفحہ

صفحہ

صفحه		صفحه	

بسم الله الرحمن الرحیم

خامهٔ صنع که اوراق جهان آراید … جلد را نیز بخیرات حسان آراید

زهی نگارندهٔ قادر و برازندهٔ قاهر که در شیمهٔ امهات صورت بنات را جمال معنی داد و در صفات
بسیاری از ربات حجال ودیعهٔ کامل از معرفت و کمال عطا داد از دودمان رسالت بتول عذرا
آورد و در خاندان نظم و عرفان ایجاد رابعه و خنسا کرد افاضتش پرده نشینان را در فنون
فضایل و معارف اشیاخ معارف و مشایخ نمود و ابواب حکمت و ادب بر روی مخدرات
عقایل گشود مستورهٔ عصمت از و طلب کرد معصومهٔ نامی گشت و جاریهٔ بزم آرائی و دلربائی
خواست محبوبهٔ گرامی شد بترنم و ترانه مغنیه طبعهای جامد را مشتعل ساخت و بشعلهٔ عشق عاشقه قلبهای
جامد را گرم و نرم نموده بگداخت ملکه را بر تخت ملوک تا مدار نشانید و مردان روزگار را محکوم حکم
او گردانید تا بدانند که امر آن اوست و فرمان فرمان او و قدرتش بی پایان است و عطیتش نسبت
بزنان و مردان یکسان حق این است که باید غافل نبود که در جهان زنان بوده اند که در زیر مقنعه
کله داریها نموده اند در فهم حقایق اجتهادی کرده و در حل غوامض تحقیقی انیق آورده لشکر شکسته اند
کشور گرفته اند صد کار کرده اند صد راه رفته اند و ارباب سیر از آنها بدرستی ذکری نکرده اند
مصمم شدم که در حالات نساء مشهوره اقتفا کنم و به استمداد رجال اهل حق طرحی برای این بنا ریختم
از حسن اتفاق کتاب مشاهیر النساء از مؤلفات ادیب اریب محمد ذهنی افندی بدست آمد ترجمهٔ آنرا
اساس قرار داده معلومات خود را با بعضی تصرفات که بنظر فاتر درست میآمد بر آن افزودم و
بنگارش احوال خیرات حسان ابتدا نمودم

تو مردی واقف او باش … ز حال زنان نیز آگاه باش
زن از فضل محمود عالم بود … چه مردی بود کز زنی کم بود

حرف الالف

آمنه بنت وهب مادر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله دختر وهب بن عبد مناف بن
زهرة بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر میباشد زهره از اشراف قریش و برادر
قصی بن کلاب است که جد بنی هاشم بود و بین سلسله نسب آمنه چون سه بطن بالا رفت بحضرت فخر
کاینات نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می پیوندد مادر آمنه بره دختر عبد العزی بن عثمان بن عبد
الدار بن قصی است و مادر بره ام حبیب دختر اسد بن عبد العزی بن قصی و مادر ام حبیب بره دختر عوف
بن عبید بن عویج بن عدی بن کعب میباشد آمنه در حسب و نسب و ملکه مکرمت و ادب اشرف زنان
عرب بود بلکه در علو شان بر تمام مخدرات عالم مقدم و هرگونه فضل و فضیلتی او را مسلم و کدام شرف از
این فزونتر که صدف گوهر رسالت و مطلع خورشید جهانفروز نبوت گردیده است بالجمله جمال
صورت و کمال معنی آمنه سبب شد که حضرت عبد المطلب او را در سلک ازدواج جناب عبد الله در
آورد و این مرتبت را مخصوص مزید سایر مزایای او کرد و ولادت عبد الله بیست و چهار سال قبل از عام
الفیل است و در سال نوزدهم سلطنت انوشیروان عادل بوده چون عبد الله بسن شباب رسید علاوه
بر صباحت حسن منظر و ملاحت و لطف مخبر و شان عالی و نژاد متعالی نوری در جبین او ظاهر بوده هویدا
می بود که حضرت خاتم پیغمبران از صلب کرامت او قدم بساحت امکان خواهد نهاد و کون و مکان را
زینت خواهد داد از این رو بسیاری از زنان عرب و نسوان قریش بهمسری و مزاوجت او راغب و وصل
و مواصلت او را بجان شایق و طالب بودند اما تقدیر الهی این سعادت غیر متناهی را نصیب آمنه
خواسته این حجله سعادت را برای او بیاراست و بنا بر مسطورات بعضی از مورخین در شب جمعه که
روز عرفه بود عقد زواج عبد الله و آمنه بسته شد و در همان شب زفاف اتفاق افتاد و پس از مواقعه
نوری که در جبین عبد الله بود به پیشانی آمنه انتقال نمود و شیفتگان حسن و جمال عبد الله در آن شب از حرمان
خویش محزون بوده و تلخی روز نمودند بلکه بعضی بستری و بیمار شدند و بانواع اسقام گرفتار گردیدند گویند
رقیقه یا قتیله بنت نوفل بن اسد معروف بام قتال از برادر خود ورقه شنیده بود که در این اوان پیغمبر آخر الزمان
عرصه وجود را بقدوم ذیجود خود مشرف خواهد ساخت و رحمت عالمیان سایه بر سر جهان و جهانیان
خواهد انداخت و از جبین پدر بزرگوارش نور نبوت درخشنده و لامع و سیمای رسالت از غره غرای
او هویدا و ساطع خواهد بود و وقتی جناب عبد الله با پدر فرخنده گوهر خود در احیای عرب گردش مینمود

شمار الیها آن نور را در ناصیهٔ عبدالله بدید و مفتون مواصلت او گردید و آرزو کرد که حامل آن نور گردد و مظهر
آن خجسته ظهور شود بجناب عبدالله عرض حال نمود و استدعای وصال ابواب مواعید گشاد و مال کثیری
وعده داد اما آنخواهش و مامول مقرون بقبول نیامد و عبدالله او را بمضمون جواب گفت و دری بقفا این دو بیت سفت

والحل لا حل فأستبينه		أمّا الحرام فالحمام دونه
يحمي الكريم عرضه ودينه		فكيف بالأمر الذي تبغينه

غیاث الدین خواندمیر در حبیب السیر مینویسد آنخواهش را فاطمه خثعمیه از جناب عبدالله نمود و فاطمه دختر خثعمیه
از بنات کرام جمالی جمیل داشت و نسبی کریم دارای فنون علوم و از کتب سماویه برا و معلوم شده بود که خاتم
انبیا از صلب شریف عبدالله بن عبدالمطلب بدنیا خواهد آمد لهذا روزی سر راه بر عبدالله گرفت و گفت
چه شود که مرا بخدمت و صحبت خود قبول نمائی و صد شتر کوه پیکر از این راه مالک آئی عبدالله در جواب فرمود
بعد از حصول اجازهٔ از پدر اینکار میسر است اما در همان شب آمنه بآن فیض نایل گشت و آن نور را حامل و
شامل روز دیگر که فاطمه خثعمیه عبدالله را ملاقات نمود آن لمعان و ضیاء در پیشانی او نبود تفتیش
و معلوم کرد که آمنه آنرا دارا گردیده و این موهبت باو رسیده مهموم شد و بشدت متغیر و مغموم به
عبدالله گفت من آن نور را خواهان بودم و آن سعادت را طلب مینمودم حال که آن با دیگریست
مرا با تو کار نیست برخی این حکایت را بفاطمه شامیه و جماعتی بلیلی عدویه نسبت داده اند بعضی از مورخین
نوشته اند چون خبر مزاوجت آمنه و عبدالله منتشر شد دویست نفر زن ماهروی مشکین موی از ملالت
و رشک در گذشتند و راه آخرت نوشتند خلاصه حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله در عام
الفیل و سال چهل و چهارم سلطنت انوشیروان از بطن آمنه متولد شده و بسیط زمین را بمیلاد مبارک
خود غیرت بهشت برین فرمودند و مشکلات کار عالم را بآسانی حل نمودند و از آنجا که نوشته اند در شب
اوّل مزاوجت آمنه دارای آن نور گشت و روح قدسی از آن ناحیهٔ مقدسه گذشت تاریخ این
زواج نیز تقریباً بدست میآید و چهرهٔ در آئینهٔ مطلوب بنماید اما دقتی در اینجا هست و آن این است
که حضرت آمنه در دوازدهم ربیع الاوّل یا هفدهم آن علی الاختلاف بار حمل حامل نبوت فرو نهاد
و از اینجهت آنرا ماه ربیع المولود میگویند و علمای امامیه را در وقوع این ولادت با سعادت
بشهر ربیع الاول اشکالی است خلاصهٔ کلام ایشان آنکه انتقال نبوت از صلب عبدالله و نعقاد

بلکه متفق

نطفه شریفه حضرت رسالت پناه مشهور علیه است که در ایام تشریق اتفاق افتاده و آن عبارتست
از ایام ثلاثه بعد از روز نحر از ذیحجة الحرام و چون طلوع جمال آن آفتاب سپهر رسالت را در ماه ربیع
الاول بپذیریم لازم آید که زمان حمل پانزده ماه و اندی و یا سه ماه و چندی بوده باشد زیرا که اگر شهر
ولادت ربیع نخستین از سال لاحق بوده پس زمان حمل سه ماه علی التقریب طول یافته است و اگر
ربیع سال بعد از آن بوده پانزده ماه امتداد یافته است و هیچیک موافق مذهب جعفری نیست
و در رفع این اشکال سخنان گفته اند زبدهٔ آنها این است که همانا مقصود از ایام تشریق که در این باب
اخبار و آثار بدان تصریح میکنند ایام تشریق از موسم حجی است و ذیحجه وضعی که اهل جاهلیت بر سبیل
نسیئ این تصرف را در شهور عربیه میکرده اند و اسلام این آئین زشت را نسخ نمود قال الله تعالی
إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا
لِيُوَاطِئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ زُيِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ بعبارة اخری ماه
انعقاد نطفه شریفه فی الواقع و نفس الامر مثلاً رجب الفرد بوده است که قبایل عرب از احکام نسیئ ذیحجة
الحرام قرار داده بودند و مناسک حج بجای می آورده اند تحقیق مسئله و رفع اشکال معنی نسیئ و
کیفیت آن و رسومی که در این باب داشته اند و خطبه که حضرت مقدس نبوی در نسخ این آئین کرده اند
در جای خود از کتب تفاسیر و اخبار و دفاتر تواریخ و آثار مشروح است خلاصه وفات آمنه
در سال ششم ولادت با سعادت حضرت رسول صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد و این ابیات را
در مرثیه او زنان سروده و از خصایل حمیده و جواهر کی او انها نموده اند بیت

تبكي الفتاة البرة الأمينه — ذات الجمال العفة الرزينه
زوجة عبد الله والقرينه — ام نبي الله ذي السكينه
وصاحب المنبر بالمدينه — صارت لدى حفرتها رهينه

صاحب کتاب مواهب لدنیه می نویسد حضرت آمنه در حال احتضار در جمال مبارک سید عالم صلی الله
علیه و آله وسلم نظر می نمود و این ابیات می سرود

بارك فيك الله من غلام — يا ابن الذي من حومة الحمام
نجا بعون الملك المنعام — فودي غداة الضرب بالسهام

بمائة من ابل سوام — ان صحّ ما ابصرت فی المنام
فانت مبعوث الی الانام — تبعث فی الحلّ وفی الحرام
تبعث فی التحقیق والاسلام — دین ابیك البرّ ابراهام
فالله انهاك عن الاصنام — ان لا توالیها مع الاقوام

اما خلاصه شرح قرعه انداختن با تیر و سر بها یافتن حضرت عبد الله بیکصد شتر اینست که حضرت عبد المطلب جد امجد رسول اکرم وقتی چاه زمزم را که مدتی مسدود بود در خواب دید خواست آنرا باز نماید قریش بممانعت جنگ برخواستند او گفت پروردگارا اگر ده نفر فرزند بمن عطا فرمائی که مرا در اینکار خیر امداد توانند نمود یکی از آنها را در راه تو قربانی کنم خداوند باو ده پسر کرامت فرمود و هنگام ادای نذر در رسید با تیرهائی که عرب آنها را اقداح و ازلام مینامند قرعه کشیدند و بنام عزیزترین ایشان عبد الله در آمد بصوابدید عقلا میان ده نفر شتر که خونبهای یکنفر بود و عبد الله قرعه زدند باز باسم عبد الله در آمد عمل او ده مرتبه تکرار نمودند و در هر دفعه ده شتر افزودند بار دهم قرعه بر شتران افتاد و عبد الله بیکصد شتر از مرگ نجات یافت و از آنروز خونبهای یکنفر یکصد شتر گردید و نظر باین مقدمه و داستان حضرت اسمعیل علیه السلام است که شخصی بحضرت رسول صلی الله علیه و آله ابن الذبیحین خطاب کرده و بنا بر عقیده او ذبیح الله اسمعیل بوده است نه اسحق بر خلاف معتقد محیی الدین عربی و جماعتی که اسحق را ذبیح الله دانسته اند

آمنه بعد از سرودن ابیات مذکوره گفت کل حیّ میّت وکل جدید بال وکل کبیر یفنی وانا میّتة وذکری باق وقد ترکت خیرا وولدت طهرا

گویند این آخر کلام آمنه بود و پس از این گفته راه سرای دیگر پیمود و از اشعار آمنه ابیات مسطوره در ذیل است که در مرثیه شوهر بزرگوار خود عبد الله بنظم در آورده

عفا جانب البطحاء من آل هاشم — وجاور لحدًا خارجًا فی الغماقم
دعته المنایا دعوة فاجابها — وما ترکت فی الناس مثل ابن هاشم
عشیّة راحوا یحملون سریره — تعاوره اصحابه فی التزاحم
فان تك غالته المنون وریبها — فقد کان معطاء کثیر التراحم

بطحای

بطحای مکه عبارتست از اراضی مابین کوه ابوقبیس و جبل احمر که آن دو را اخشبان گفته اند و اشراف قریش در این
اراضی سکنی داشته و معروف بقریش البطاح بوده اند و بعضی ازین قبیله که در خارج مابین جبلین ساکن بوده اینها
قریش الظواهر می نامیده اند و شهاب خفاجی در جلالت شان و علو مقام و مرتبت والدین حضرت رسول گفته

لو الذی طه مقام علت	فی جنة الخلد و دار الثواب
فقطرة من فضلات له	فی الجوف تنجی من الیم العذاب
فکیف ارحام له قد غدت	حاملة تصلی بنار العقاب

آزاد زوجهٔ شهر بن باذان و عم زاد فیروز دیلمی است که از نجبای اصحاب بوده در اواخر زمان حضرت
رسول صلی الله علیه و آله که اسود عنسی بادعای نبوت برخواست این زن چون منشأ اثری گردید اسم او در
تواریخ بماند در بعضی کتب بجای آزاد مرزبان نوشته اند ولی چون در کامل ابن اثیر آزاد مینگارد در اینجا هم
همان اسم اختیار شد عاصم در سیرهٔ حلبی آزاد را زوجهٔ الفس بن باذان نوشته ولی این قول خالی از صحت است
اما فیروز دیلمی و شهر بن باذان اصلا از مشاهیر عجم بودند وقتی که اهالی حبشه بر یمن استیلا یافتند کسری شهریار ایران
لشکری مامور یمن نمود که حبشیها را طرد نمایند و این دو نفر را سرداری سپاه عجم داد و اینها در یمن بماندند و
یمنیها آنها را ابناء می نامیدند و مقصودشان ابناء فرس متولد شده در آن مملکت بوده و در زمان حضرت ختمی
مآب صلعم فیروز و شهر بن باذان بشرف اسلام مشرف گردیدند تبیین این مقال آنکه باذان پدر شهر از جانب کسری
حکومت داشت در سال هفتم هجرت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله نامه با سلاطین اطراف
نوشته آنها را بدین مبین اسلام دعوت فرمودند از جمله نامه هم بخسرو پرویز مسطور داشتند و خسرو ولی
احترامی کرده نامه را درید و بباذان نوشت آن شخص را که در حجاز دعوی پیغمبری مینماید نزد من فرست
باذان عریضه بحضرت رسول صلعم نوشت و عرض کرد که عاجلا بطرف خسرو عزیمت فرمائید و آن عریضه
را با دو نفر مامور بمدینهٔ منوره فرستاد چون مامورین بحضور مبارک آنحضرت تشرف جستند و مکتوب را
تقدیم کردند حضرت فرمودند خدا وند شیرویه پسر پرویز را بر پدرش مسلط نمود و او را نابود ساخت
و عنقریب دولت اسلام همان نواحی را که در تحت تبعیت خسرو بوده مسخر خواهد نمود تا بباذان بگوئید
دین اسلام را قبول نماید مامورین همین بازگشته آنچه شنیده بودند گفتند چند روز بعد از ورود ایشان
همین فرمانی از شیرویه بباذان رسید و در آن هلاکت خسرو را اعلام و اظهار داشته بود که متعرض پیغمبر

حجازی بناشید باذان بیقین معجزهٔ حضرت نبوی صلی الله علیه و آله حاصل نموده بشرف اسلام مستسعد و از جانب
آنحضرت بولایت یمن منصوب گردید و آنها که از اهالی ایران با او همراه بودند بسعادت ایمان فایز آمدند باذان
تا زنده بود ولایت یمن داشت و بعد از ارتحال او چند نفر بجای او نصب گشته و فرزند او والی شهر صنعا
بود اما فیروز دیلمی او نیز در وقتی که موجب امر و اشارهٔ کسری برای استعلام احوال سید انام علیه الصلوة
والسلام بمدینهٔ منوره رفت قبول اسلام کرد گویند وقتی که دو نفر مامور باذان چنانکه پیش ذکر شد بحضور
حضرت رسالت پناهی مشرف شدند ریش خود را تراشیده بودند حضرت بدیدهٔ اکراه در ایشان
دیده فرمودند بامر که ریش و سبیل خود را تراشیده اید عرض کردند بامر رب خود یعنی خسرو پرویز حضرت
فرمودند رب من امر کرده است ریش خود را بجای گذارم و سبیل خود را بتراشم

اما اسود عنسی اسمش عبهلة و پسر کعب بن عوف از قبایل یمن و از عشایر بنی مذحج و منسوب بطایفه ایست
معروف به عنس و او مردی مشعبد بوده ابتدا قبول اسلام نموده پس از حجة الوداع مرتد گردید و بسبب مهارتی
که در شعبده داشت با طلاقت لسان کارها کرد و چیزها گفت و دعوی نبوت نموده با ضلال و فریب
عوام پرداخت و از آنجا که همواره با نقاب بود او را ذو الخمار مینامیدند چه خمار در عربی پارچه ایست
که سر را بدان پوشند گویند اسود عنسی را حماری بود معلم هر وقت باو میگفتند سجده کن سر بزمین میگذاشت و چون
میگفتند سر کن بلند از اطاعت میکرد و بدین جهت او را ذو الحمار هم گفته اند و از عجایب آنکه زنهای گمراه که
به اسود معتقد شده بودند سرگین حمار اسود را بسر و صورت و لباس خود بجای عطریات میمالیدند بالجمله در
بدو امر قبیلهٔ مذحج به اسود گرویدند و او قوتی گرفت و با اهالی نجران حمله نموده عمرو بن صارم را که از جانب
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر آن قبیله حکومت داشت اخراج کرد پس از آن عازم صنعا شد و آنجا را
بتصرف در آورده شهر بن باذان والی صنعا را با پدر زن او هلاک نموده مامورین اسلامی یمن آشفته حال گردیدند
و معاذ بن جبل که بامر حضرت رسول اهل یمن را احکام و فرایض دین مبین اسلام میآموخت از یمن حرکت
کرده در بلدهٔ مارب با بو موسی اشعری پیوست و هر دو با هم بحضرموت فرار کردند اسود عنسی بعد از آنکه
شهر بن باذان را در صنعا بکشت آزاد زوجهٔ او را قهراً در تحت ازدواج خود در آورد اما الفتی فیما بین
حاصل نشد چه آزاد نمیتوانست بقاتل پدر و شوهر خود رغبت و مهری بهم رساند خلاصه چون طغیان
اسود عنسی در مدینه بسمع مبارک حضرت نبوی رسید بقتل او امر فرمودند و بدلالت آزاد و مساعدت

فیروز

فیروز دیلمی مقتول شد اسود شراب میخورد و غسل جنابت نمیکرد و ازانجا که شرح حال او مفصلاً در کتب
سیر و تواریخ مسطور است ما زیاده متعرض نشدیم همینقدر گوئیم که بنی مذحج قبیله از کانه بود و اند اما آنهائی
که در اواخر عصر حضرت رسول صلعم و بعدها براه ارتداد رفتند و بفساد پرداختند یازده فرقه بوده اند و
در کشاف در تفسیر آیهٔ ارتداد که در سورهٔ مبارکهٔ مائده واقع است این شرح مرقوم و فخر رازی و قاضی
بیضاوی و ابو السعود عمادی نیز در تفاسیر خود اینرا از کشاف نقل کرده اند چون خالی از مناسبتی نیست
درین محل نگاشته میشود

از یازده فرقه که مرتد شدند سه فرقه در عهد حضرت رسول صلعم بودند و آنها بنی مذحج و بنی حنیفه و بنی
اسد طلیا شدند رئیس بنی مذحج اسود عنسی بود که تمام خطهٔ یمن را تملک نمود و اجمالی از احوال او نگاشته
شد و شبی که بقتل رسید رسول صلعم اهالی مدینه را از هلاکت او خبر دادند و اصحاب خشنود گردیدند و روز
بعد ازان حضرت نبوی انتقال فرمودند و پس از قلیل زمانی خبر قتل اسود در مدینهٔ منوره شایع شد
یعنی از طریق عادی این خبر باین محل رسید

رئیس بنی حنیفه مسیلمهٔ کذاب بود که ادعای نبوت نمود و بخاتم پیغمبران نوشت من مسیلمه رسول الله
الی محمد رسول الله اما بعد فان الارض نصفها لی و نصفها لک حضرت در جواب او مرقوم فرمودند
من محمد رسول الله الی مسیلمة الکذاب اما بعد فان الارض لله یورثها من یشاء من عباده و العاقبة للمتقین
مسیلمه را عساکری که خلیفهٔ اول بدفع او مامور کرده بود مقهور و مقتول نمودند و قاتل او همان شخص وحشی
نام بود که حمزه را در غزوهٔ احد شهید کرد و ازینرو وحشی گفته است من در زمان جاهلیت خود بهترین
مردم را کشتم و در اوانی که مسلمان بودم شر الناس را بقتل رسانیدم

رئیس بنی اسد طلحة بن خویلد بود و او نیز دعوی پیغمبری نمود و خلیفهٔ اول خالد بن ولید را بدفع او مامور
کرد طلحه پس از قتال بشام گریخت و بعدها نادم و تائب و مؤمنی صالح شد هفت فرقه از مرتدین
در خلافت خلیفهٔ اول راه ارتداد در پیش گرفتند و اینها طایفهٔ عیینة بن حصن فزاری بودند و طایفهٔ
قرة بن سلمة القشیری از قبیلهٔ غطفان و طایفهٔ فجاة ابن عبد یالیل از قبیلهٔ بنی سلیم و طایفهٔ مالک
بن نویره از قبیلهٔ بنی یربوع و طایفهٔ سجاح دختر منذر که از بنی تمیم بود و ادعای نبوت نمود و طایفهٔ
اشعث بن قیس کنده و طایفهٔ بنی بکر بن وائل که حطم بن زید ریاست آنها داشت شر این هفت

طایفه در زمان خلیفه اول رفع شد یک طایفه هم در زمان خلافت خلیفه ثانی طریق ارتداد پیمودند و آن طایفه
جبلة بن ایهم از قبیله غسان بودند جبله با آن که بشرف اسلام مشرف شده بود مرتد شده بروم رفت پوشیده
نباشد که بعضی از ارباب سیر تدمیر طلیحه رئیس قبیله بنی اسد را در عهد حضرت رسول صلی الله علیه وآله
ماموریت خالد بن ولید دانسته اند و این وهم است و بتحقیق خالد از جانب خلیفه اول باینکار مامور شد
اما شرح حال سجاح دختر منذر در حرف سین بتفصیل بیاید و در احوال جبلة بن ایهم بعضی را عقیده اینکه او آخرین
ملک غسان بود و این طایفه را بنی جفنه میگفتند لاکن اهل تحقیق گویند این سلسله پادشاهی نداشته بلکه
تابع قیاصره روم بوده و از جانب ایشان ولایت یافته در حوالی شام حکومت کرده و جبله آخر شخص ایشان است
و قصبه جبله که فیما بین لاذقیه و طرابلس شام واقع است باسم او موسوم و بدو منسوبست و بلادی که در تحت
حکومت جبله بود در زمان خلافت خلیفه ثانی ضمیمه ممالک اسلام شد و جبله خود قبول اسلام نمود و بمدینه منوره
آمد و با خلیفه ثانی عزیمت حج کرد و در اثنای طواف شخصی از قبیله بنی فزاره سهواً ازار جبله را کشیده جبله غضبناک
شد و سیلی بصورت آنشخص زد و دهان و بینی او را خون آلود ساخت آنشخص بخلیفه ثانی تظلم نمود خلیفه جبله را گفت
مدعی خود را راضی کن وگرنه قصاص خواهم کرد جبله گفت من از ابنای ملوکم و خصم من از رعاع چگونه ما را در یک
رتبه قرار میدهید خلیفه گفت اسلام شما را در یک درجه قرار داده جبله گفت من امیدوار بودم بعد از قبول اسلام
برعزتم بیفزاید خلیفه گفت همین طور است و اسلام اعز بیا شد جبله تمکین این حکم نکرد و مماطله گذرانید و از
خلیفه جدا شده همان شب با دویست و پنجاه نفر از کسان خود از راه شام بقسطنطنیه رفت و مرتد شد
ولی بعد پشیمان شده این ابیات را انشاد نمود

وغسانیها

تنصرت بعد الحق عارا للطمة	ولم یک فیها لو صبرت لها ضرر	وادرکنی فیها لجاج حمیة
فبعت بها العین الصحیحة بالعور	فیا لیت امی لم تلدنی ولیتنی	صبرت علی القول الذی قال لی عمر
ویا لیتنی ارعی المخاض بقفرة	وکنت اسیرا فی ربیعة او مضر	ویا لیت لی بالشام ادنی معیشة
اجالس قومی ذاهب السمع والبصر	ادین بما دانوا به من شریعة	وقد یجلس العود الضجور علی الدبر

نیز جبله گفته است

اخذت بالجمة رأسا ازعرا	وبالثنایا الواضحات الدردرا
وبالطویل العمر عمرا جیدرا	کما اشتری المسلم اذ تنصرا

در شواهد

در شواهد کشاف و تفسیر کریمهٔ اشتروا الضلالة بالهدی و لا تشتروا بآیات الله ثمناً قلیلاً مسطور است که اشترا بمعنی استبدال است و مقصود جبلهٔ میباشد که باین امر شنیع پرداخته است

آسیه خانم معظمهٔ مفخمهٔ جلیل الشان مادر خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه و از نساء محترمهٔ طایفهٔ یوخاری باش و ببزرگی و بث خیرات مشهور و معروفست در تمام عمر باعمال حسنه و عبادات و عطیات مشغول بوده و در اواخر زندگانی یعنی در سال هزار و دویست و سیزده در غرهٔ ذی حجه عزیمت عتبات نموده و در اواسط همان ماه موکب خاقانی بسمت خراسان حرکت کرد فوت معظمه رضوان الله علیها در سال هزار و دویست و هفده در طهران اتفاق افتاده نعش او را بنجف اشرف حمل نمودند پدر مشار الیها محمد خان عز الدینلو است

آسیه دختر جار الله بن صالح بن ابی المنصور بنت محدثه و از اشیاخ علامهٔ سیوطی میباشد یعنی علامه مشار الیه از و اخذ حدیث نموده است ولادت او در سال هفتصد و نود و هفت هجری در مکه معظمه زادها الله شرفا و تعظیما اتفاق افتاده و مادر قاضی مکه جمال محمد بن الضیا بوده است

آسیه خانم از زوجات خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه و از معقودات دائمی حضرت خاقانی و خواهر مرحوم امیر خان سردار و دختر فتحعلی خان قاجار دولو بوده در جلالت و بزرگواری همال و نظیر نداشت و از این بطن طاهر گوهر تابناک وجود نواب غفران مآب عباس میرزای نایب السلطنه طیب الله مضجعه قدم بعرصهٔ عالم نهاده فروغ بخش این مملکت گردید مشار الیها بانواع خیرات طبعا راغب و مایل و اعمال خیریه را در هر حال طالب و فاعل بود تا بدرود زندگانی نمود رضوان الله علیها تولد حضرت نایب السلطنه عباس میرزا روز چهارشنبه چهارم ذی حجه سنه هزار و دویست و سه هجری بوده

آغا کوچک صبیهٔ مرحوم شاهزاده سیف الله میرزا مفخمه ایست با ذوق و کمال طبعی موزون و در نظم فنون شعر مهارتی دارد و مادر مشار الیها مسماة به آغا صبیهٔ مرحوم میرزا عبد الکریم بن میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله متخلص بنشاط و مادر میرزا عبد الکریم از سلسلهٔ جلیلهٔ وهویه بوده پس نسب این شاهزاده خانم از طرفی بخاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه و از طرف دیگر بمرحوم معتمد الدوله نشاط و خانوادهٔ صفویه میرسد این رباعی از وست

گویند بهشت و حور و کوثر باقی است	در روز جزا دوزخ و محشر باقی است
دوزخ چه بود بغض علی و آتش	جنت بمحبت پیمبر باقی است

آغا باجی از زوجات محترمهٔ خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلی شاه البسه الله حلل النور و دختر مرحوم

ابراهیم خان جوانشیر شوشی بود و همه خدام حرم خاقانی نهایت حرمت و عزت را نسبت با نیزان مرعی
و منظور میداشتند چه انیزان با کمال تجمل و شکوه بحرم حضرت خاقان داخل شد و زیاده از دویست نفر
خادم و نوکر با خود آورده بود که همه مردمان رشید و نامی بودند از جمله ملک بیک از بزرگان قراباغ
سمت وزارت انمخدره داشت و نهایت مقید بود که خلاف ادبی جزئی از کسی نسبت باو سر نزند
و بنابرین قصری در حوالی امامزاده قاسم بنا کرده و غالباً در انجا اقامت مینمود و العجب که انیزان با کمال
لیاقت و شایستگی و بزرگی که داشت بمصاحبت حضرت خاقان نایل نگردید و تا آخر عمر بکر بود گویند
شب زفاف چون فقط چند کلمه سوال و جواب گذشت صبح آغا باجی این شعر ترکی غیر موزون را بطور کنایه گفت
یارم گیجه گلدی گیجه قالدی گیجه گیتدی — عمرم نیجه گلدی نیجه قالدی نیجه گیتدی
خلاصه مبلغی از عایدات قم و توابع بطور سیورغال به آغا باجی و بستگان او مرحمت شد و در قم بماند و از انجا
که خود فرزندی نداشت از شاهزادگان عظام کیکاوس میرزا و مرصع خانم را باسم پسری و دختری با و دادند
یعنی خواهرزاده آغا باجی را در حبالهٔ مناکحت کیکاوس میرزا در آوردند و مرصع خانم را به عباسقلیخان معتمد
الدوله جوانشیر نوادهٔ ابراهیم خان نامزد کردند و این دو شاهزاده داماد و عروس آغا باجی شدند معروفست
که حضرت خاقان مکرر میفرمودند از خویشی با این زن خوشوقت و مشعوفم و نتیجهٔ این گفته بعدها بظهور رسید
و اقوام آغا باجی خدمات عمده ببعضی از شاهزادگان اولاد خاقان نمودند و بعدها درمیان سلسلهٔ جوانشیر و
شاهزادگان آل خاقان وصلتها شد که هنوز آن رشته مستحکم و استدامت دارد خلاصه آغا باجی
صاحب طبع و کمالات بود و در نظم و نثر مهارتی داشت و اشعار مسطوره در ذیل از نتایج افکار اوست

خرم آن کو بسر کوی تو جائی دارد — که بسر کوی تو خوش آب و هوائی دارد
بسفر رفت و دلم شد جرس ناقهٔ او — رسم این است که هر ناقه درائی دارد

ولها

سوختم از آتش غم ناصحا تا کی زمنع — میزنی بر آتشم دامن برو خاموش باش

ولها

تا حشر نویسند اگر می نشود طی — نه دفتر حسن تو نه طومار فراقم

آفاقی عاشق چلبی در تذکرهٔ خود می نویسد آفاقی زنی صاحب طبع بوده و از فصحا و بلغا شمرده میشود
ولی شرح حال و شعری از آن درمیان نیست **اصفه** زوجهٔ ابن دمنه است و ابن دمنه از شعرای
صدر اسلام و نام او عبدالله بن عبیدالله بوده و دمنه اسم مادر اوست گویند دمنه را ابتدا زنی بکار

بوده مسمّاة بجماء پس ازبخش از او آمنه را خواست ودر حبالهٔ نکاح خود در آورد و آخر الامر جماء ابن دمینه را مقتول ساخت امّا آمنه صاحب طبع وشاعره واز فصحا بوده وزیاده از حدّ متعارف با ابن دمینه مهر ومحبت داشته ومحاورات شاعرانه فیما بین زوج وزوجه واقع شده چنانکه وقتی در مجلسی این ابیات را خطاب با ابن دمینه انشا کرده است

وانت الذی خلقتنی ما وعدتنی ۔ واشمتّ بی من کان فیک یلوم
واوزتنی للنّاس ثمّ ترکتنی ۔ لهم غرضًا اُرمیٰ وانت سلیم
فلو کان قول یکلم الجسم قد بدا ۔ بجسمی من قول الوشاة کلوم

وبعضی ابیات رائقهٔ دیگر ازین زن در کتاب اغانی وتزیین الاسواق نگاشته شده واین شعر عاشقانه از جملهٔ آنهاست

تجاهلت وصلی حین لاحت عمایتی ۔ فهلّا صرمت الحبل اذ انا ابصر
ولی من قوی الحبل الذی قد قطعته ۔ نصیب ولی رای وعقل موفّر
ولکنّما اذنت بالصرم بغتة ۔ ولست علی مثل الذی جئت اقدر

اغا بیکی دختر میرزا میرانشاه کورکانی وزوجهٔ سعد وقاص از امرای کورکانیه بود در سال هشتصد وهجده که قره یوسف ترکمان نامه سلطانیه بگرفت امیر بسطام جاگیر که از طرف شاهرخ کوتوال قلعه بود فرار اختیار نمود وخود را بسعد وقاص رسانید سعد او را حبس کرد و میرزا شاهرخ متغیر شده حکم باستخلاص او داد سعد اطاعت ننمود واز خوف میرزا شاهرخ بسطام را با خود بتبریز برد قره یوسف چون متوجه عراق عجم بود بسطام را از بند نجات داد و پسرش را که اخی فرخ نام داشت با فوجی از ترکمه بقم فرستاد که اغا بیکی را به تبریز آرد اغا بیکی چون زنی عاقله بود ومیدانست قره یوسف دشمن خاندان اوست با غلامان خود مسلح شده ترکمه را بگرفت وسرهای ایشانرا بریده نزد میرزا شاهرخ فرستاد میرزا شاهرخ کاغذی به اغا بیکی نوشته ودر عنوان این شعر را مسطور داشت

ولو کان النّساء بمثل هدی ۔ لفضّلت النّساء علی الرّجال

آقا بیگم از نساء عالی درجات هرات وصاحب طبع موزون بوده این شعر از افکار اوست

آه ازان دامی که دارد رشتهٔ جان تاب ازو ۔ وای ازان لعلی که هردم میخورد خوناب ازو

آمنه بنت الدهموجی المحلی دختر شرف الدین موسی بن احمد بن محمد الانصاری الدهموجی المحلی است پدر او از اعیان علماء وخود آمنه محدّثه واز اشیاخ علامهٔ سیوطی است وعلامهٔ مشار الیه ازو اخبار [illegible]

کرده ومحله که مشار الیها بدان منسوبست از بلاد مصر میباشد وازانجاست جلال الدین محلی مفسر رحمة الله علیه
آمنه رملیه زنی عارفه وتقریبا درسال دو ویست هجری زنده بوده واورا صاحب مقامات وکرامات
میدانند کاه کاه بزیارت بشر بن حارث که از معاریف اولیا میباشد میرفته ودر یکی از تذکرها می
نویسند احمد بن حنبل وقتی بعیادت بشر بن حارث رفته با آمنه درانجا ملاقات کرده است وتمنای
دعای خیر ازو نموده است رمله که آمنه مشار الیها بدان منسوبست یکی از بلاد شام میباشد وعلاوه بر
این چند زن که مسماة بآمنه بوده اند چند زن صحابیه نیز بهمین اسم نامیده شده ازجمله آمنه بنت الارقم
وآمنه بنت الخلف الاسلمیه وآمنه بنت قریش وآمنه بنت سعد وآمنه بنت ابی الصلت و
آمنه بنت عفان وآمنه بنت قیس میباشد وابو الفرج اصفهانی صاحب اغانی را عقیده آنکه
حضرت سکینه بنت الحسین علیه السلام نیز مسماة بآمنه بوده اند آمنه بنت علی از نساء محدثه ودختر
علی بن عبد العزیز دمشقی است که در عداد اسامی مذکوره در کتاب انباء الغمر وابناء العمر از تصنیفات ابن حجر
معدود ومذکور است محدثه مشار الیها درمجلس اسماء بنت صنصران وعبد الله بن ابی التائب وبعض دیگر
از محدثین حاضر شده واستماع حدیث نموده وخود بتعلیم علم حدیث پرداخته درا وایل سال هفتصد ونود و
هشت هجری درگذشته است آتی فاطمه خانم از نسوان دار السعاده اسلامبول ودارای علوم ادبیه
وطبع شعر بوده از آل حسن جان یعنی از نسل خواجه سعد الدین جنجانی صاحب تاج التواریخ است امیر آغا نام
اورا درسلک ازدواج درآورده وپسری ازو بوجود آمده امیر اغازاده که دارای مقامات علمیه
گردید ابتدا بخدمت دولت مشغول وبتدریس اشتغال داشته وبعدها ترک این شغل کرده بقضاوت
یکی شهرها مامور شده ومادرش آتی فاطمه خانم درسال هزار وصد وبیست ودو درانجا وفات کرد خلاصه
مشار الیها بزبان ترکی عثمانی صاحب دیوان مرتب است در تذکرها منتخب اشعارا و درج وثبت
شده این دو بیت ازوست که نوشته میشود

آچیلمش شرحه لر سینمده نخل ارغوان مدر
خیال تیر غمزک اینیا خاطر نشان مدر

خیال عارضکله دیده صحن گلستان مدر
امید وصلتک ای قاشلری یای سینه دن چخمز

آتی ملک دختر ابراهیم بن خلیل بن محمود
وهمشیره شیخ جمال الدین بن الشرجی مشهور است این زن محدثه ومعاصر ابن حجر عسقلانی بوده وبا ابن حجر
ملاقات ومحادثه نموده ودر ربیع الآخر هشتصد وپانزده هجری بوده است آینه تکمیل

دختر عقیل بن ابیطالب برادر بزرگ حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده و در میان زنان بنی هاشم بفصاحت شهرتی داشته مع ذالک اسم او بدرستی معلوم نیست روزی که اهل بیت حضرت سید الشهدا علیه السلام از سفر شام بمدینه منوره معاودت نمودند ابنهٔ عقیل با جمعی باستقبال ایشان آمده و در وقت ملاقات که بنوحه و زاری پرداختند ابیات ذیل را که منبی از کمال فصاحت اوست انشا کرد

ماذا تقولون اذ قال النبی لکم — ماذا فعلتم و انتم آخر الامم
بعترتی و باهلی بعد مفتقدی — منهم اساری و صرعی ضرّجوا بدم
ما کان هذا جزائی اذ نصحت لکم — ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی

نیز از قرار مسطورات کامل ابن اثیر و کتاب مختصر و تتمة المختصر و بعضی از کتب معتبره دیگر شعر مشهور و مسطور در اینجا از ابنهٔ عقیل است شعر

اترجو امة قتلت حسینا — شفاعة جده یوم الحساب

اما صاحب تاریخ طبری این شعر را بام کلثوم بنت الحسین علیه السلام نسبت داده و در طبقات شعرانی بحضرت زینب خواهر آنحضرت منسوب داشته و بعضی هم از جناب سکینه دانسته اند ابنهٔ غیلان دختر غیلان بن سلمه و مسماة به بادیه و از قبیلهٔ بنی ثقیف است این زن صحابیه بوده و بواسطهٔ سمن و میل بزینت شهرت یافته و در آن زمان در میان زنان احدی نبود که از ابنهٔ غیلان و از فارعه دختر عقیل ثقفیه مزین تر باشد و همه نسوان بر آرایش و زینت ایشان رشک و حسد میبردند و بجهة فربهی که ابنهٔ غیلان داشت در حق او میگفتند اذا جلست تثنت یعنی هر وقت ایشان می نشینند مثل اینست که خیمه و چادری برپا کرده باشند وقتی که عبد الله بن امیه برادر ام سلمه در خدمت حضرت رسول ص عزیمت فتح طائف نمود هیت نام مخنث او را بگرفتن ابنهٔ غیلان تشویق و تحریص کرد و گفت اذا فتحتم الطائف فعلیک بابنة غیلان فانها اذا اقبلت اقبلت باربع و اذا ادبرت ادبرت بثمان یعنی وقتی که طائف را فتح کردید تو البته دختر غیلان را بگیر او هر وقت رو بطرف شخص آید چهار شکن از شکم خود بنماید و چون پشت کند هشت چین از خاصره اشکار سازد گویند زنان قبل از آنکه هیت اینکلمات را بر زبان آرد او را از غیر اولی الاربه میدانستند یعنی در او شائبهٔ شهوت و میل بزنان فرض نمیکردند لهذا از او احتجاب نمینمودند پس از آن در حالت او ریب و تردیدی حاصل کرده و هیت از حرمها مطرود شد کامل ابن اثیر بجای کلمات مسطوره در فوق

عبارت ذیل را از هیت خطاب بعبد الله بن امیه نقل نمایند (ان فتح الله علیکم الطائف فسل رسول الله ان ینفلک بادیة بنت غیلان فانها هیفاء شموع نجلاء ان تکلمت تغنت وان قامت تثنت وان مشت ارتجت وان قعدت تبنت تقبل باربع وتدبر بثمان بثغر کالاقحوان بین رجلیها کالقعب المکفاء) یعنی اگر خداوند فتح طائف را نصیب شما کرد از حضرت رسول صلی الله علیه وآله درخواست کن که از غنائم بادیه دختر غیلان را حصهٔ تو قرار دهد چه او باریک میانی است شگفته طبع وخوش چشم چون تکلم کند آوازی مطبوع و مسموع شود چون برخیزد سرو را ماند که متمایل گردد و وقت خرامیدن بزیبق رجراج شبیه است در گاه نشستن مانند خیمهٔ قبه دار و بنیانی استوار باشد چون فراز آید چهار شکن در شکم نماید و اگر پشت کند هشت چین در خاصرهٔ او پدیدار آید دندانش بگل اقحوان شباهت دارد و میان دو رانش کاهی وارگون است باید دانست که هیت مخنثی ضرب المثل است و در مجمع الامثال میدانی در میان امثال مسطور است که (اخنث من هیت) اخت المزنی مزن بضم میم و فتح زا میباشد و اخت المزنی همشیرهٔ ابو ابراهیم المزنی است که از اصحاب شافعی بوده در مختصر طبقات سبکی چند نفر زن شافعیه را نام میبرد که در علم فقه دارای مرتبتی بوده اند از جمله اخت المزنی است که در مسئلهٔ زکات معدن در فتوای شافعی شرطی افزوده و تصرفی کرده است بروایتی این زن در مجلس شافعی حاضر میشده ارسلان خاتون خدیجه سلجوقیه است که دختر برادر طغرل بیک سلجوقی از سلاجقهٔ ایران بوده و در سال چهار صد و چهل و هشت در سلک ازدواج القائم بامر الله ابن القادر بالله بیست و ششمین خلیفهٔ عباسی منسلک گردیده و انشاء الله در حرف خا شرح حال او بیاید ارسهم باقی ملقب بممتاز محل و مسماة بقدسیه بیگم زوجهٔ ابو الفتح محمد شاه ابن جهانشاه ابن بهادر شاه پادشاه هندوستانی صاحب حسن و طالب عیش و نوش بوده بعد از فوت شوهر خود محمد شاه باغ باصفائی در بیرون شهر دهلی بنا نموده و انرا قدسیه نامیده و اکنون در خارج شهر دهلی در نزدیکی دروازه معروف بکشمیری دروازه ان باغ برقرار و باقی است و در این باغ مسجد خوبی هم ساخته شده قدسیه بیگم طبعی موزون داشته و رعنائی تخلص میکرده این شعر بزبان هندی از اوست

ہم جانتی تھی لکھہ لگی و لگو سکھہ ہو	کمبخت کیسی انکھہ لگی اور دکھہ ہو

ارجمند بانو بیگم ملقب بممتاز محل اولین منکوحهٔ شهاب الدین محمد شاه جهان ابن نور الدین جهانگیر

ابانظر

جهانگیر شاه پادشاه هندوستان بود و از فرط جمال و آگاهی و هوشمندی که داشت بهر روز تعلق خاطر پادشاه
باو میافزود از وی چهار پسر و چهار دختر آورد چهار پسر او دارا شکوه و شاه شجاع و میرزا مراد و اورنگ زیب
نام داشتند و چهار دختر به انجمن آرا و دهرآرا و گیتی آرا و جهان آرا مسماة بودند چون ارجمند بانو بیگم درگذشت
شوهرش بقعهٔ عالی بیادگار او در شهر اگره یا اکبرآباد بنا نمود و آن را روضهٔ تاج محل نامید. و اکنون به قبهٔ تاج بی بی معروف است
شهاب الدین محمد شاه جهان از سال هزار و سی و هفت هجری تا هزار و پنجاه و هفت سلطنت کرده **اروی بنت
الحارث** اروی بروزن دعوی دختر حارث بن عبدالمطلب و مادر مطلب بن ابی وداعة السهمی از صحابیات و
از بنات عم حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده مادر غزیه دختر قیس بن طریف از نژاد حارث بن فهر بن مالک
میباشد در تاریخ ابوالفدا در بیان حلم معاویه حکایتی از این زن مسطور است که روزی اروی بحضور معاویه آمد و [illegible]
و در آنوقت زن پیر شده بود معاویه اظهار ملاطفت کرده باو گفت مرحبا بک یا خاله حال تو چگونه است
اروی در جواب گفت ای برادرزاده حالم خوب است اما از آنجا که تو کفران نعمت کردی و با ابن عم خود بدرفتاری
نموده بخلاف برخاستی و در صورتی که حق تو نبود خود را خلیفه نامیدی و غصب این حق نمودی ما که از این
خاندانیم بیشتر از همه کس ببلیات مبتلا هستیم از وقتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ارتحال فرمودند تیم و عدی
و امیه بغصب حق ما پرداختند و ما را از حقوق خود محروم ساختند حکم شما را شد و ما در میان شما شدیم مثل
بنی اسرائیل در میان قبطیان و تابعین فرعون و حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام مانند هرون شد پس
از حضرت موسی عمرو بن العاص از مقالهٔ اروی متغیر شده گفت ای عجوزه کوتاه کن عقلت تمام شده است
اروی گفت یا ابن النابغه تو چه رو سخن میگوئی و حال آنکه مادرت در مکه فاجره بوده مشهوره که با اجرت قلیلی
مردان از او متمتع میساخت در وقتی که تو متولد شدی پنج نفر مدعی پدری تو شدند چون از مادرت حقیقت حال را پرسیدند
گفت این پنج نفر همه با من مقاربت کرده اند این مولود بهر کدام شبیه تر است از وست و از آنجا که تو بعاص بیشتر
شباهت داشتی ترا باو الحاق نمودند معاویه گفت عفی الله عما سلف ای اروی حاجتی که داری بگو اروی گفت
دو هزار دینار میخواهم که با آن برای فقرای بنی الحارث در دشت همواری آبی جاری ابتیاع نمایم و دو
هزار دینار دیگر برای تهیهٔ مزاوجت جوانان فقیر از بنی حارث و دو هزار دینار هم برای رفع بعضی شداید و سختیها
معاویه شش هزار دینار باو تقدیم نمود اینست آنچه در تاریخ ابوالفدا نوشته شده اما السید افندی در کتاب
موسوم بجواهر ملتقطه این داستان را مشروح تر بیان کرده گویند وقتی که اروی در مجلس معاویه بوده

بکلمات مسطور در فوق تکلم نمود مروان بن حکم نیز در ان مجلس حضور داشت و از مقاله که اروی بعمرو بن العاص خطاب کرد مروان متغیر شده گفت ای پیره زن ساکت باش و فقط کلام خود را مقصور بمقصودی دار که ترا باین مجلس کشانیده است اروی بمروان کرده گفت یا ابن الزرقا تو نیز مثل عمرو بن العاص سخن میکوئی همانا در کبودی چشم و سرخی مو و کوتاهی قد و اندام نامتناسب بغلام حارث بن کلده مانی و اصلا شباهتی بپدر خود حکم که ادعای فرزندی ان مینمائی نداری چه من حکم را میشناسم او مردی مبسوط الشعر و بلند قامت بود و ظاهرا و بر بزرگی او دلالت مینمود پس از مادر خود بپرس تا تورا کوید که پدرت کیست انگاه اروی رو بمعاویه کرده گفت و الله تو اسباب جرات این اشخاص شدی که من با مواجهه سخن کویند ای معاویه روزی که عمم حمزه شهید شد هند مادر تو این ابیات را برخواند بیت

نحن جزيناكم بيوم بدر	والحرب بعد الحرب ذات سعر
ما كان عن عتبة لي من صبر	ولا اخي وعمه وبكر
شفيت نفسي وقضيت نذري	شفيت وحشي غليل صدري
فشكر وحشي على دهري	حتى ترم اعظمي في قبري

و عمه من اروی دختر عبد المطلب نیز در جواب او این ابیات هند بنت اثاثه را قرائت کرد

خزيت في بدر وغير بدر	يا ابنة وقاع عظيم الكفر
صبحك الله قبيل الفجر	ملهاشميين الطوال الزهر
حمزة ليثي وعلي صقري	اذ رام شيب وابوك غدري
فخضبا منه نواحي النحر	بكل قطاع حسام يفري

معاویه گفت عفی الله عما سلف ای خاله حاجتی که داری بگو اروی ابتدا گفت حاجتی ندارم بر خاسته از مجلس رفت معاویه بمروان و عمرو بن عاص گفت اف بر شما با دشنام سبب شدید که من این حرفها را بشنوم پس از ان فرستاده اروی را بمجلس بر گردانیدند و از و درخواست نمود که حاجت خود اظهار دارد اروی بوجهی که در فوق مسطور شد ششهزار دینار از معاویه خواست معاویه این مبلغ را مبذول داشت و گفت اگر پسر عمت علی علیه السلام بجای من بودی این وجه را بتو عطا نمیمود اروی از استماع این سخن بشدت بگریست و گفت از علی علیه السلام گفتی و مرا متذکر ساختی انگاه این ابیات بخواند

۲/ الدرر

الدئلی را که در مرثیه حضرت امیر المومنین علی علیه السلام انشا کرده است اروی برخواند

الا یا عین ویحک اسعدینا … الا تبکی امیر المومنینا
تبکی ام کلثوم علیه … بعبرتها وقد رات الیقینا
الا قل للخوارج حیث کانوا … فلا قرت عیون الشامتینا
افی الشهر الحرام فجعتمونا … بخیر الناس طرا اجمعینا
قتلتم خیر من رکب المطایا … فذللها ومن رکب السفینا
ومن لبس النعال ومن حذاها … ومن قرا المثانی والمبینا
وکل مناقب الخیرات فیه … وحب رسول رب العالمینا
لقد علمت قریش حیث کانوا … بانک خیرها حسبا ودینا
اذا استقبلت وجه ابی الحسین … رایت البدر راق الناظرینا
وکنا قبل مقتله بخیر … نری مولی رسول الله فینا
یقیم الحق لا یرتاب فیه … ویعدل فی العدا والاقربینا
ولیس بکاتم علما لدیه … ولم یخلق من المتجبرینا
کان الناس اذ فقدوا علیا … نعام حار فی بلد سنینا
فلا تشمت معاویة بن حرب … فان بقیة الخلفاء فینا

بعد از شنیدن این ابیات معاویه گفت والله علی از آنچه تو سرودی و او را بدان ستودی افضل است بالجمله ازوی آنچه خواست معاویه بدان نرسید و نباشد که ابیاتی که در فوق به هند بنت اثاثه نسبت داده ایم پیروی مسطورات کتاب اسد الغابه را نموده ایم اما بعضی از مصنفین این اشعار را از اروی بنت عبد المطلب دانسته اند اروی بنت عبد المطلب دختر جناب عبد المطلب جد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله میباشد مشار الیها عمه حضرت رسالت پناهی و دارای طبع شعر و فصاحت بیان بوده و اشعار ذیل را در مرثیه پدر خود گفته

بکت عینی وحق لها البکاء … علی سمح سجیته الحیاء
علی سهل الخلیقة ابطحی … کریم الخیم نیته العلاء
علی الفیاض شیبة ذی المعالی

ابو الخیر لیس له کفاء
اعزّ کان غرّته ضیاء
له المجد المقدّم والثناء
قدیم المجد لیس له خفاء
و فاضلها اذا التمس القضاء
و یأساحین تنسکب الدماء
کأنّ قلوب اکثرهم هواء
علیه حین تبصره البهاء

طویل الباع املس شیظمی
اقبّ الکشح اروع ذی فضول
ابیّ الضّیم ابلج هبرزی
و معقل مالک و ربیع فهر
و کان هو الفتی کرما و جودا
اذا هاب الکماة الموت حتّی
مضی قدما بذی رأی حسیب

در سیرهٔ ابن هشام و مسامرات محی الدین حسین مسطور است که مراثی مزبور در فوق را اروی قبل از فوت پدر خود گفته باینمعنی که جناب عبد المطّلب در مرض موت خود اروی و ام حکیم البیضاء و امیمه و برّه و صفیّه و عاتکه را که دختران او بودند نزد خود خواند و فرمود مرثیه هائی که بعد از فوت من خواهید گفت قبل از مرگ من بگوئید و هر یک از اینها برای پدر خود مرثیه گفتند و اشعار مزبوره را اروی در انوقت نظم کرد و مراثی خواهران او نیز در محل خود مذکور خواهد شد. ابن اثیر گوید چهار نفر زن صحابیه باسم اروی مشهوره بوده دو نفر از اینها اروی بنت حارث و اروی بنت عبد المطّلب میباشند که شرح حال اینها نگاشته شد و دو نفر دیگر یکی اروی بنت کریز مادر عثمان بن عفّان و ولید بن عقبه است و بهمین لحاظ عفّان و ولید را ابن اروی دختر ام حکیم البیضاء دختر عبد المطّلب است و دیگر اروی بنت الانیس که بجهتی سعید بن زید که یکی از عشرهٔ مبشّره است اورا نفرین نموده و او ابتدا کور شد و عاقبت بچاهی افتاده در گذشت
علاوه برین چهار زن یکنفر زن دیگر مسمّاة باروی بوده چون معروف بام موسی میباشد در حرف الف و میم ذکر او بیاید. اسماء ذات النطاقین دختر بزرگ خلیفه ابو بکر و خواهر عائشه است مادرش قیله یا قتیله دختر عبد العزّا بوده اسماء از زبیر بن عوّام که یکی از عشرهٔ مبشّره است در سلک ازدواج در آورده و عبد الله بن زبیر که در سن هفتاد و سه سالگی در خانهٔ کعبه اجلّها الله تعالی بظلم حجاج مقتول شد از بطن اسماء ذات النطاقین بوجود آمده است و عبد الله بعد از یزید بن معاویه نه سال در مکهٔ معظمه خلافت کرد و حجاج بامر عبد الملک بن مروان اموی آن بلدهٔ مقدّسه را

محاصره نموده از بالای کوه ابوقبیس سنگهای منجنیقها بخانه خدا انداخت و شهر را بگرفت و عبدالله بدرجه شهادت
رسید و قبل از شهادت مشار الیه با مادر خود اسماء نمود که ذکر آن خالی از فایده نیست (ابتدا از آنکه عبدالله
بن زبیر با دوازده هزار نفر از همراهان و اهل و کسان خود هفت ماه در مکه معظمه محصور ماندند از طول محاصره
و سختی و عدم آذوقه همراهان او بجان رسیدند و از حجاج امان خواسته از بلده مقدسه خارج شدند
حتی دو نفر از فرزندان او که حمزه و حبیب نام داشتند او را گذاشته رفتند و با او نماند مگر پسرش زبیر نام
و مادرش اسماء و معدودی از اصدقاء او در آن وقت ابن زبیر نزد ذات النطاقین آمد گفت ای مادر
همراهان دست از یاری من کشیده رفتند بلکه اهل و فرزندان درین سختی ترک من گفتند الا اینک قلیلی
که مانده اند که آنها هم بیش از ساعتی صبر و ثبات نخواهند داشت اگر من تسلیم شوم حجاج دنیا را به او
هر مطلبی که اظهار نمایم رد نخواهند کرد رای تو در اینباب چیست اسماء گفت ای فرزند تو خود تکالیف خویش را
بهتر میدانی اگر در حقیقت خود تردیدی نداری و بر یقینی که بر خلق الحق دعوت مینمائی متقاومت کن
و ثابت قدم باش و بدان که اصحاب تو بدرجه رفیعه شهادت فایز شده اند خود را مقهور بنی امیه
مساز و مجبور و مطیع آنها مشو اما اگر قصد تو دنیا و ریاست بوده بد بنده بوده که جمعی از بندگان خدا را
در هوای نفس بهلاکت داده اگر گوئی من محقم ولی بسبب ضعفی که بر من طاری شده چاره جز
تمکین و تسلیم ندارم گویم اینکار از آزادگان نیست مگر تو تا کی زنده خواهی ماند چون عنقریب مرد اجل
میرسد پس همان به که حالا با نام نیک براه آخرت روی و از دو روزه زندگانی دنیا چشم بپوشی عبدالله
گفت ای مادر میترسم شامیان مرا شکنجه و عذاب کنند و بدار زنند ذات النطاقین گفت ای فرزند
گوسفند که کشته شد اگر پوست از او برکنند متألم نمیشود از باری تعالی یاری خواه و در عزم خود راسخ باش
عبدالله سر مادر خود را بوسید و گفت ای مادر من هم بهمین عقیده هستم و از اول عمر بحیات عاریت و عمری
ناپایدار دل نبسته ام و در اینکار که در آن میباشم داخل نشده ام مگر برای اینکه نگذارم حلال خدا را حرام
کنند و دست از دوستی خداوند بدارند تو تشدید و تأیید برای من نمودی من امروز کشته خواهم شد
مبادا از مرگ من متأسف شوی کار خود را بخدا واگذار پسر تو تا کنون ارتکاب منکری ننموده و براه
فسق و فجور نرفته در اجرای احکام الهی و احقاق حقوق از عدالت دوری نجسته و هر وقت بکسی امان
داده با او غدر و مکر نکرده و عمداً بمسلمانی و معاهدی جور و ظلم روا نداشته ستمکاری عمال خود را نه

نزاده و چیزی نزد من بهتر از رضای خدا نیست بار الها آنچه گفتم برای تزکیهٔ نفس خود نیست محض تسلیت
با در گفته‌ام که در اینحال متاسف نباشد اسماء گفت ای فرزند امیدوارم که صبر من در حق تو جمیل باشد اگر
مغلوب گردیده پیش از من در گذشتی بهلاکت تو اسباب اجر من خواهد بود و اگر غالب آمدی مسرور میشوم
قدم پیش نه تا مآل کار معلوم گردد ابن زبیر گفت ای مادر خدا ترا جزای خیر دهد از دعا فرو گذار مکن اسماء
گفت پیوسته در حق تو دعای خیر خواهم کرد اگر دیگری بباطل قتال نموده تو حقاً جهاد مینمائی آنگاه بها
بدعا پرداخت گفت خدایا بقیام لیل و صوم نهار عبد الله و باطاعتی که بمن و پدرش کرده رحمت
خود را شامل حال او دار من او را بتو سپردم و هرچه برای او مقدر کردهٔ بدان راضی شده‌ام و دراینحال مرا
باجر و صواب و شاکرین نایل دار پس ابن زبیر دستهای مادر خود را گرفته بوسید مادرش گفت وداع میکنی
عبد الله گفت بلی برای وداع آمده‌ام چه گمان میکنم که امروز بدرود زندگانی نمایم اسماء گفت برو و از روی
بصیرت برو و اما بیا تا نیز من با تو وداع کنم این بگفت و فرزند را در آغوش کشید و هنگام معانقه دست
ذات النطاقین بزرهی که عبد الله پوشیده بود خورد گفت اینها که آرزوی شهادت دارد چوشن را برکنار
میگذارد ابن زبیر گفت من این را محض اطمینان قلب تو پوشیده‌ام اسماء گفت درع مر اطمینان نخواهد ساخت آن
برکمر زن عبد الله زره خود را از بدن دور نمود و آستینها را بالا کرد و دامنها را برکمر زد و در معرکه نهاده در

حالتی که این شعر را می خواند بیت

انی اذا اعرف یومی اصبر
اذ بعضهم یعرف ثم ینکر
وانما یعرف یومه الحر

اسماء چون این بشنید گفت انشاء الله صابر و ثابت قدم خواهی بود پدران تو ابوبکر و زبیر بودند و جدهٔ
تو صفیه است بالجمله ابن زبیر مثل شیر حمله بر لشکر حجاج نمود و پس از قدری مقاتله برگشته دو رکعت نماز در مقام
ابراهیم کرده باز متوجه قتال شد و مقتول گردید و این در روز سه شنبه هفدهم بود از ماه جمادی الاخری از
سال هفتاد و سیم هجرت و عبد الله نیز در اینسال در سن هفتاد و سه سالگی بود هنگامیکه عبد الله بقتل رسید
شامیان از فرط مسرت تکبیر گفتند عبد الله بن عمر گفت چون عبد الله ابن زبیر متولد شد مومنین تکبیر گفتند
و اکنون مردم شام از قتل او خوشحال شده تکبیر میگویند و اینکلام ناظر است بمطلبی و آن اینست که یهود میگفتند
ما مسلمین را مسحور ساخته‌ایم و دیگر طفلی از آنها بوجود نخواهد آمد باری پروردگار کذب آنها را ظاهر نموده در نخستین
سال هجرت عبد الله بن زبیر متولد شد و مسلمانان از این خبر تکبیر گفتند خلاصه حجاج سر عبد الله را بشام

نزد عبدالملک فرستاد و جسد او را در حجون یعنی در قبرستان مکه معظمه در محلی که در طرف راست کوه ابو قبیس
واقع بود بدار کشید اسماء خواست او را دفن کند حجاج اجازه نداد اسماء نخواست از حجاج درخواست
نماید لهذا امر راجع بعبدالملک گردیده و بحجاج امر کرد جسد عبدالله را بمادرش تسلیم کند و پس از تسلیم بغسل
و تکفین او پرداخته جسد را در حجون مدفون ساخت بنابرین جسد عبدالله آنقدر بر سر دار بود که از مکه خبر بشام
رسید و جواب آمد و اسماء نیز بعد از آن چندان زنده نماند و در حالتی که یکصد سال از عمر او گذشته بود
درگذشت دمیری مرحوم در حیوانات خود گوید جسد ابن زبیر دو سال تمام بر سر دار بود ولی این خبر ضعیف است
در صحیح مسلم مسطور است که جسد عبدالله بن زبیر را بمقبره یهود انداختند و مادرش هم نزد وی درگذشت
ابن اثیر در کامل گوید پس از قتل عبدالله حجاج ذات النطاقین را خواست که بمجلس او حاضر شود او قبول نکرد
ثانیاً با تهدید امر باحضار او داد و مشارالیها باز تمکین ننمود و دفعه سیم ذات النطاقین خود بحضور حجاج رفت و گفت در این بلیه
که عبدالله را بآن مبتلا کردم مرا چگونه یافتی اسماء گفت ترا چنان یافتم که دنیای پسرم را خراب کردی و
آخرت خود را حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است ان فی ثقیف کذاباً و مبیراً یعنی در طایفه
ثقیف یکنفر کذاب و یکنفر هلاک کننده است و آن هلاک کننده توئی این حدیث را مسلم در صحیح خود ذکر کرده
است در اسد الغابه در ترجمه حال ابن زبیر چنین مسطور است که او ده روز قبل از کشته شدن نزد مادرش
رفت و او را بحال شکایت گفت باید مرد و رهائی یافت مادرش در جواب گفت گویا بمرگ شایق شده
اما من تا ترا در یکی از دو حال نبینم راضی بمردن نیستم یا باید تو بسعادت شهادت فایز شوی و تو ذخیره مرا
عند الله ذخیره باشی یا بغلبه و فتح تو دیده روشن نمایم عبدالله از استماع این سخن تبسم نمود و روزیکه عبدالله
مقتول شد نزد مادر رفت اسماء با و گفت ای پسر نباید از بیم هلاک بقبول امری راضی شوی که عاری برای
تو در آن باشد والله العظیم ضربت شمشیر با وجود عزت بهتر از تازیانه خوردن با ذلت است اسماء به ذات
النطاقین در حرف ذال گفته خواهد شد اسماء بنت عبدالله از نسوان قبیله بنی عذره است
مثل معروف لا عطر بعد عروس را او گفته و از امثال مشهوره عرب گردیده است ابوالفضل میدانی
در مجمع الامثال گفته اسماء از قبیله بنی عذره در سلک ازدواج عمزاده خود که عروس نام داشت
منسلک گردید ولی پس از چندی عروس درگذشت و پس از فوت او شخصی از قبیله دیگر اسماء را در حباله نکاح
خود در آورده آن شخص زشت روی بود و از دهانش رایحه کریهه استشمام میشد وقتیکه شوهر دوم اسماء او را

بقبیله خود سپرد و اسماء گفت اذن بده بر سر قبر عمزاده خود عروس قدری گریه کنم آن شخص با و اجازه داد و اسماء
بر سر قبر عروس رفته این عبارات را انشا نمود

یا ثعلبانی اهله واسدا عند الباس ‌‌‌‌‌ ابکیک یا عروس الاعراس مع اشیا لا یعلمها الناس

یعنی گریه میکنم برای تو ای عروس عروسها ای کسیکه در میان کسان خود در حلم و بردباری بملایمت روباه بودی و در موقع
جنگ و ستیز بشیر شباهت داشتی و در توصفات حمیده دیگر بود که مردم از آن بیخبر بودند شوهر ثانی اسماء گفت
آن صفاتی که عروس داشت و مردم خبر نداشتند چه بود گفت

کان عن الهمة غیر نعاس ‌‌‌‌‌ ویعمل السیف صبیحات باس

یعنی در وقت اقدام براو تغافل و تسامح نمیرفت
بهنگام فرار از شر باستعمال شمشیر میپرداخت بعد از آن باز اسماء بمدح عروس پرداخته گفت

یا عروس الاغر الازهر ‌‌‌‌‌ الطیب الخیم الکریم المحضر ‌‌‌‌‌ مع اشیاء له لا تذکر

یعنی ای عروس تو جبهه درخشانی داشتی و خلق تو پاکیزه بود و محاسن دیگر نیز داشتی که بزبان نمیاید باز شوهر اسما پرسید
که آن صفاتیکه عروس داشت و بزبان نیاوردی چه بود گفت

طیب النکهة غیر ابخر ‌‌‌‌‌ کان عیوفا للخنا والمنکر ‌‌‌‌‌ الیسر غیر اعسر

یعنی عروس از کارهای بد کراهت داشت و خوشبوی بود و از دهنش رایحه کریهه استشمام نمیشد شوهر اسما
دانست که فقره آخری کنایه باو است آخر الامر چون خواستند حرکت کنند اسما عطردان خود را برنداشت
و بجای گذاشت شوهرش گفت چرا عطر خود را برنمیداری اسما گفت (لا عطر بعد عروس) یعنی بعد عروس
دیگر نباید عطر استعمال کرد و این گفته در میان عرب مثل شد یعنی بجای مثل مذکور لا مخبأ لعطر بعد عروس گفت
و شرح آنرا از مفضل دانسته که شخصی در شب زفاف از زوجه خود رایحه کریهه استشمام نمود از او پرسید از عطریات
چیزی نداری گفت چرا آنرا ذخیره و پنهان کرده ام شوهر گفت لا مخبأ لعطر بعد عروس یعنی عطر را پس
از عروسی کردن معنی ندارد این گفته مثل شد و در موقعی گفته میشود که شخص چیزی داشته باشد و موقع صرف
و استعمال آن بشود و باز آنرا بکار نبرد و ذخیره نماید اسماء بنت عمیس زنی صحابیه و دختر عمیس بن
معد و زوجه جناب جعفر طیار بوده و عمیس نیز خود از صحابه است حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از
این زن و نه نفر زن دیگر مدح فرموده و آنها را اخوات مؤمنات خوانده و این تصدیق حضرت به
ایمان آنها فی الحقیقه شانی عمده برای آنها ثابت مینماید و این ده زن نه نفر خواهرند از یک مادر و مادر آنها

هند بنت عوفست که در این ابیاتست و شرح حال آن در حرف ها بیاید و بعضی گفته اند اخوات مؤمنات نه نفرند هشت خواهر و یک مادر که همان بنت عوف باشد بجای اسماء بنت عمیس در ابتدای اسلام با شوهر خود جناب جعفر طیار بحبشه رفت و در انجا عبد الله و عون پسران جعفر از بطن او بوجود آمد پس ازان بمدینه منوره آمد بعد از شهادت جعفر طیار بابی بکر شوهر کرد و محمد بن ابو بکر را مادر شد و پس از ابو بکر در حبالهٔ نکاح علی امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام داخل شد و یحیی بن علی بوجود آمد اسماء بنت عمیس را شرف دیگر نیز حاصل آمد وان این بود که خواهر امی او میمونه بنت الحارث داخل در زوجات حضرت رسول اکرم صلعم گردید و خواهر دیگر او ام الفضل لبابه زوجهٔ جناب عباس بن عبد المطلب بود و خواهر صلبی و بطنی او سلمی بنت عمیس همسری حمزه سید الشهدا مشرف جست و بملاحظات مزبوره است که در وصف اسما بنت عمیس گفته اند وهی اکرم الناس اصهارا

بعضی این کلام را در حق هند بنت عوف گفته اند

یعنی اسماء از حیثیت دامادهائی که بهم رسانیده اشرف ناس است دعمیس بتصغیر عین بوزن زبیر است اسماء بنت محمد محدثه ایست جلیل القدر و پدرش محمد بن صصری از اعیان دمشق میباشد و محمد بن اسماء که از معاریف است از بطن او بوجود آمده محدثه مزبوره چند کتاب حدیث بر مکی بن علان محدث قرائت کرده و بعد ازان آنها را بکرات تدریس نموده است و در زمن خود منفرد بوده فیوض و فضایل و برکات وجود او بسیار بوده و صدقات کثیره داده بارها بزیارت خانهٔ خدا مشرف شده ولادت او در آخر سال ششصد و سی و هشت هجری و وفات او در ذیحجه سنه هفتصد و سی و سه و در ازمان الیوم تنها روایت حدیث احدی از او معمرتر نبوده و برادرش قاضی القضاة نجم الدین شافعی ده سال قبل از او یعنی در ربیع الاول سال هفتصد و بیست و سه درگذشت ابن وردی در تتمة المختصر در مدح اسما بنت محمد گوید

کذلک فلتکن اخت ابن صصری	تفوق علی النساء صبی و شیبا
طراز القوم انثی مثل هذا	وما التانیث لاسم الشمس عیبا

و مقصود از ابن صصری نجم الدین برادر اسماء میباشد اسماء بنت یزید الانصاریه دختر یزید بن السکن الاشهلی است پدرش از صحابه و خود نیز صحابیه بوده بفصاحت بیان موصوف و معروف روزی از طرف سایر زنان صحابیه مامور و بحضور حضرت رسالت پناهی مشرف شده عرض کرد بابی انت و امی یا رسول الله انا وافدة النساء الیک ان الله عز و جل بعثک الی الرجال والنساء کافة فامنا بک و بالهک و انا معشر النساء محصورات مقصورات قواعد بیوتکم و مقضی شهواتکم و

وحاملات اولادکم وانکم معشر الرجال فضلتم علینا بالجمع والجماعات وعیادة المرضی وشهود الجنائز والحج بعد حج
وافضل ذلک الجهاد فی سبیل الله عزوجل وان الرجل اذا خرج حاجاً او معتمراً او مجاهداً حفظنا لکم اموالکم
وغزلنا اثوابکم وربینا لکم اولادکم نشارککم فی هذا الاجر والخیر (یعنی پدر و مادرم بفدای تو باد ای پیغمبر خدا من
از جانب جمیع نسوان بحضور مبارک تو آمده ام ترا خدای عزوجل مبعوث بر کافهٔ زنان و مردان فرموده و ما بتو و
خدای تو ایمان آورده ایم و ما جنس نسوان در پس پردهٔ محبوس و در خانه های شوهرها خانه نشین هستیم و محل شهوت
میباشیم و فرزندان شما از ما بوجود میآیند و شما جماعت مردان بواسطهٔ حضور در جوامع و گذاردن نمازهای جمعه
و عیادت بیماران و تشییع جنازه ها و حجهای مکرر بر ما فضل و برتری دارید و افضل از همه این اعمال که مخصوص است بشما
مردان جهاد فی سبیل الله میباشد و چون شما مردان برای حج و عمره یا بعزم جهاد حرکت کنید و ما اموال شما را
حفظ کنیم و برای لباس شما ریسمان میریسیم و فرزندان شما را نگاهداری و تربیت مینمائیم درینصورت آیا ما با جر
و عمل خیر شما شرکتی داریم یا نه حضرت رسول صلی الله علیه وآله پس از استماع این عرایض روی مبارک را به
اصحاب کرده فرمودند در امثال این مقامات مقاله بهتر از آنکه این زن بیان نمود شنیده اید اصحاب
عرض کردند گمان نمیکنیم هیچ زنی باین حسن محاضره و مفاوضه رسیده باشد بعد از آن سید انام علیه الصلوة
والسلام باسماء بنت یزید خطاب کرده فرمودند ای خاتون تو خود بدان و بزنهائی که از جانب آنها
نزد من آمده بفهمان که اگر نسوان با ازواج خود خوش رفتاری کنند و آنها را از خود خوشنود دارند همین
عمل آنها با تمام اعمال خیریه که ذکر کردی معادل میباشد اسماء بنت یزید بنا بر مسطورات
ابن اثیر اسماء بنت یزید صحابیه و خاله زادهٔ معاذ بن جبل که از کبار صحابه میباشد بوده و شجاعت و قوت
قلب مردان داشته در غزوهٔ یرموک با ستون چادر خود نه نفر از کفار را براه عدم فرستاده است اسماء
بنت شمس الدین دختر شیخ شمس الدین محمد بن عبدالرحمن محدث و مادر شیخ تقی الدین بوده و چنانچه قبل ازو
ابن حجر عسقلانی متولد گردیده و در کتاب انباء الغمر ذکر او شده است در ماه رجب سال هشتصد و چهل هفت
قدم بعالم وجود گذاشته و ابتدا بشخص علی نام شوهر کرده و بعدها در سلک ازدواج علاء الدین مقریزی منسلک
گشته است در هر حال زنی عاقل و فاضل و دانشمند و با تقوی و متمسک بوده و آمنة الرحیم که شرح حال او
بیاید خواهر این زن میباشد اسماء العامریه ادیبه بوده است از آل بنی عامر از اهالی اندلس ساکن
بلدهٔ اشبیلیه و در کتابت و نظم شعر مهارتی بکمال داشته قصیده برای صیانت خانه و اموال خود بامیر

الموحدین عبدالمؤمن علی کاشته که دو بیت اول آنست

لسیدنا امیر المؤمنینا	عرفنا النصر والفتح المبینا
رأیت حدیثکم فیها شجونا	اذا کان الحدیث عن المعالی

در اواخر این قصیده اسماء عامریه بوضعی خوب و مناسب حسب و نسب خود را بر امیر الموحدین معلوم ساخته وانیکار را بوجهی احسن پرداخته است

اسماء عبرت از نسوان اسلامبول و دختر احمد آقا سر خاصه کیان خاصه و زوجه محمود جلال الدین خطاط مشهور است و در حسن خط بدرجهٔ شوهر خود اشتهار دارد این زن چون از شوهر خود تعلیم خط گرفته و جلال الدین میل و رغبتی تمام نکات خط را باو آموخته طوری برای او ترقی حاصل شده که خط اسما با خطوط او و احمد عمر جلال الدین بیکدرجه و پایه بوده است و بسیار چیزها اسماء نوشته و جلال الدین باسم خود رقم کرده است و از خطوط ممتاز اسما که رقم کرده و دیده شده است لوحه ایست که تاریخ آن هزار و دویست و بیست و دو میباشد علاوه برزنانی که اسم اسما مسماة بوده و در این کتاب شرح حال آنها درج شد ابن اثیر یازده نفر زن اسما نام ذکر مینماید و میگوید که همه صحابیه بوده اند و از آنها است اسماء بنت عوف معشوقه عمرو بن سعد و عمرو بن سعد از شعرای عرب است و معروف بمرقش و اسماء بنت عوف عمزادهٔ اوست و ماجرای این عاشق و معشوق در تزیین الاسواق مسطور است و چون ترقیش در لغت عرب بمعنی تزیین است و عمرو بن سعد بنا بر جودت طبعی که داشته اشعار خود را بمحاسن و انواع تزیین مزین میساخته معروف بمرقش شده و مهلهل را نیز مرقش میگفته اند و در اشعار عرب عمرو بن سعد و مهلهل در چند موضع و محل ذکر شده اند و حرمله برادرزادهٔ امرء چون با و شباهت داشته ملقب بمرقش اصغر گردیده و بعضی گفته اند چون عمرو این بیت را گفته

الدار قفر والرسوم کما	رقش فی ظهر الادیم قلم

معروف بمرقش شده و این تعبیر بعید نیست چه در شعرای عرب اشخاصی هستند که بتعبیری از تعبیرات خود ملقب گردیده اند و سیوطی در اخر کتاب مزهر فصل مخصوصی در احوال آنها نگاشته است و عجب آنکه در عرب بعضی از مردها بوده موسوم باسماء

مثل اسماء

ابن الحارثه و اسماء ابن ریان که از صحابه بوده اند و اسماء ابن خارجه الفزاری که جوانمردی شهیر و از تابعین بشمار آمده است و در شهادت مسلم بن عقیل دخیل بوده اعتماد از جواری معتمد بن عباد سلطان بدبخت اشبیلیه بوده است و بثینه دختر المعتمد از بطن او بوجود آمده و شرح حال

بثینه بعدها بیاید و اعتماد چون ورا دبیات مهارتی داشته اشتهاری حاصل نموده است اعرابیه
در مسامرات شیخ محی الدین بن عربی اعرابیه را از زنان بادیه نجد نوشته و خدیجه بنت عبدالوهاب بن هبة الله گوید
یکی از خلفای بنی عباس با اعرابیه عاشق شده و ورا در حباله نکاح خود درآورد اما هوای دار الخلافه اورا مناسب
نیامد و زندگانی حضاره را پسند نکرد و هر روز ضعف و هزال او زیاد شده و با نالیغمی فراوان دلتنگ و مکدر بود روزی
خلیفه از او سؤال کرد که چرا بشاش نیستی و لب به خنده آشنا نمیشود و خود را مشغول بیداری و روز بروز زرد و ضعیف
میشوی اعرابیه گفت مرا الصحرا با خیمه های صحرا نشینان و شیری که شبانان میدوشند و صدای انهار جاریه
میل سفر طبی است خلیفه در آخر نقطه شهر در کنار دجله قصری برای او بنا نمود و فرمان داد که شبانان گوسفندان
خود را در حوالی قصر چرا دهند و القصر را معشوق نامید و اعرابیه را در آن ساکن ساخت اعرابیه چون وضعی
شبیه بوطن اصلی خود دید زیاده متاثر گردیده و یاد نجد او را بیشتر افسرده و محزون ساخت روزی خلیفه
بناگاه بقصر معشوق رفته دید اعرابیه بگریه و زاری مشغول است و این ابیات می خواند بیت

وماذنب اعرابیة قذفت بها	صروف النوی من حیث لم تک ظنت
تمنت احالیب الرعاة وخیمة	بنجد فلا یقضی لها ما تمنت
اذا ذکرت ماء العذیب وطیبه	وبرد حصاة آخر اللیل حنت
لها انّة عند العشاء وانّة	سحیرا ولولا انتاه لجنت

خلیفه از شنیدن این ابیات رقتی حاصل کرده با عرابیه گفت غم مخور که بمراد خود نایل شدی و در نکاح من باشی
و نیز دو قوم و قبیله خود برو و او را با جمله اسباب و اثاث البیتی که در قصر معشوق بود بوطن خود فرستاد و بعد
هر وقت بشکار میرفت با اعرابیه ملاقات میکرد اما ابیاتی که از اعرابیه نقل شد ستة ابیات است با تغییر جزئی
در دیوان منسوب بقیس عامری مسطور است و فقط بیت چهارمی را مشار الیها بران افزوده است و نظیر
داستان اعرابیه بعدها بیاید اما امامه بنت خزرج از زنهای عرب است که در نظم شعر مهارتی داشته
و ابیات ذیل را در مدح اسود بن قنان که از جوانمردان عرب است برشته نظم کشیده بیت

اذا شئت ان تلقی فتی لو وزنته	بکل معدّ وکل یمان
وفی بها فضلا وجودا وسوددا	ودینا فذاک الاسود بن قنان
فتی لایری فی ساحة الارض مثله	لیوم ضراب ولیوم طعان

محی الدین

محی الدین اعرابی در مسامرات از قول وهب یا از محمد بن ناجیة الرضائی حکایت کرده گوید من در ایام خلافت
الواثق بالله بواسطهٔ مالیات مصر متهم شدم و خلیفه جداً در جستجوی من بود و مرا طلب میکرد بنابرین من تنها
در رسافه و سایر اماکن نزدیک بوطن. خود بمانم ناچار سر بصحرا گذاشتم و در براری میگشتم که جوانمردی کریم
الطبع را بجنگ آرم و در پناه او چندگاهی بامنی بسر برم در اثنای گردش خیمه دیدم بطرف آن
شتافتم در جلو چادری منزلی دیدم برزمین نصب کرده و افسار و پایی بران بسته اند داخل چادر شده سلام
کردم خواتونی از ورای پرده جواب سلام داد و گفت اطمئن یا حضری فنعم مناخ الضیفان ثواک القدر
ومهدک التفر پس ازین گفته حرفهای سماحت آمیز بمیان آورد و بترحیب قدوم من پرداخت و با ستراحت
و اطمینان امر کرد من گفتم والی لطمئن المطلوب و یأمن المرغوب من دون ان یاوی الی حبل العصمة و یأمن و
مفزع منیعه فلما بخوم من السلطان طالبه والخوف غالبه آن خاتون چون کلمات مرا شنید دانست که مرا
تشویش خاطر بیست و از خلیفه بجبهی خائف هستم بر من رحمت آورد و گفت لقد ترجم لسانک عن ذنب کبیر
و قلب صغیر یعنی همانا زبان تو از گناهی بزرگ و دلی خورد ترجمانی کرد والبته مرتکب خطائی شده و از او
دولت راهراسی است پس از آن گفت وایم الله لقد حللت بفناء رجل لا یضام بفنائه احد ولا یجوع بساحته
کبد هذا الاسود بن قنان اخو الکعب واعمامه شیبان صعلوک الحی فی ماله وسیدهم فی فعاله صدوق الجوار
وقود النار خلاصه باین عبارات اشاره نمود که این منزل همان اسود بن قنان است که امامه بنت خرج
او را بابیات مسطور در فوق وصف و مدح نموده است امامه بنت ابی العاص دختر ابی العاص
بن الربیع بن عبد العزی است و ابو العاص شوهر و داماد حضرت رسول صلی الله علیه و آله شرف و
شوهر زینب بنت رسول الله بوده پس امامه که از ابی العاص و زینب بوجود آمده نواده دختری نبی اکرم
صلی الله علیه و آله وسلم میباشد و زمان طفولیت امامه جد بزرگوارش چندان او را دوست میداشت
که گاهی او را بر پشت مبارک خود گرفته نماز میکرد بالجمله حضرت صدیقهٔ طاهره فاطمه سلام الله علیها که
خالهٔ امامه بودند بجناب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام وصیت کردند که پس از من امامه را بزنی
اختیار کن چه او با فرزندان من مهربان است بنابرین بعد از ارتحال حضرت فاطمه امیر المؤمنین امامه را تزویج
کرده بعد از شهادت آنحضرت مشار الیها بمغیرة بن نوفل شوهر نمود به روایتی امامه قبل از آنکه در حبالهٔ نکاح
امیر المؤمنین در آید شوهر دیگر داشته است امامة المریدیه امامه یا اسامه از نساء صحابیه است

فی حاله وسیدهم

و مرثیه اسم قبیلهٔ او میشبا در نظم اشعار دستی داشته از جمله دو شعر مسطور در ذیل را در کشته شدن ابو عفک
یهودی گفته و ابو عفک مردی منافق و یکصد و بیست سال عمر داشت و از خباثت اعمال و دشمنی
بحضرت رسول صلی الله علیه و آله خودداری نکرد و سالم بن عمیر از صحابه او را بقتل رسانید و امامه مرثیه گفت

تکذّبنی بالله والمرء احمدا | لعمر الذی امناك اذ بئس ما یمنی
حباك حنیف آخر الدهر طعنة | اباعفك خذها علی کبر السن

صاحب کتاب مواهب لدنیه گوید شش نفر زن صحابیه دیگر باسم امامه مسمّا بوده اند که یکی از آنها امامه
دختر حضرت حمزه است امة الله زنی بوده است اسلامبولی که در ادبیات مهارتی داشته و
در الهیات سخن میگفته دیوان مرتب دارد و معروف بصدقی امة الله میباشد چه در اشعار خود صدقی
تخلص کرده و در عهد سلطان محمد خان رابع و دختر قاضی زاده بوده و در سال هزار و صد و پانزده
درگذشته بیتین مسطور در ذیل از نتایج افکار اوست

بلکه هر شب صبحه دك نالان ایدن سن سین بنی | هفته کچمز کویکه مهمان ایدن سن سین بنی
آفتاب حسنکه حیران ایدن سن سین بنی | دست تدبیر ایله چاك اولسونمی دامان فراق

امة الجلیل از صلحای زنان عرب و دارای
مقام ولایت بوده و در طبقات شعرانی ذکر او شده است گویند ارباب سلوك و صلاح معاصر او
وقتی در معنی و تعریف ولایت اختلاف کرده هر یک چیزی گفتند آخر الامر دفع خلاف را قرار دادند
که از امة الجلیل این معنی را سؤال کنند مشار الیها در جواب آنها گفت ولی آنست که در هر آن بحق مشغول
باشد و از یاد خلق منصرف و مطلقاً تعلقی بدنیا و زخارف آن نداشته باشد و آنی از خدا بی خبر نماند
امة الجلیل پس از این تقریر و تحقیق حال ولی و معنی ولایت یکی از آنها رو کرده گفت هر کس یکی از شما گوید
شخصی از اولیا بوده است که وقتی از حق بچیز دیگر اشتغال داشته باور ننمائید و بدانید که دروغ گفته است
امة الخالق دختر عبد اللطیف بن صدقه بن عوض المنادی العقبی است که از محدّثه های معروفه
بشمار میآید ولادت او در هشتصد و سیزده هجری و در مجلس درس جمال الدین حنبلی پدر الف بنت
الجمال که پیش ذکر او شد حاضر میشده و قدری از مسند احمدی و معجم صغیر طبرانی را برا و قرائت کرده نیز
از سیرهٔ ابن هشام کسب فواید نموده اکثر محدّثین با و اجازه داده اند لفیته بن مالك و منهاج العابدین
را از بر داشته و بنوشته است عمری طولانی کرده و از اسانید محدّثین بعد از آنها نقل روایت میکرده

در سال نهصد و بیست هجری در بیهم ماه ذی القعده درگذشته است از برترهای امة الخالق انکه از اشیاخ سیوطی میباشد و مشار الیه درکتاب معجم ذکری از وی نموده و ابیات تائیه را از او ثبت کرده است
امة العزیز شریفیه زنی بوده است اندلسی که در شعر و ابیات مهارتی داشته است دو بیت مسطور
در ذیل که از ابیات رائقه میباشد و متضمن مضمون لطیفی است در نفح الطیب باین زن نسبت داده شده

لحاظکم تجرحنا فی الحشا	ولحظنا یجرحکم فی الخدود
جرح بجرح فاجعلوا ذا بذا	فما الذی اوجب جرح الصدود

اما در سایر کتب ادبیه حتی درکتاب سرح العیون فی شرح رسالة ابن زیدون دو بیت مسطور را باسم ولاده
دختر المستکفی معشوقهٔ ابن زیدون نگاشته اند و یکی از ادبا این دو شعر را در جواب بیتین مزبورتین گفته است

اوجبه منی یا سیدی	جرح بجد لیس فیه الجحود
وانت فیما قلته مدع	فاین ما قلت واین الشهود

امّ ابان بنت عتیبه بپسر مزاحم بن عمرو شاعری بوده است قادر و امّ ابان نیز در طبع شعر و فصاحت بیان
دارای مهارتی وافر و از اشعار معروفهٔ او ابیاتی است که بعد از قتل پسر خود گفته بتبین انکه وقتی ابن
دمیثه شاعر مزاحم بن عمر را نزد زوجهٔ خود دید سنگی به پهلوی او زده او را بکشت امّ ابان چون آگاه شده گفت

باهلی ومالی بل بجل عشیرتی	قتیل بنی تیم بغیر سلاح
فهلا قتلتم بالسلاح ابن اختکم	فتظهر فیه للشهود جراح
فلا تطمعوا فی الصلح ما دمت حیة	وما دام حیا مصعب و جناح
الم تعلموا ان الدوائر بیننا	تدور وان الطالبین شحاح

در بیت اوّل اشاره نموده است باینکه ابن دمینه قاتل پسرش از اولاد عامر بن تیم السد ابن بشر بوده
و در شعر ثانی اظهار کرده است که قاتل با مقتول نسبت و قرابت داشته پوشیده نباشد که قافیهٔ بیت
اوّل از ابیات مسطوره در فوق را با قوافی بعد مناسبت درستی نیست و این عیب را علمای علم
قافیه اکفا گویند اگرچه بعضی از اشخاص کم بصیرت وقتی باین معایب نگذشته و میگذرند اما هرجا که نظیر
این قوافی دیده شود و شاعر بوقوف شمرده میشود گویند دعبل شاعر آشنائی صاحب طبع و سعیلم داشت
و قوافی اشعار او غالباً مغلوط بوده روزی بیت مسطور در ذیل را نظم کرده بدعبل عرضه داشت

ان ذا الحبّ شدید لیس ینجیه الفرار		ویحا من کان لا یبشق من ذل المخارئ

دعبل گفت برادر این شعر قافیه ندارد زیرا که در مصرع اول روی راء است و در ثانی زاء متشاعر گفت بروی مصرع ثانی را نقطه مگذار درست میشود دعبل گفت بسیار خوب اما بعلاوه آخر مصرع اول مرفوع و ثانی مجرور است و این نیز عیب خواهد بود متشاعر گفت تو عجب مرد احمقی هستی چه لازم است اعراب کنی تا رفع و جرّ آن معلوم شود و این لطیفه در اوقیانوس مسطور است ام ایمن مادر اسامة بن زید و دایهٔ حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده است اسامه از صحابه و مادرش ام ایمن از صحابیات بشمار میآید و جلالت قدر او معلوم است و محتاج ببیان نیست اسم ام ایمن برکه و دختر ثعلبه و در اصل از جواری حبشیه جناب عبد الله پدر فرخنده گوهر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و زوجهٔ عبید الحبشی بوده چون اول پسری که از بطن او بوجود آمده موسوم بایمن شده او را ام ایمن گفته اند بعضی هم او را ام الظباء نیز گفته اند حضرت رسالت پناهی مملوکی داشتند موسوم بزید بن حارث که او را بجناب خدیجه بخشیده بود بعد از عبید ام ایمن را بزنی بزید بن حارثه دادند و اسامة بن زید از او وجود یافت برخی گویند ام ایمن را جناب عبد الله آزاد کرده و جماعتی بر آنند که او را آزاد کردهٔ حضرت رسول صلعم است وقتی آمنه والدهٔ آنحضرت بعزم ملاقات ابن خال خود عزیمت مدینهٔ منوره نمود و در معاودت در محل موسوم به ابواء بدار بقاء ارتحال فرمود و از آنجا نبی اکرم صلعم تا مکهٔ مکرمه در آغوش ام ایمن بود بنا بر این آن بزرگوار میفرمایند ام ایمن امی بعد امی و مشار الیها را کاملا حرمت و رعایت میفرموده اند و مخصوصاً بدیدن او تشریف میبرده اند ام ایمن هنگام رحلت سید انبیاء صلعم در قید حیات بود و زیاده الوصف در آن هنگام گریه و زاری مینمود از جهة بیقراری او پرسیدند گفت من از ارتحال حضرت پیغمبر صلعم بیخبر نبودم و میدانستم که آن بزرگوار بدار بقا عازم است گریهٔ من بر انقطاع وحی الهی است که همیشه بخانهٔ ما نازل میشد ام ایوب انصاری زوجهٔ ابو ایوب انصاری است که از مشاهیر صحابیه میباشد و دختر قیس بن عمرو بن امرء القیس خزرجی است از جماعت انصار که ایشان از متوطنین اهل مدینه گفته اند ابو ایوب در زمان معاویه باسلامبول بعزم غزا رفت و در آنجا بمرض اسهال در گذشت و بقعهٔ ابو ایوب در اسلامبول از بقاع مشهوره و زیارتگاه است در صحایف الاخبار مسطور است که از دیر گاهی عیسویان آنسرزمین هنگام استسقا بدان بقعه میرفته و دعا مینموده اند در

جلاکت

جلالت شان ابوایوب همین بس که چون حضرت نبوی صلعم بمدینهٔ منوره هجرت فرمودند در خانهٔ ابوایوب
منزل کردند تا وقتی که مسجد و خانهٔ حضرت بنا شد ابوایوب گفته است خانهٔ ما دو طبقه بود تحتانی
و فوقانی چون حضرت رسول صلعم بان خانه تشریف ورود فرمودند در طبقهٔ تحتانی منزل نمودند شب که شد
ملتفت شدم مسکن حضرت رسالت مهبط وحی الٰهی است بنا برین از ادب دور است که حضرت در طبقهٔ
تحتانی باشند و ما در فوقانی و همین مطلب را بهمسر خود ام ایوب گفتم و او تصدیق سخن کرد و تا صبح ازین اندیشه
خواب نرفتیم و بسیار مشوش و پریشان خاطر بودیم صبح بحضور پر نور حضرت پیغمبر تشریف جسته شرح خیال و بی
خوابی شب را عرضه داشتم و حضرت را سوگند دادم تا نقل مکان فرمود و از طبقهٔ زیرین به بالا تشریف فرما
گردیدند ام البنین بنت عبد العزیز دختر عبد العزیز اموی و زوجهٔ ولید بن عبد الملک بجوده و بصلاح
و سداد معروف و بوصف ذکا و رشاد موصوف شبها قائم و روزها صائم و در بذل خیرات و مبرات
جاهد و در اعطای صدقات ساعی و مجاهد چنانکه گویند هر هفته بنده و برده آزاد میکرد و هر روز خاطر افسرده
شاد مینمود و بعلاوه فصاحت بیان و طلاقت لسان مشهور است روزی عزه معشوقهٔ کثیر شاعر معروف عرب
نزد او آمده بود از او پرسید از اینکه کثیر میگوید

قضی کل ذی دین فوفی غریمه
وعزة ممطول معنی غریمها

معلوم میشود تو چیزی با او وعده کرده و در ادای
آن مماطله و مسامحه نموده که از مطال تو شکوه میکند گفت بلی بوسه با او وعده کرده ام و از وفای این وعده
ابا دارم ام البنین گفت او را از انتظار بیرون آر گناه آن بگردن من پس از آن ام البنین ازین گفته پشیمان شد
و بکفارهٔ این حرف چهل غلام آزاد کرد و بارها میگفت کاش من زبان نداشتم و این کلمه را بر زبان نمیآوردم و عجب
اینست که با این ورع و عفت در کتاب اغانی و فوات الوفیات در ترجمهٔ حال عبد الرحمن بن اسمعیل شاعر
مشهور به وضاح الیمن چیزی با ام البنین نسبت داده اند و آن اینست که در سالی مشار الیها بزیارت بیت الله
الحرام رفت ولید بن عبد الملک بشعرای عصر اعلام و قدغن نمود که در این سفر از ام البنین و کنیزانی که با او
همراه اند مدحی نگویند و در اشعار نامی از ایشان نبرند و در این باب تاکید اکید نمود چون ام البنین بمکهٔ معظمه رسید
بنمایش اندام خود پرداخت و پیکر خود را مطمح نظرها ساخت تا ادبا و شعرا بوصف او بپردازند و قصاید و
قطعات در اوصاف او سازند و خصوصاً بوضاح الیمن مفتون گردید و با او و کثیر پیغام داد که در تغزلات
خود از او ذکری نمایند ولی آن دو کثیر از ولید بترسید و از ام البنین چیزی نگفت بلکه شعری چند

بنام غاضره جاریهٔ ام البنین نظم کرده تا وضاح الیمن جزم را برکنار نهاده صراحةً گفت شعر

صدع البین والتفرق قلبی | وتولت ام البنین بلبی

ولید این بیت شنید و بقتل وضاح الیمن فرمان داد و بعضی گفته اند بعد از موسم حج ام البنین وضاح الیمن را دعوت کرد و او در صندوقی رفت و صندوق را بسرای ولید بردند و پس از چندی این مطلب آشکار شده وضاح الیمن مقتول گردید تا وجه اینکه عبد الرحمن بن اسمعیل را وضاح الیمن گفته اند اینست که سپید چهره و نیکو روی بوده و جمالی بکمال داشته گویند او و مقنع الکندی از فرط خوبروئی همیشه از اصابهٔ چشم اندیشه مینمودند و هر وقت قصد مجلس و محفلی میکردند نقاب می انداختند تا ما را در گفتهٔ ابو الفرج و ابن خلکان مشاجره نیست اما کثیر را میدانیم که قصیر القامه و کریه منظر بوده و اگر گفتهٔ مشار الیهما صحیح است و ام البنین بکثیر و وضاح الیمن عشق نموده و پیغامی داده باید بگوئیم از خواهان کمال شده و اسیر افسون جمال والله اعلم علی کل حال

ام البنین بنت حزام الکلابیه زوجهٔ حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده و آنحضرت پس از صدیقهٔ طاهره سلام الله علیها اول زنی را که بمزاوجت و همسری اختیار فرمودند او بوده و چهار پسر امیر المؤمنین یعنی عباس و جعفر و عبد الله و عثمان از او بوجود آمدند و هر چهار در کربلا در رکاب مستطاب حضرت ابی عبد الله الحسین علیه آلاف التحیة والثناء بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت فایز گردیدند ام البنین کنیهٔ ام ولدی از جواری حضرت امام همام موسی الکاظم علیه السلام بوده و این ام البنین اروی یا سمانه نام داشته و حضرت علی بن موسی الرضا از بطن او بوجود آمده و حضرت موسی الکاظم او را بوالدهٔ معظمهٔ خود حمیده بخشیده بودند و ذکر حمیده در حرف حا بیاید ام البنین در لغت عرب کنایه است از زمین که از خاک آن کل آدمیان سرشته شده و بیرقی را گویند که دسته جات عساکر دارند و عبد الرؤف المناوی در کتاب کوچک خود که موسوم بعماد البلاغه میباشد این دو معنی را ذکر کرده بلکه گویند شعری که در ذیل نگاشته میشود و ام بنین در آن بمعنی بیرق دارد از انشادات مصنف است

بام بنین مرجعهم الیها | وما ولدت وما حملت جنینا

ام جعفر از زنان انصار و از قبیلهٔ بنی خطمه بوده و بعفت و صلاح و درایت و عقل اشتهار داشت و احوص ابن محمد الانصاری از شعرای اسلام بناحق در حق او این شعر گفته است:

لقد منعت معروفها ام جعفر | وانی الی معروفها لفقیر

گویند روزی ام جعفر نزد احوص آمده گفت قیمت گوسفندان مرا بده احوص گفت من از تو چیزی

نگرفته‌ام و ترا هیچ نشناسم مشار الیها اصرار و احوص انکار کرد و قسم خورد که معرفتی بحال تو ندارم ام جعفر گفت ای
دشمن خدا اگر مرا نمیشناسی پس چرا در اشعار خود مرا نام میبری و میگوئی من با ام جعفر اینطور گفتم و ام جعفر اینطور
بمن جواب داد اینک من همان ام جعفرم بالجمله ام جعفر در محضر عامه احوص را شرمسار و خود را بری
الذمه کرد ام جمیل بنا بر قول ابو الفضل میدانی از اقوام ابی هریره و بوفا در عرب مشهور و مثل است
که اوفی من ام جمیل سبب شهرت او اینکه شخصی موسوم بضرار بن الخطاب بشاره تعقیب ملتجی بشد ام جمیل او را از
دشمنان حفظ کرد و گمان نمود که او برادر خلیفهٔ ثانی است چه اینواقعه در همان زمان بود وقتی در مدینهٔ منوره
نزد عمر آمد و خلیفه از واقعه خبردار شد گفت بمقداری که با من برادر دینی و از غازیان است از حمایت و مهربانی
که باو کرده ممنون میباشم و از آنجا که ام جمیل از ابنای سبیل بود خلیفه از بیت المال چیزی باو عطا نموده او را
معاودت داد بنا بر مسطورات ابن اثیر ام جمیل کنیهٔ هشت نفر زن صحابیه است که یکی از آنها فاطمه بنت الخطاب
خواهر عمر میباشد و زوجهٔ ابی لهب که در حق او حمالة الحطب گفته شده نیز همین کنیه را دارا بوده و ام جمیل از
نساء مشهورهٔ بصره است که در خلافت خلیفهٔ ثانی مغیرة بن شعبه والی بصره بمخالطت با او متهم شد و از
منصب خود معزول گردید و برین رتبه مولی البنت ابو بکرة الثقفی صحابی و برادران امی او زیاد بن ابیه
و نافع بن کلده و شبل بن معبد شهادت دادند اما چون شهادت زیاد مقرون بشرایط مقرره نبود مغیره
از رجم معاف گردید و شرح اینواقعه در تواریخ مذکور است ام حبیبه بنت ابی سفیان از ازواج
حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و دختر ابی سفیان اموی مشهور است ابتدا شخصی موسوم بعبید الله بن
جحش او را بزنی گرفته و این زوج و زوجه در اوایل اسلام بشرف اسلام مشرف گردیدند و بحبشه که هجرتگاه
اولیه مسلمین بود مهاجرت نمودند و در آنجا حبیبه دختر عبید الله از او بوجود آمد و او را ام حبیبه گفتند
و اسم او رمله بود عبید الله در حبشه مرتد و نصرانی شد و بزوجهٔ خود نیز این دین را تکلیف نمود ام حبیبه
قبول نکرد و عبید الله بدین جدید خود در حبشه درگذشت و ام حبیبه بواسطه ثبات در دین اسلام نزد حضرت
رسول اکرم مفتخر گردید تفصیل این اجمال بعد از فوت عبید الله ام حبیبه در حبشه غریب و تنها ماند و بنا بر نجابت
و شانی که داشت ممکن نبود کفوی برای او پیدا شود حضرت رسول که از ماجرا آگاه بود در سال ششم
هجرت که بملوک اطراف سفرا مامور و ایشان را از بعثت خود مستحضر میفرمودند عمرو بن امیة الضمری را با نامه
نزد اصحمة بن ابجر سلطان حبشه فرستادند و ضمنا سفارش فرمودند که سلطان مشار الیه ام حبیبه را در حبالهٔ

نکاح حضرت نبوی صلی الله علیه و آله درآورد و چون نامهٔ حضرت بسلطان حبشه رسید در حضور جعفر طیار قبول
اسلام کرد و امر تزویج ام حبیبه را انجام داد و ترتیب ولیمه کرد و چهار صد درهم از طرف حضرت بام حبیبه مهر
داده شد و ام حبیبه را با سایر مهاجرین اسلام در دو سفینه بعربستان فرستاد و از خود ام حبیبه منقولست که گفته ام
در حبشه بودم و از جائی خبر نداشتم روزی جاریهٔ نجاشی مسماة بابرهه آمده مژده داد که نجاشی از جانب پیغمبر
مأمور و وکیلست که ترا بزوجیت آنحضرت سربلند سازد من بغایت مسرور شده دو دست بند نقره که
در دست داشتم با حلقه های نقرهٔ انگشتان خود بمژدگانی باو دادم بالجمله ام حبیبه را در دین صلابتی بوده که
قبل از فتح مکه هنگامیکه پدرش ابوسفیان برای تجدید عهد قریش با قبیلهٔ بنی خزاعه و رفع تعدیات و نقض
عهد آنها بمدینهٔ منوره آمده بود بخانهٔ حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفت که با دختر خود ام حبیبه ملاقات
نماید و در آنجا خواست که در فراش حضرت بنشیند ام حبیبه بدون هیچ ملاحظه او را منع کرد و گفت
تو مشرک هستی و در بفراش مهبط وحی قدم گذاشت **ام حسان** در نفحات الانس ام حسان را دارای مقام
ولایت نوشته این زن از اهالی کوفه و بزهد و صلاح و مقامات عرفان و درجات ایقان معروف بوده با
سفیان ثوری معاصر و سفیان بزیارت او میرفته روزی باثاث البیت ام حسان سیر کرده جز کهنه
حصیری نیافت باو گفت اگر بپسر عم خود چیزی بنویسی از تو رعایتی خواهد کرد ام حسان گفت ای سفیان [illegible]
قدر ترا نزد من کاستست من از مالک حقیقی عالم طلب دنیا نمیخواهم نمایم تا چه رسد از مخلوقی ضعیف
و نمیخواهم آنی بر من بگذرد که جز بیاد خدا باشم یکنفر زن صحابیه هم مکنی بام حسان مشتهرست **ام حکیم
البیضاء** دختر عبدالمطلب و عمهٔ حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله میباشد بواسطه نغوست بدن
او را بیضا و قبة الدیباج میگفته اند در نظم شعر طبعی قادر داشته و ابیات ذیل را در مرثیهٔ پدرش انشا کرده

الا یا عین جودی واستهلی — وبکی ذا الندی والمکرمات
الا یا عین ویحک اسعدینی — بدمع من دموع هاطلات
وبکی خیر من رکب المطایا — اباک الخیر تیار الفرات
طویل الباع شیبة ذی المعالی — کریم الخیم محمود الهبات
وصولا للقرابة هبرزیا — وغیثا فی السنین الممحلات
ولیثا حین تشتجر العوالی — تروق له عیون الناظرات

عقیل بنی کنانة والمرجی — اذا ما الدهر اقبل بالهنات
ومفزعها اذا ما هاج هیج — بداهیة وخصم المعضلات
فبکیه ولا تسمی بحزن — وابکی ما بقیت الباکیات

ام حکیم المخزومیه زنی صحابیه و دختر حارث بن هشام المخزومی است که از رؤسای
قریش بوده جسری که بقنطرهٔ ام حکیم معروف و در مرج الصفر در نزدیکی شام بطرف حجاز واقعست منسوب
بشان الیها میباشد ام حکیم المخزومیه ابتدا در حبالهٔ زوجیت پسر عموی خود عکرمة بن ابی جهل بود در یوم فتح مکه معظمه
قبول اسلام نمود و برای شوهر خود عکرمه از حضرت رسول ص امان گرفت اما عکرمه از انجا که عداوتی بحت
با دین اسلام داشت چون مکه فتح شد بسمت یمن گریخت زوجه اش ام حکیم از عقب او رفته در ساحل
یمن در وقتی که میخواست بکشتی نشیند باو رسید گفت از حلیم ترین ناس و کریم ترین مردم برای تو امان
آورده ام و او را مراجعت داد و بحضور حضرت نبوی ص مشرف ساخت و سبب قبول اسلام او
گردید و عکرمه در غزوهٔ یرموک مقتول شد و بعد از او ام حکیم بخالد بن سعید که از صحابه بود نامزد گردید و
در آن اوان وقعهٔ اجنادین پیش آمد و خالد منکوحهٔ خود را همراه برداشته و زفاف را بعرض اد
قرار داده وقتی که در مرج الصفر منزل نمودند خالد خواست عمل زفاف را بانجام رساند ام حکیم گفت
خوبست بعد از پراکنده ساختن صفوف دشمن این امر باذن الله تعالی صورت پذیرد خالد بن سعید
گفت بخاطر من چنین وارد میشود که من درین جنگ مقتول شوم بنا برین ام حکیم موافقت رای خالد
نمود و در همانجا در نزدیکی جسر خیمه برپا کرده زفاف بعمل آمد و بدین جهت جسر مذکور معروف بقنطرهٔ
ام حکیم گردید بالجمله بعد از زفاف ترتیب طعام کرده بعد از صرف طعام لشکر مخالف نمودار شد
و شروع بجنگ کردند و خالد کشته شد و در آنروز ام حکیم المخزومیه با ستون خیمه هفت نفر از دشمنان
مقتول ساخت ام حکیم الواصله بنا بر مسطورات صاحب اغانی ام حکیم الواصله زوجهٔ
عبد العزیز اموی و از شرفای زنان قریش بوده است چون شرف و کمال و حسن و جمال را با هم وصل
کرده معروف بواصله شد و دختر او زینب الواصله را نیز الواصلة بن الواصله گفتند چنانکه ذکر آن
در محل خود بیاید عقد مزاوجت ام حکیم واصله با عبد العزیز در حیات و حضور جدا و عبد الملک بن
مروان منعقد شده و در مجلس عقد از شعرای معروف جریر و عدی بن رقاع بر حسب دعوت حضور

بهم رسانیدند و شعرها در تهنیت و تبریک انجزاوجت بنظم آوردند و ده هزار درهم صله گرفتند و نیز صاحب
اغانی گوید ام حکیم الواصلیه بشرب خمر معتاد بوده و قدح کراسپهانی داشت که با آن شراب می آشامید
وکاس ام حکیم نزد اد با مشهور وازهشتاد مثقال طلا ترتیب یافته واشعاری درباب این کاس گفته اند
که در جلد پانزدهم آغانی مسطور واز انجمله است ابیات ذیل که از ولید بن یزید میباشد بیت

واسقیانی بکاس ام حکیم		علّلانی بعاتقات الکروم
فی اناء من الزجاج عظیم		انّها تشرب المدام صرفا

و پنج نفرزن صحابیه دیگر باین اسم نامیده شده اند **ام خارجه** دو نفرزن صحابیه باین اسم
معروف بوده اند وام خارجه زنی بوده است از نساء معروفه عرب درزمان جاهلیت که نگارش
حال او از ما نحن فیه خارج است همینقدر برای رفع التباس گوئیم این ام خارجه چون بزودی وآسانی
قبول نکاح هر مردی نموده نکاح او ضرب المثل شده درهرامری که زود وآسان صورت پذیر میگردیده
میگفته اند اسرع من نکاح ام خارجه پس مشتبه نماند که ام خارجه جاهلیه موضوع مثل است لا غیر **ام
الخیار** این زن زوجه ابو النجم شاعر مشهور خلفای اموی است که میگوید انا ابو النجم وشعری شعری
چون درحق زوجه خود گفته است شعر **قد اصبحت ام الخیار تدّعی**
علیّ ذنبا کلّه لم اصنع واین شعر در شواهد تلخیص ایراد شده همینقدر لازم
بود از ام الخیار ذکر شود **ام الخیر البغدادیه** از نساء مشهوره و محدثه قرن ششم هجری و معروف
بجمال النساء بوده و در بغداد زندگانی مینموده از معاریف علمای زمان خود که هجری کامل داشته اند
و بافاضت و تدریس طلبه علم را مستفیض ساخته ابن البطی وابو المظفر الکاغذی و شجاع الحربی را دیده و بطور
استماع اخذ علم حدیث نموده بعدها بانتشار آن پرداخته است واز اکابر محدثین اسمعیل بن عساکر و قاضی
تقی الدین سلیمان وابن سعده وابن شحنه و فاطمه بنت سلیمان و جماعت دیگر از متبحرین از مشار الیها
اجازه گرفته اند این زن علاوه بر فضل وعلم زهد و ورعی بکمال داشته چند دفعه بمکه معظمه رفته و حج نموده
درسال ششصد و چهل هجری درگذشته است **ام الخیر بنت الحریش** زنی است تابعیه از
اهل کوفه معروف بذکا و در سخن سرائی قادر و توانا درک حضور حضرت نبوی صلی الله علیه و آله ننموده
ولی با اصحاب معاصر بوده در اوان حرب صفین از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام طرفداری

میکردد در کتب محاضرات در جائی که از حلم معاویه سخن میگویند حکایتی از ین ام الخیر نقل مینمایند و آن اینست که معاویه مکتوبی بوالی کوفه نوشت باینمضمون که ام الخیر دختر حریش را نزد من فرستا از وضع رفتار و سلوک تو در کوفه از او سؤال کنم و اگر از تو خیر گوید تو اجر دهم و اگر شر بجز ا رسانم چون مکتوب معاویه بوالی رسید بخانه ام الخیر رفت و برای او بخواند ام الخیر گفت من از راه اطاعت معاویه خارج نشده ام و راه خلافی نرفته بهانه نمیجویم و دروغ نمیگویم من خود زیاده میل داشتم که برای عرض بعضی معاویه را ملاقات کنم بالجمله ام الخیر عزیمت نموده والی او را مشایعت کرده گفت ای ام الخیر معاویه همانطور که نوشته رفتار مرا از تو جویا خواهد شد و طوریکه تو اظهار کنی از خوب و بد مرا اجر خواهد داد توجه در حق من خواهی گفت ام الخیر گفت من در ازای لطف و نوازش و خوبی که درباره من نموده بد نخواهم کرد چیزی که خلاف واقع باشد نخواهم گفت ام الخیر با آسایش و راحت طی مسافت نموده تا بدار خلافت رسید و معاویه او را در حرم سرای خود جای داد و پس از چهار روز در وقتی که ندما و اصحاب حاضر بودند ام الخیر را احضار کرد و ام الخیر حضور بهم رسانیده گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته معاویه گفت علیک السلام یا ام الخیر آیا در عرض راه بتو خوش گذشت و آسوده بودی گفت بلی همه جا خوش گذشت و بسلامت و خوشی بپایتخت عزت رسیدم معاویه گفت ای ام الخیر بواسطه حسن نیت خود بر تو دست یافته ام حالا بگو حرفهائی که در وقعه صفین در قتل عمار بن یاسر میگفتی باز گوئی ام الخیر گفت چون بعد از آن روز آن گفته ها را مکرر نکرده ام از خاطرم رفته است و امروز هم بعلت صدمه و ضجرتی که بدان دچار بوده ام آن حرفها بر زبان آورده ام اکنون گفتن آنها الی آخرتا اگر میل استماع باشد مقالات شیرین بیان نمایم معاویه رو باهل مجلس کرده گفت از شما کدام حرفهای امروز ام الخیر را بخاطر دارید هر که دارد بگوید یکی از حاضرین گفت من برخی از آن کلمات را بخاطر دارم معاویه گفت بگو تا بشنوم گفت من ام الخیر را دیدم سوار شتری بود و تازیانه بدست داشت میگفت یا ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شیء عظیم باری تعالی برای شما راه را آشکار نموده و بصراط مستقیم و جاده سلامت داخل کرده در ظلمت جهل وا نگذاشته و عقل را بر شما دیده به آن گماشته خدا شما را رحمت کند کجا میروید آیا از امیر المؤمنین علی فرار میکنید یا از قتال میگریزید یا از اسلام اعراض مینمائید بشنوید و بدانید خدا تعالی فرموده است ولنبلونکم حتی نعلم

المجاهدین منکم والصابرین بعد ازان هر دو دست بلند کرده گفت اللهم قد قل الصبر و ضعف الیقین و بیدک
یا رب الّا زمّۃ القلوب اجمع اللهم بها الکلمة علی التقوی والّف بین قلوب علی الهدی

پس از انکه دعا ام الخیر کلماتی چند عساکر حضرت امیر المؤمنین علی را بقتال با تو تحریص میکرد معاویه بعد از استماع اینکلمات گفت یا ام الخیر از این حرف قصدی نداشتی جز اینکه خواستی مرا بکشتن دهی پس اگر من ترا بقتل رسانم بر من ایرادی نیست ام الخیر گفت مرا اندوهی نیست و کسی مرا خواهد کشت که بسبب شقاوت او من بسعادتی فایز گردم معاویه گفت یا کثیرة الفضول در حق عثمان چه میگوئی ام الخیر گفت من در حق عثمان چه گویم مسلمین او را خلیفه کردند پس ازان با هم میل شدند و او را بقتل رسانیدند معاویه گفت آیا در حق عثمان همینقدر مدح تو کافی خواهد بود ام الخیر گفت شهد الله که من باین حرف نقصی از برای عثمان در نظر نداشتم چه عثمان سابق الخیرات و در روز جزا رفیع الدرجاتست معاویه گفت در حق طلحه چه میگوئی گفت حضرت رسول او را بهشت بشارت داده پرسید در حق زبیر چه میگوئی گفت در حق خاله زاده حضرت رسول صلعم چه توانم گفت او را هم بآنحضرت بجنت مژده داده اند انگاه ام الخیر گفت ای معاویه ترا بخدای متعال قسم میدهم که مرا ازین سؤالها معاف دار قریش از علم تو سخنها میگویند معاویه گفت ترا معاف کردم و بخشیدم بعد ازان با وجوایز و عطایا داده مرخص نمود که معاودت نماید ام الخیر بنت صخر مادر ابوبکر صدیق و از صحابیاتست اسم او سلمی بوده و عمر زیادی نموده از ابو قحافه و ابوبکر میراث برده و گویند چون ابوبکر متولد شد ام الخیر او را در آغوش گرفته بسبت عتیق که خانه کعبه باشد برده و دعا کرده گفت یا رب اعتق هذا من الموت و طول زندگانی ابوبکر را از خدا خواست رکنی از ارکان کعبه بقدرت پروردگار بسخن در آمد

این ارجوزه را خواند یا امة الرحمن بالتحقیق فرزند محل الولد العتیق
یعرف فی التوراة بالصدیق اشخاصی که در آنجا حضور داشتند این ارجوزه را

شنیدند و یکی از وجوهی که ملقب بودن ابوبکر بعتیق نوشته اند همین حکایتست ام الدرداء زنی بوده است صحابیه مسماة بخیره و شوهر او ابو الدرداء از زهاد اصحاب بشمار میآید ام الدرداء احادیث کثیره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و از شوهر خود شنیده و آن احادیث را حفظ و روایت نموده ابن کثیر او را از زنهای عاقله و فاضله گفته و شوهر او ابو الدرداء را نیز عاقل و حکیم شمرده اند نامش عویمر میباشد و حضرت رسول فرموده اند عویمر حکیم امت منست چون شام فتح شد ابتدا اقضاوت آنجا را

بود اوند بنا بر اصح اقوال در سال سی و دو هجری در گذشته و در باب الصغیر دمشق مدفون گردیده و
بعضی گفته اند ابو الدردا بمدینه طیبه بازگشته و قبری که در اسکدار است و مرقد ابو الدرداء میگویند منسوب به
ابو الدرداء دیگر است یا اصلا قبر ابو الدرداء نام نیست و غیر ازین قبر قبور دیگر در اسلامبول هست که منسوب
بصحابه میدانند لکن جز مرقد ابو ایوب باقی بثبوت نپیوسته ابو الدرداء زوجهٔ دیگر داشته که او نیز کنیهٔ
ام الدرداء بوده و لی این زن را بعد از رحلت حضرت رسول صلعم در حبالهٔ نکاح در آورده و درک شرف
حضور حضرت رسول صلعم نموده است ام الدرداء خیره را ام الدرداء کبری میگفته اند و دختر ابی حدرد الاسلمیه
بوده و ام الدرداء که بعد ها بمناکحت ابو الدرداء رسیده معروف بصغری است و هجیمه نام
داشته است ام رعلة القشیریة زنی بوده است صاحب طبع موزون و شعر خوش و بیان
فصیح و امام مستغفری او را از صحابیات دانسته و گفته اند روزی این زن بحضور حضرت رسالت پناهی صلعم
آمده و عرض کرده است السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته انا ذوات الخدود
ومحال ازرار البعول مربیات الاولاد وممهدات المهاد ولا حظ لنا فی الجیش فعلمنا شیئاً
یقربنا الی الله عز وجل این عبارت رعلهٔ شلبیه بیان و عرضی است که اسماء الانصاریه بحضور حضرت
رسول صلعم معروض داشته و پیش در شرح حال اسماء نگاشته ایم و معنی آن این است که ما زنان پرده نشین میباشیم
و در زیر حکم و فرمان شوهر های خود هستیم و بامور خانه داری و بزرگ کردن اطفال و تربیت آنها مشغولیم و از اجر
و ثواب جهاد بی بهره ایم چیزی بما بیاموزید که وسیلهٔ تقرب بحضرت پروردگار گردد سید انبیاء فرمودند
شما زنان از ذکر خدا غافل مشوید و چشم خود را از دیدن نامحرم ببندید و طوری تکلم نکنید که بیگانه صدای شما را
بشنود با جر و ثواب خواهید بود در کتاب اصابه مسطور است که بعد از ارتحال حضرت نبوی ام رعلة
القشیریه حسنین علیهما السلام را در بر گرفته در کوچه های مدینه می گشت و اشک میریخت چون بدر خانهٔ حضرت

فاطمه رسید با اسف تمام این بیت انشا نمود
یا دار فاطمة المعمور ساحتها
هیجت لی حزناً حییت من دار
ام رومان زوجه خلیفهٔ اول ابوبکر مادر

و عایشه و عبد الرحمن از بطن ام رومان بوجود آمده و دامادی حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای این زن
شرف بزرگی داشته اند در سال ششم هجرت وفات نموده است ام سعید دختر عصام
حمیری و از زنهای اندلس است که دارای علوم ادبیه شده و چون اسمش سعدونه بوده در حرف سین

ترجمهٔ حال او بیاید و ام سعد کنیه هفت نفر از صحابیات است که یکی از آنها مادر سعد ابن معاذ میباشد و او
برای پسر خود نوحه کرده و گفته است   ویل ام سعد سعدا   صرامة وجدا
سدّ به مسدّا   و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده اند کل نائحة تکذب الا ام سعد و مناقبی دیگر
در تبیین گوید و من خصایص المصطفی ان یخص من شاء بما شاء   ام سلمه   از زوجات مطهرات
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و دختر ابی امیة ابن المغیرة المخزومیه میباشد ام سلمه را ابتدا ابو سلمة بن
عبد الاسد المخزومی تزویج نموده و فرزندی آورده که او را سلمه نام نهاده اند لهذا ام سلمه باین کنیه مکناة
گردیده و ازانجا که دارای فصاحت بیان و حصافت عقل بود و بعد ازانکه بشرف مناکحت سید
انام علیه الصلوة والسلام مشرف شد سیصد و هفتاد و هشت حدیث از آنحضرت فرا گرفته حفظ
و روایت نمود در فترت خلافت عثمان ام سلمه بعبارت مسطور در ذیل او را پند داده و نصیحت
کرده یا بنیّ مالی اری رعیتك عنك نافرین و عن جناحك ناقرین لا تعف
طریقا کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لحبها ولا تقتدح بزند کان علیه السلام اکباه توخّ
حیث توخّی صاحباك فانهما ثکما الامر ثکما ولم یظلما هذا حق امومتی قضیته الیك وان علیك حق الطاعة
یعنی ای پسرک من سبب چیست که رعایای ترا از تو متنفر و از زیر بال تو خارج می بینم راهی را که حضرت
رسول سامی پیمودند محو مکن و آتشی را که بنفروخته بودند روشن منما و همانطور که یاران تو ابوبکر و عمر رفتار کردند
رفتار کن چه آنها امر را محکم داشتند و ازراه نگردیدند این حق مادری من بود که نسبت بتو ادا کردم
و حق تو اینست که اطاعت کنی و جوابی که عثمان باین کلمات داد در ضمن مثل معروف هو کابی الزند و
صلود الزند در مجمع الامثال مسطور است چون ام سلمه عمزادهٔ ولید صحابی پسر ولید بن مغیره بوده
در مرثیهٔ او این اشعار انشا نموده است   یا عین فابکی للولید بن الولید بن المغیرة
قد کان غیثا فی السنین و رحمة فینا و میرة   ضخم الدسیعة ماجدا یسمو الی طلب الوتیرة
مثل الولید بن الولید ابی الولید کفی العشیرة   ام سلیم   دختر ملحان ابن خالد و از قبیلهٔ بنی خزرج
و مادر انس بن مالک است اینزن از ثقات صحابیات بشمار آمده و از ارباب درایت و دانش بوده
شوهر اول او مالک ابن النضر که پدر انس باشد در ایام جاهلیت ازاو مکدر شده و بشام رفته در آنجا درگذشت
و ام سلیم مدتی بی شوهر زیسته بعد ازانکه بشرف اسلام مشرف شده بود و از اهل قبیلهٔ او و ابطال

۵/ انصار

انصار را ابوطلحهٔ انصاری او را خواستگار شد و ابوطلحه اگرچه مردی غنی و معتبر بود اما چون هنوز قبول
اسلام نکرده و از مشرکین شمرده میشد ام سلیم وصلت متعذر مینمود بنابراین ام سلیم در جواب گفت من مثل تو
شخصی را نخواهم رد کنم و از تو بیزار نمایم اما مانعی که درپیش است اینست که من مسلم و تو مشرکی آیا ملتفت
نیستی که خدائی را که پرستش مینمائی از زمین میروید و بعد سوخته میشود شرم نمیکنی که تخته چوبی سجده میبری آخر
در ابوطلحه اثر کرد انصاف داد و مسلمان شد و ام سلیم را تزویج نمود هنگامیکه سید انبیا ص بمدینه منوره
هجرت فرمودند و در منزل ابوایوب جای گرفتند هر یک از مسلمین بقدر وسع و استطاعت هدیهٔ بآنحضرت
تقدیم کردند و در آن زمان ام سلیم تنگدست بود و چیزی نداشت که هدیهٔ آنجناب نماید ناچار پسر خود انس را
که دوازده ساله بود بحضور حضرت رسالت پناه آورده عرض کرد یا رسول الله این پسر را برای خدمت
گذاری شما آورده ام قابل آنحضرت نیست اما خادم شما و فرزند منست دعائی در حق او بفرمائید حضرت
نبوی در حق انس بطول عمر و کثرت مال و اولاد و شمول فیض و برکت دعا کردند و از اثر آن دعا انس
یکصد و سه سال زندگانی کرد و هشتاد فرزند از او بوجود آمد که هفتاد و هشت نفر پسر بود و فقط دو
دختر و اموال و مکنت انس نیز از اندازهٔ حساب و تحدید بیرون شد و انس در خلافت عمر ببصره رفت
که مردم علم فقه آموزد و در سال نود و یک هجری در آنجا بدار بقا رفت ام سلیم خواهری داشت
ملقب بام حرام که او نیز در حضرت نبوی دارای حرمت و مقام بوده و رسول اکرم صلی الله علیه و آله
بعضی اوقات بخانهٔ آنمخدره تشریف میبردند و در اوان گرمی هوا در آنخانه خواب قیلوله و استراحت
مینمودند و حضرت بخواب قیلوله معتاد بودند روزی در خانه ام حرام از خواب بیدار شده چشم گشودند و تبسم
و اهتزازی فرمودند و بام حرام گفتند در عالم رؤیا بعضی از امتانم را دیدم مثل پادشاهان که بر روی
تخت قرار میگیرند بحر اخضر (دریای سفید) سوار میشوند ام حرام چون این بشارت شنید عرض کرد یا رسول
الله دعا کنید که منهم با آنجماعت باشم و در آن غزا حاضر شوم حضرت فرمودند تو هم از آنجماعت خواهی
بود و این مژدهٔ فتح جزیرهٔ قبرس بود که پیغمبر دادند بالجمله چون خلافت بعثمان رسید عساکر اسلام بتحریص
و ترغیب معاویه برای فتح جزیرهٔ قبرس حرکت کردند و ام حرام با شوهر خود عبادة بن الصامت
با آن اردو همراه شد چون بآنجزیره داخل شدند ام حرام از مرکب افتاده راه سرای باقی گرفت و ام
سلیم بنت سحیم نیز زنی صحابیه بوده است   ام عاصم مادر عمر بن عبدالعزیز از خلفای

بنی امیه است که بعدل وصلاح مشهور میباشد اکثر ارباب سیر ام عاصم را دختر پسر ام عاصم سابق
الذکر دانند که نواده عمر میشود و شیخ اکبر در مسامرات گوید ام عاصم حفیده و قریبه عمر است گویند عمر در ایام
خلافت خود شبی در کوچه های مدینه منوره میگشت از درون خانه شنید مادری بدختری میگفت در شیر
آب داخل کن عمر در پست گوش داد دید دختر بمادر میگوید تقلب کار زشتی است و عمر ما را از چنین کارها
منع کرده حاصل آنکه هر قدر مادر بدختر اصرار نمود و گفت عمر از کجا مطلع بر کار و کردار ما میشود دختر تن درنداده
جواب داد آیا باید در ظاهر بخلیفه اطاعت کنیم و در باطن خلاف نمائیم عمر از ثبات رای و استقامت
این دختر خوشنود شده او را در حباله نکاح پسر خود عاصم در آورد و از او ام عاصم مادر عمر بن عبد العزیز
بوجود آمد ابو الفضل میدانی در مجمع الامثال در ذیل مثل لیت حفصه من الرجال ام عاصم گوید ام
عاصم همان مادر عمر بن عبد العزیز است و چون این ام عاصم در گذشت عبد العزیز اموی خواهر
او حفصه را بزنی گرفت اما چون حفصه دارای اخلاق ام عاصم نبود کسان عبد العزیز چندان از او
خوشوقت نبودند گفتند لیت حفصه من رجال ام عاصم یعنی کاش نیز حفصه از عرق ام عاصم میبود

ام عباس مادر عباس بن ابی الفتوح الصنهاجی است که بوزارت الظاهر بالله فاطمی از
خلفای مصر رسیده مسجد ام عباس در مصر که در خطط مقریزی ذکری از آن شده از آثار این زن میباشد
و آنرا در سال پانصد و چهل و هفت هجری بنا کرده و بعدها خراب شده مقریزی میگوید ام عباس
زنی بود مغربیه مسماة به بلاده و ابو الفدا مینویسد بعد از ابو الفتوح شخص معتبری معروف بعادل
بن سالار ام عباس را تزویج نمود و بوزارت الظاهر بالله قائل آمد بعد از عباس پسر مشار الیها
او را از این رتبه محروم و خود وزیر شد پس ام عباس ام الوزیر گردیده

ام عقیل فاطمه بنت اسد مادر عقیل بن ابیطالب است و ترجمه حال او بیاید و بیتی که در کتب نحو در باب کان
ذکر و امراد و مثنیه از مشار الیها میباشد نسبت ا

انت تکون ماجد نبیل	اذا تهب شمال بلیل
و این بیت را ام عقیل در هنگام مشغول کردن عقیل	

میخوانده است ام العلا دختر یوسف نام تاجر اندلسی بوده صاحب طبع و عالم بادبیات و در
سال پانصد هجری در شهر وادی الحجاره میزیسته و بلطافت و فصاحت اشعار داشته در نفح الطیب
اشعار مسطور در ذیل را باسم ام العلا نوشته و او باین ابیات خاندانی را مدح گفته است

٣ مدنی

کلّ ما یصدر عنکم حسن — وبجلیاکم تحلّی الزمن
تعطف العین علی منظرکم — وبذکراکم تلذّ الأذن
من یعش دونکم فی عمره — فهو فی نیل الأمانی یغبن

ابن اثیر گوید امّ العلاء نام و نفر از زن صحابیه بوده است **امّ علی** زنی است عارفه که او را دارای مقام ولایت دانسته اند و در نفحات الانس شرح حال او نگاشته شده زوجهٔ احمد خضرویه که از اتقیا بوده و از شیخ ابوحفص روایت نموده اند که گفته است تا روزی که امّ علی زوجهٔ احمد خضرویه را ندیده بودم جنس زنان را حقیر میشمردم و گفتار ایشان را مکروه میدانستم چون با این زن ملاقات کردم دانستم باری سبحانه نعمت معروف را بهر کس خواهد عطا میفرماید و ترجمهٔ حال امّ علی التقیّة الارمنازیه در حرف تا نگاشته خواهد شد **امّ عیسی** کنیهٔ سه نفر از نساء معروفه بوده یکی صحابیه و دیگری دختر هادی خلیفهٔ عباسی که مأمون او را تزویج نموده و سیمی دختر ابراهیم بن اسحق الحربی است که در علم فقه او را با مهارت و صاحب فتوی و محل استناد و اعتماد دانسته اند و این زن در سال سیصد و بیست و هشت هجری درگذشته است **امّ الفتی** مادر آن جوانیست که در جنگ جمل از جانب حضرت امیرالمؤمنین علی ع قرآن کریم را بمیدان جدال برد و چون اینکار کرد دست راست او را قطع نمودند او قرآن را بدست چپ گرفت دست چپ او را نیز انداختند آنوقت با سینه بحفظ قرآن کوشید تا جان بداد و مادر او امّ الفتی این ارجوزه بخواند

لا همّ انّ مسلمًا دعاهم — یتلو کتاب الله لا یخشاهم
وامّهم قائمة تراهم — تأمرهم بالقتل لا تنهاهم
قد خضبت من علق لحاهم

امّ الفتح دختر احمد بن کامل بن خلف بن شجرة بن منظور الشجری البغدادی محدّثهٔ مشهوره بوده است که او را ابنة السلام میگفته اند عمری طولانی کرده و دیرگاهی بتعلیم احادیث پرداخته در سال ششصد و هشتاد هجری وفات نموده **امّ الفضل** اسمش لبابه است پیش در ترجمهٔ حال اسماء بنت عمیس ذکری از او شده و مشار الیها زوجهٔ جناب عباس عمّ حضرت رسول الله و خواهر صلبی و بطنی میمونه بنت الحارث است که از زوجات مطهرهٔ نبی اکرم صلی الله علیه و آله میباشد و از صحابیات رفیع الدرجات بشمار میآید و جناب عباس را شش پسر از بطن او بوجود آمده فضل و عبدالله و معبد و قثم و عبیدالله و عبدالرحمن و چون اکبر ایشان فضل بوده لبابه بمعظمه کنیه

بام الفضل شده وجناب عباس را هم بمناسبت پدر فضل بودن ابو الفضل گفته اند و عبد الله صاحب
تفسیر معروف بتفسیر ابن عباس است و او را ابو الخلفاء و ابن سید الناس خطاب کرده اند و ام الفضل بنا
برانکه از صلب شخصی مثل جناب عباس و از ایشان شش نفر فرزند نجیب گردید او را النجیبه شمرده و ابیات
مسطوره را در حق ایشان بنظم در آورده اند

ما ولدت نجیبة من فحل | کستة من بطن ام الفضل
اکرم بها من کهلة و کهل | عم النبی المصطفی ذی الفضل
وخاتم الرسل وخیر الرسل

جناب عباس را از بطن غیر ام الفضل چهار پسر دیگر آمده که حارث و کثیر و عون و تمام نام داشته اند
و بنا براین عدد فرزندان عباس بده نفر رسیده گویند تمام که کهترین این چهار پسر بود وقتیکه او را
میگردانیدند این سه مصرع را میخواندند

تموه انصار و عشرة | یا رب فجعلهم کراما بررة
واجعل لهم ذکرا وانم الثمرة

ام الفضل دختر مامون خلیفه عباسی است که خلیفه با کمال میل او را با امام محمد تقی جواد سلام الله
علیه تزویج داد صاحب تاریخ الفی در شرح سوانح سال دویستم از رحلت حضرت خیر البشر علیه صلوات
الله الاکبر گوید اینها الراسنة العرس گویند چه در اینسال مامون دختر خود ام الفضل را با امام محمد تقی جواد ابن
امام رضا علیهما السلام داد و بوران دختر حسن بن سهل را بنکاح خود در آورد و مقدمه منظوره را از کشف
الغمه نقل کرده مینویسد چون مامون اراده کرد دختر خود ام الفضل را به پسر امام رضا علیه السلام دهد
عباسیان ازینمعنی باخبر شده ابا و امتناع نمودند و جمعی کثیر از معتبرین بنی عباس و دولتخواهان این
سلسله اتفاق نموده نزد مامون آمدند و او را منع ازین اراده کردند و گفتند ای خلیفه اگر این کار
کنی خلافت از دست ما بیرون خواهد رفت و تو بهتر میدانی که میانه ما و اینخانواده دشمنی قدیم
است و خلفاء راشدین که قبل از تو بودند این طایفه را تمکین و قدرت نمیدادند بلکه در قمع و استیصال
آنها میکوشیدند و ما بهزار دعا و مناجات شر رضا ع را از خود دفع کردیم اینزمان باز خلیفه را داعیه
پیدا شده بر تو ظاهر باشد که این پسر لایق دولت نیست مناسب است که خلیفه ام الفضل را بیکی
از اهل بیت خود مخصوص کنند و تزویج نماید چون اینجماعت آرای خود را اظهار داشتند مامون
در جواب گفت اما آنچه میانه شما و آل ابو طالب از دشمنی واقع است اگر شما خود بدیدهٔ انصاف

دران

درآن ببینند دانید که حق بجانب ایشان میباشد و امّا اینکه جماعتی قبل از من در هلاک و استیصال آنها
سعی کردند قطع رحم نمودند پناه بخدا میبرم از آن افعال قبیحه و ارتکاب آن اعمال شنیعه خصوصاً از قطع
رحم و قسم بذات واجب الوجود که خالق جمیع خلایق است که من از ولیعهد ساختن علی بن موسی
الرضا ع پشیمان نبودم بلکه خدا دانا است که میخواستم آنحضرت متقلد امر خلافت شود و من با او بیعت
کنم او خود قبول نکرد و بحکم تقدیر پیش از من بعالم بقا خرامید و اینکه حالا من محمد جواد را جهت تزویج
دختر خود ام الفضل که او را بسیار دوست دارم اختیار کرده ام بواسطه آن است که او با این صغر
سن در کمالات علمی و عملی بر تمامی اهل عالم فایق میباشد چون آن جماعت از مامون این سخنان شنیدند
گفتند ای خلیفه محمد جواد هنوز طفل است و او را از علم دین و شریعت خبری نیست چون خلیفه را این
داعیه هست بهتر آنکه چندی مهلت دهد تا او کسب علوم کند مامون گفت وای بر شما من باحوال
آن کودک از شما داناترم او از اهل بیتی است که علم ایشان از حق سبحانه و تعالی است و اینها از کسب
علم از رعایای ناقصهٔ خود مستغنی هستند و اگر خواهید حقیقت و صدق این مقال بر شما ظاهر گردد او را
امتحان کنید گفتند خدا ترا پاینده دارد ای خلیفه حالا بر سر انصاف آمدی اکنون ما شخصی را از علما
قرار میدهیم که در مجلس تو از محمد تقی جواد مسئله پرسد اگر او جواب را درست داد ما را متابعت
تو واجب میشود و الّا تو باید ترک این امر نموده بر سخن دولتخواهان عمل نمائی مامون گفت قرار چنین است
و همین پس آن جماعت باتفاق از نزد مامون بیرون آمده پیش یحیی بن اکثم که از فضلاء مناظرین آن
زمان بود و مامون او را دارای رتبت و مرتبتی عظیم میدانست و منصب قاضی القضاتی تمام
ممالک مامون بوی تعلق داشت آمدند و او را بر این داشتند که از محمد تقی جواد علیه السلام در
مجلس مامون مسائلی چند پرسد و او را عاجز سازد و خلاف عقیدهٔ مامون را در حق آنجناب ظاهر
نماید و مامون از داعیهٔ نا صواب خود باز گردد و قرار دادند که در مقابل اینکار مال بسیار بیحیی دادند
روز دیگر مجلسی منعقد گشت و یحیی بن اکثم در مجلس حاضر شد و عبّاسیان و هواخواهان ایشان منتظر بودند
که یحیی هم الآن امام نه ساله را چنان ملزم سازد که نتواند سخن گوید مامون یکی را بطلب امام محمد تقی ع
فرستاد و از برای آنحضرت در دست راست خود جای آماده ساخت و چون جناب نبوی
انتساب امام محمد جواد علیه و علی آبائه السلام در آنمجلس تشریف قدوم ارزانی فرمود عبّاسیان

با یکدیگر حرفها میزدند و چیزها می گفتند از جمله حرف انها این بود که محمد جواد طفل است و معلوم نیست که از دست
این مجلس حرف تواند زد تا چه رسد بجواب مسئله یحیی بن اکثم که رئیس مناظرین است القصه بعد از ساعتی
یحیی بن اکثم روی بمامون کرد گفت الخلیفه رخصت هست که از ابی جعفر محمد مسئله بپرسم مامون گفت از خود
آنجناب باید اذن خواست یحیی روی بامام محمد تقی جواد کرده عرض نمود جعلت فداک اذن میدهی مسئله از
مسائل شرعیه از تو سوال کنم حضرت فرمودند هرچه خواهی بپرس یحیی گفت فدایت شوم چه میفرمائی
در حق محرمی که صیدی را کشته باشد امام محمد تقی علیه السلام فرمودند ای یحیی این سوال تو مجمل است اولا تفصیل
آن را گوش کن بعد از ان هر شقی که مراد تو باشد جواب ان گفته میشود و ان تفصیل این است آیا آن صید
را در حرم کشته یا بیرون حرم و آن محرم بحرمت قتل عالم بوده یا جاهل و عمداً آن قتل را مرتکب شده یا سهواً
و خطاءً و آن محرم آزاد بوده یا بنده و صغیر بوده یا کبیر و این قتل را نوبه اول بوده یا نوبتی دیگر اینکار
کرده و آن صید از جنس طیور یا از غیر ان و از شکارهای بزرگ بوده یا کوچک و آن شخص بر قتل ان مصر بوده یا پشیمان
و این قتل در شب واقع شد یا در روز و احرام او بعمره بود یا حج چون حضرت آن شقوق بیان فرمود یحیی متحیر و مبهوت
گشت و هیچ جواب نتوانست گفت و تمامی اهل مجلس عجز یحیی را ظاهر و هویدا دیدند مامون از روی بشاشت
و خوشحالی تمام گفت الحمد لله علی هذه النعمه راوی میگوید در همین مجلس مامون ام الفضل را بعقد امام ع
در آورد و بعضی از مورخین را عقیده نیست که مامون در حال حیوة حضرت علی بن موسی الرضا علیه الاف
التحیة و الثناء دختر خود ام الفضل را بعقد امام محمد تقی جواد در آورده بود خلاصه ذیل مجلس مزبور در فوق
را ارباب سیر چنین مسطور داشته اند که بعد از بهت و عجز یحیی مامون از امام محمد تقی ع احکام مسئله مذکوره
در فوق را پرسید و خواهش کرد که حضرت آنرا بیان فرمایند و حضرت آن شرح را چنانکه باید و شاید تقریر کردند
و در کتب معتبره تفصیل آن مضبوط است بعد از شرح این مسئله حضرت امام محمد تقی جواد ع رو بیحیی بن اکثم
آورده فرمود ای یحیی از تو مسئله بپرسم یحیی عرض کرد یا ابن رسول الله بپرسید اگر دانستم عرض میکنیم و الا مستفید
میشوم امام علیه السلام فرمودند خبر ده مرا از مردی که صباح نظر کرد بر عورتی و نظرش بروی حرام بود و
بعد از یکساعت دیدن وی برا و حلال شد و چون ظهر در رسید باز آن عورت بر وی حرام شد و چون
وقت عصر شد مجدداً بر او حلال گشت و هنگام مغرب باز بر وی حرام شد یحیی گفت و الله که من جواب
این مسئله نمیدانم شما خود یا ابن رسول الله بیان فرمائید حضرت فرمودند آن عورت علی الصباح کنیز

مردی بود و نظر اجنبی بکنیز مردمان حرام است بعد از ساعتی آن مرد وی را خرید نظر او بران کنیز حلال شد
بعد از ساعتی او را آزاد کرد باز نظرش بروی حرام شد ساعت دیگر او را عقد کرد نظر او بروی حلال
شد ساعتی دیگر ظهار کرد باز بروی حرام شد ام کحه زوجهٔ اوس بن ثابت انصاری است
و اوس از صحابه و ام کحه صحابیه بوده چون اوس در غزوهٔ احد کشته شد و این زن با سه دختر از او ماند
بنی اعمام اوس بموجب رسم و عادت جاهلیت خواستند جمیع اموال او را ضبط کنند و زوجه و دختر
های او را محروم دارند چه رسم جاهلیین این بود که بزن و فرزندان اناث میراث نمیدادند و آیهٔ شریفه
وتاکلون التراث اکلا لما ناظر باین مطلب بنا بر این مورد کریمه و للنساء نصیب
نازل شد و سید انام علیه الصلوة والسلام به بنی اعمام اوس امر فرمودند باموال او دست
اندازی ننمائید بعد از آن آیه یوصیکم الله در باب حصص ارثیه شرف نزول ارزانی داشت
و بام کحه ثمن و بدختران ثلثان و باقی ببنی اعمام اوس داده شد و اینقول بر مذهب اهل تعصیب
که زائد از فرائض را بعصوبات میدهند و امامیه باقی را نیز رد باصحاب فرائض میرسانند ام کلثوم
دختر وسطی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و بزرگترین دختر های آنحضرت زینب و کوچکتر از همه جناب
فاطمه سلام الله علیها بوده و نبی اکرم دختر دیگر داشته اند رقیه نام و رقیه و ام کلثوم را دختران
وسطی میگفته اند و ابتدا رقیه را بمزاوجت عثمان بن عفان دادند و پس از وفات او ام کلثوم همان
سمت یافت لهذا عثمان را ذو النورین گفتند خلاصه ام کلثوم بعد از آنکه شش سال زوجه عثمان
بود در سال نهم هجرت وفات نمود و از این مزاوجت فرزندی حاصل نیامد و جماعتی از علمای اسلام
غیر فاطمه علیها السلام را ربائب رسول الله صلعم دانسته اند ام کلثوم دختر حضرت امیر
المؤمنین علی علیه السلام است که از بطن مطهرهٔ سیدهٔ نساء حضرت فاطمه بوجود آمده بود و آن معظمه را
ام کلثوم الکبری میگفتند اولا عمر ام کلثوم را تزویج کرد و یک دختر و یک پسر از این مزاوجت بوجود آمده
پسر را زید نامیدند و دختر را رقیه و زید بن عمر را بواسطهٔ دو جد او ذو الهلالین میگفتند ام کلثوم بهمان حسبی
که در کتب سیر و تواریخ ضبط شده و نگارنده در کتاب تحفة السعاده فی تجة الشهاده شرح داده
در خلافت عمر بعضی عطریات و اشیاء نفیسه برای زن و دختر قیصر قسطنطنیه ارسال فرمود و اهل
قیصر نیز عقدی مرصع برای آن معظمه اهدا نمودند که بحکم عمر آن عقد در بیت المال مسلمین گذاشتند

شد و سفیری که حامل این عقد مرصع بود در دمشق در مجلس یزید ام کلثوم را بدید و خود را با نجناب معرفی نمود
یزید از او پرسید که مگر این زن را میشناسی گفت بلی وقتی او را دیدم که جلالش بیش از امیر اطرابلس بلکه ما بود
باری ام کلثوم را بعد از عمر عمزاده او عون بن جعفر طیار تزویج نمود و بزرگواری آن معظمه بدرجه اشتهار است
و علمای شیعه در باطن منکرند تزویج ام کلثوم را با خلیفه ثانی **ام کلثوم** نیز دختر حضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلام و معروف بام کلثوم الصغری است معظمه مشار الیها را عبد الله الاصغر ابن
عقیل تزویج نموده **ام کلثوم** کنیه پنجنفر از نسوان صحابیه بود که یکی از آنها ام کلثوم دختر ابی
بکر است گویند حضرت امام حسین علیه السلام را هم دختری مکناة باین کنیه بوده است
ام کلثوم دختر عبد الله بن عامر بن کریز زوجه یزید ابن معاویه است و یزید او را در شعر ذکر نموده
و شرح آن از اینقرار است که در سال چهل و نه هجری معاویه بن ابی سفیان لشکری بسرداری سفیان
بن عوف بمحاصره قسطنطنیه فرستاد و خواست یزید را هم با آن سپاه همراه نماید یزید تعلل کرد و
بعد از آن خبر ابتلای آن جیش ببعضی امراض و فقدان آذوقه و قوت برسید و یزید اظهار بیغمی از
محنت آنها کرده این دو بیت انشاد نمود

بالفرقدونة من حمی و من موم	وما ابالی بما لاقت جموعهم
بدیر مران عندی ام کلثوم	اذا اتکأت علی الانماط مرتفقا

چون این اشعار را معاویه شنید گفت برای
اینکه یزید از صدمه مسلمین اظهار بی اندوهی کرده حکما و حتما باید خود شریک آن بلیه و صدمه شود و بجنگ
قسطنطنیه رود و یزید مجبور برفتن شد بالجمله ام کلثوم که درین نظم یزید مشار به و ملحوظ زنان یزید بوده و
بعقیده برخی اسم او هند است و شاید همین زن مسماة بهند و مکناة بام کلثوم است که در ورود خبر شهادت
امام حسین ع با یزید پرخاش کرده و استیحاش نمود **ام معبد** دختر خالد خزاعی و زوجه ابو معبد الخزاعی
و اسمش عاتکة الخزاعیة صحابیه ایست مشهور وقتی که حضرت رسول ص از مکه معظمه هجرت فرمودند در موضع
معروف بقدید بخیمه ام معبد نزول نمودند مشار الیها در خیمه خود میش لاغری داشت که شیر و رمقی
از آن عاید نمیشد بلکه از ضعیفی ممکن نبود او را با گله بچراگاه بفرستند بنابراین آن گوسفند در یکطرف
چادر ایستاده بود نبی اکرم ص در آنروز بدست مبارک شیر زیادی از آن میش دوشیدند از ام معبد
روایت کرده اند که گفته است آن میش تا زمان خلافت عمر زنده بود و سالی خشک سالی سختی شد

وحیوانات علف و گیاهی نداشتند که بخورند مع ذالک هر صبح و شام آن میش را میدوشیدیم و از آن
منتفع میشدیم و در مواهب لدنیه مسطور است که چون حضرت رسول صلعم از منزل ام معبد نهضت فرموده تشریف
بردند ابومعبد بخیمه خود آمده برخلاف معمول شیر بسیار در خیمه دید گفت ما هذا یا ام معبد انّی لک هذا والشاة
عازب حیال ولا حلوب فی البیت یعنی ای ام معبد این شیرها از کجا حاصل شد همه گوسفندها در چراگاه دور
و بی شیرند و حیوان شیرده در اینجا نیست که دوشیده شده باشد این چه حال است ام معبد صورت
حال را حکایت کرد ابومعبد گفت شمایل آن بزرگوار را برای من بیان کن ام معبد گفت رایت رجلاً
ظاهر الوضاءة ابلج الوجه حسن الخلق لم تعبه ثجلة ولم تزر به صعلة وسیم قسیم فی عینه دعج و
فی اشفاره وطف وفی صوته صحل احور اکحل ازج اقرن شدید سواد الشعر فی عنقه سطع
وفی لحیته کثاثة اذا صمت فعلیه الوقار واذا تکلم سما وعلاه البهاء وکان منطقه خرزات
نظم یتحدرن حلو المنطق فصل لا نزر ولا هذر اجهر الناس واجمله من بعید واحلاه واحسنه
من قریب ربعة لا تشنأه من طول لا تقتحمه عین من قصر غصن بین غصنین فهو انضر
الثلاثة واحسنهم قدراً له رفقاء یحفون به اذا قال استمعوا لقوله واذا امر تبادروا
الی امره محفود محشود لا عابس ولا مفند یعنی شخصی را که دیدم پاکیزه صورت و گشاده
رو بود و شمایلی نیکو داشت نه شکمش بزرگ و نه سر و گردنش کوچک زیبا و صاحب جمال چشمش سیاه
با فراخی و مژگانش انبوه صوتش صوت گلوگرفتگان از شرم سفیدی و سیاهی چشمش بکمال ابروی
او پیوسته و دنباله آن باریک موی سرش منتهی درجه سیاهی گردنش بلند و ریشش انبوه وقت سکوت
با سکینه و وقار و هنگام تکلم علو قدر و درخشندگی و انتشار کلمات او چون در منظوم از دهن او
سرازیر میشد شیرین زبان بود گفتار او نه کم که حمل بر عجز شود و نه زیاد که یاوه نماید صدایش رسا و خوش
آهنگ است از دور جمیلتر از همه مردم و از نزدیک خوش آینده تر از همه خلق نه طویل القامه که ناپسند نماید
نه قصیر که در چشمها حقیر آید گویا نهالی بود که میان دو نهال دیگر روئیده باشد و خرمی او از آن دو زیاده
تر و قدر او افزونتر همراهان او دور او بودند چون سخن میگفت استماع مینمودند و چون فرمایشی
میکرد در انجام آن میکوشیدند جمعیت و خدم داشت ترش رو نبود و تکلم بیفایده نمینمود چون
ابومعبد اوصاف مذکوره را شنید سوگند یاد کرده گفت این همان کسی است که در قریش ظهور

نموده اگر او را امید بدیم هر اینه متابعت او را اختیار میکردم و عاقبت الامر ابو معبد و امّ معبد بشرف اسلام مشرف شده او از صحابه و این از صحابیات شد و پوشیده نباشد که عبارت امّ معبد که گفته بهالی بود فیما بین دو بهال دیگر مقصود از این دو بهال ابو بکر و آزاد کردهٔ او عامر بن فهیره است که در سفر هجرت با حضرت رسول همراه بوده اند و امّ معبد اسم شه نفر از صحابیات است

امّ النساء دختر عبد المؤمن تاجر فارسی است از نسوان عرب غرب که طبعی موزون داشته و اشعار آبدار نظم و انشا کرده در مسامرات محیی الدّین قصیدهٔ از او مسطور است که این دو بیت از آن میباشد

جاء البشير بوعد كان ينتظر	فاصبح الحق ما في صفوة كدر
من خيرها غدا بالهدى يأمرنا	وفي أوامره التسديد والنظر

از این دو بیت که مطلع و ابتدای قصیده است چنین بر میآید که بعد از فتحی یا جلوسی گفته شده و ظن غالب آنکه بعد از غلبه و فتحی قصیده را نظم کرده چه در مدح ممدوح او را بشجاعت و دلیری ستوده گوید

ليث اذا اقتحم الابطال حومته	يفني الكتائب لا يبقي ولا يذر

امّ هرون در طبقات شعرانی در ترجمهٔ حال او چنین مسطور است که دارای مقام ولایت و از خائفین و عابدین بوده و از خوردن تنها بنان قناعت مینموده و بسر و سامان اعتنائی نداشته سی سال موی سر خود را شانه نکرده با اینحال گیسوی او از گیسوی سایر زنان نیکوتر بنظر میآمده گویند در صحراها شیر به نخورده و میگفته اگر از گوشت من چیزی ترا روزی شده بیا و بخور شیر روی از او گردانیده بطرف دیگر میرفت امّ هاشم یکی از زنهای یزید بن معاویه بود و چون پسری از یزید بهم رسانیده او را خالد نام نهادند امّ هاشم را امّ خالد هم گفتند بعد از مرون یزید مروان او را بزنی گرفت تا خلافت او قوام گیرد و از شان خالد بکاهد بعد از چندی بکروز مروان بپسر او خالد دشنام داد و گفت یا ابن الرطبة الاست خالد این واقعه را با در پیش اظهار و شکایت نمود امّ هاشم گفت این سخن را بکسی مگوی بلکه مروان هم نداند که من از این دشنام او آگاه شده ام و کینهٔ مروان را در دل گرفته و منتظر فرصت شده وقتی که مروان خواب بود با جاری خود بسر وقت او آمده بالشی بر دهن وی نهاده فشردند تا بمرد امّ هانی دختر ابو طالب عمّ نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم و خواهر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام بوده و او صحابیه ایست مشهوره که در معراج حضرت رسول صلعم ذکر او شده در اسم او

اختلاف کرده بعضی هند و برخی فاطمه و زهره و فاخته نوشته اند بهر حال زوجه هبیرة بن عمرو المخزومی
بوده و پسری از هبیره آورده که او را هانی نام نهاده اند و بدین جهت او را ام هانی گفته و هبیره از مشرکین
و اشخاصی است که روز فتح مکه معظمه فرار کرده و در اعتذار فرار خود گفت لعمرک ما ولیت ظهری محمدا

واصحابه جبنا ولاخیفة القتل | ولکننی قلبت امری فلم اجد
لسیفی غناء ان ضربت ولا نبلی | وقفت فلما خفت ضیعة موقفی
رجعت لعود کالهزبر الی شبل | ام هانی بنور ایمان آورده بشرف

اسلام مشرف گردید گویند چهل و هشت حدیث ام هانی از حضرت رسول صلعم روایت کرده است
در میان اوباچنین معروفست که اعراب در اعتذار از فرار اشعار بسیار گفته اند اما هیچکس بخوبی ابی هبیره
و حارث بن هشام المخزومی نسروده و ابیات مسطور در ذیل از حارث بن هشام است و در فرار
از غزوه بدر انشاد نموده است شعر | الله یعلم ما ترکت قتالهم
حتی علوا فرسی باشقر مزبد | و وجدت ریح الموت من تلقائهم
فی مازق والخیل لم تتبدد | وعلمت انی ان اقاتل واحدا
اقتل ولا یضرر عدوی مشهدی | فصددت عنهم والاحبة فیهم
طمعا لهم بعقاب یوم مرصد | ابن اثیر گوید خلف الاحمر ابیات هبیره را

بر اشعار حارث ترجیح داده و تفضیل نهاده اما اصمعی را عقیده آنکه از هرچه در باب اعتذار از فرار گفته
و انشاد کرده اند نظم حارث بشیقتر و بهتر است محمد ذهبی گوید حارث در بیت اول اشعاری که در فوق
نگاشته شد اظهار جلادت و پردلی نموده چه تلویحا میگوید خون زیاد از بدن من جاری شده و مرکب مرا
فرو گرفته بود و جریان خون از مجروحین و مقتولین دلیلست که خوف و هراس حال انها را انگیز داشته
و قوت قلب داشته اند چنانکه سعید بن جبیر وقتی که بحکم حجاج مقتول شد خون زیاد ازو جاری گشت
اطبا گفتند این بواسطه جرات و کمال قوت قلب سعید بوده و گرنه میبایست خون او منجمد
گردد ام هانی بنت فهد دختر حافظ تقی الدین محمد بن محمد بن فهد الهاشمی است که در روز
پنجشنبه هیجدهم ماه ذیقعده سال هشتصد و هفده متولد شده و علم او بدرجه بوده که امام سیوطی
ازو استفاده کرده و از اساتید مشار الیه بشمار میاید ام هانی مریم دختر شیخ نورالدین

ابو الحسن علی بن قاضی القضاة تقی الدین عبد الرحمن بن عبد المؤمن الهورینی الشافعی و مادر علاء سیف الدین الحنفی و محدثه ایست مشهوره که نیز از اساتید امام سیوطی بوده در ماه شعبان هشتصد و هفتاد و دو متولد شده قرآن کریم و کتاب ملحه که منظومه ایست در نحو و مختصر ابی شجاع را که از کتب فقه شافعی است حفظ کرده فخر الدین القایاتی که جد مادری مشار الیها بوده تفهیم او نموده از سن هشت سالگی تحصیل پرداخته و از اکثر مشاهیر محدثین عصر خود استماع حدیث و مسائل کرده شب سه شنبه سلخ ماه صفر سال هشتصد و هفتاد و یک بدرود زندگانی نموده است امام سیوطی از مشار الیها و از ام هانی بنت فهد و ام هانی بنت ابو الفوارس در کتاب المنجم فی المعجم که مخصوص اجازات اساتید تالیف کرده ذکری نموده در باب ام هانی مریم نقل از خط جمال الدین یوسف حفید حافظ ابن حجر عسقلانی علیها الرحمه میکوید شعر مسطور در ذیل را

اینزن بجید شعر مذیل ساخته است شعر	اذا کنت لا تدری وغیرک لا یدری
اذا جنّ لیل هل تعیش الی الفجر	واشعار ام هانی که ذیل بیت مزبور قرار داده اینست
فکن حامد الله شاکر فضله	علی سائر الاحوال فی السّر والجهر
وکن ساجد الله مادمت قادرا	لعلّک تحظی بالسّیادة والفخر
فیا ایّها الانسان لا تک جاهلا	واعلم بانّ الله هو الکاشف الضّر
حلیم کریم خالق الخلق کلّهم	ورازقهم من غیر مَلّ ولا ضجر
وصل علی المختار اشرف خلقه	علیه سلام الله فی اللّیل والفجر

ام الهناء دختر قاضی ابو محمد عبد الحق بن عطیهٔ اندلسی است اینزن طبعی بدیهه داشته و در ادبیات ماهر بوده وقتی پدرش قاضی ابو محمد بتولیت مریه مامور گردید و چون این ماموریت اسباب دور شدن او از اهل و وطن بود با حالی منقلب و چشمی گریان بخانه آمد ام الهنا این حال بدید و این بیت بگفت

یا عین صار الدّمع عندک عادة	تبکین فی فرح وفی احزان

صاحب نفح الطیب من غصن الاندلس الرطیب این حکایت را روایت نموده و تصنیفی هم با ام الهنا نسبت میدهد ام الهیثم امام سیوطی در اواخر مزهر از امالی قالی نقل کرده گوید ام الهیثم عجوزی بوده است از بنی منقر که از فصحای نسوان مشار الیها بود وقتی بیمار شد از علت مرض او استفسار نمودند گفت کنت یحیی بالدلک فتعهدت مادبتر فاکلت جحیه من صفیفة هلّغ فاعترتنی ذلحه گفتند این حیثیم

گفتار است گفت مگر گفتار اقسام دارد نهایت من بعربی فصیح با شما سخن گفتم پوشیده نباشد که جبجبه بضم هر دو جیم شکنبهٔ گوسفند است که عربهای بدوی آنرا پاک کرده از گوشت قاو ورمه شده چه مینمایند و صفیف گوشتهائی است که برای بریان شدن روی آتش میگذارند و بلغه بکسر با و فتح لام مشدد برغالهٔ ماده است و زلخه بضم زاء و فتح لام مشدد وجعی است که بپشت انسان عارض میشود و در وقت شدت مریضی که با نوع جع مبتلا شده نمیتواند حرکت کند بنا بر این معنی کلام ام الهیثم اینست که من دیروز گذاش میخوردم بعد بضیافتی حاضر شدم و شکنبهٔ برغالهٔ ماده که پر از گوشت قاو ورمه بود خوردم و مبتلا بدرد پشت شدم **ام الهیثم** ابن حجر عسقلانی در اصابه گوید ام الهیثم زنی صحابیه بوده و شعر را نیکو میسروده وقتی که مغیرة بن نوفل شوهر دویم امامه بنت ابی العاص که ترجمهٔ حال آن پیش نگاشته شد در گذشت شوهر دوم ام الهیثم ... گفت

امامة حین فارقت القرینا ... ولما استیأست رفعت رنینا

اشاب ذوائبی واذل رکنی ... نظیف به لحاجتها الیه

واین ام هیثم همان ام هیثم بنت العریان النخعیه است و چند شعر معروف که در مرثیهٔ حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام گفته شده و جماعتی با بو الاسود الدؤلی نسبت میدهند بعضی از این ام هیثم دانسته اند و آن اشعار اینست اگر چه پیش هم نگاشتیم

الا یا عین ویحک اسعدینا ... الا تبکی امیر المؤمنینا

تبکی ام کلثوم علیه ... بعبرتها وقد رات الیقینا

الا قل للخوارج حیث کانوا ... فلا قرت عیون الشامتینا

افی الشهر الحرام فجعتمونا ... بخیر الناس طرا اجمعینا

قتلتم خیر من رکب المطایا ... فذللها ومن رکب السفینا

ومن لبس النعال ومن حذاها ... ومن قرء المثانی والمبینا

وکل مناقب الخیرات فیه ... وحب رسول رب العالمینا

لقد علمت قریش حیث کانوا ... بانک خیرها حسبا ودینا

اذا استقبلت وجه ابی الحسین ... رایت البدر راق الناظرینا

وکنا قبل مقتله بخیر ... نری مولی رسول الله فینا

يقيم الحق لا يرتاب فيه ❊ ويعدل في العدا والأقربينا
وليس بكاتم علماً لديه ❊ ولم يخلق من المتجبرينا
كأن النّاس اذ فقدوا علياً ❊ نعام حار في بلد سنينا
فلا تشمت معاوية بن حرب ❊ فان بقية الخلفاء فينا

امّهات المؤمنين مقصود از امّهات المؤمنين زوجات مطهرات حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم است وانها یازده نفر بوده اند خدیجه وعایشه وحفصه دختر عمر وامّ حبیبه وامّ سلمه وسوده بنت زمعه وزینب بنت جحش وزینب الهلالیه ومیمونه وجویریه وصفیه شش نفر ازین یازده نفر از قریش وچهار نفر عربیه وصفیه که آخرین انهاست اسرائیلیه واز اهالی خیبر بوده خدیجه وزینب هلالیه درحیات سید انبیاء صلعم از دار فنا رحلت کردند ودرحین ارتحال آنحضرت نه نفر زنده بودند

چنانکه حافظ ابو الحسن بن الفضل المقدسی گفته است

توفي رسول الله عن تسع نسوة ❊ اليهن تعزى المكرمات وتنسب
فعايشة ميمونة وصفية ❊ وحفصة تتلوهن هند وزينب
جويرية مع رملة ثم سودة ❊ ثلاث وستّ ذكرهن مهذّب

مقصود از هند امّ سلمه ومراد از رمله امّ حبیبه است

وترجمهٔ حال هردو نگاشته شد وامّا زوجات مطهرات حضرت خیر البشر را امّهات المؤمنین نامیدن بنابر نصّ قرآن کریم است وچون هریک سمت مادری بعموم ناس داشته بعد از حضرت رسول نکاح انها حرام امّا مسئلهٔ حجاب بحال خود باقی بود واز عموم مسلمین روی خود را می پوشیدند وعلامهٔ قسطلانی در مواهب لدنیه باین معنی تصریح نموده است امیمه بنت عبد المطلب ابن هاشم وعمّهٔ حضرت رسول صلعم وخواهر اروی وامّ حکیم البیضا است که ترجمهٔ حال هردو نگاشته شد امیمه نیز چون خواهران خود برای عبد المطلب پدر خویش مرثیه گفته وصورت آن از اینقرار است ؛

الا هلك الرّاعي العشيرة ذو الفقد ❊ وساقي الحجيج والمحامي عن المجد
ومن يألف الضيف الغريب بيوته ❊ اذا ما سماء النّاس تبخل بالرعد
كسبت وليداً خير ما يكسب الفتى ❊ فلم تنفكك تزداد يا شيبة الحمد
ابو الحارث الفياض خلّى مكانه ❊ ولا يبعدن فكل حي الى بعد

ابو الحارث

فانّی لباکٍ ما بقیت و موجع   وکان له اهلاً لما کان من وجد
سقاک ولیّ الناس فی القبر مطرا   وسوف ابکیه وان کان فی اللحد
فقد کان زیناً للعشیرة کلّها   وکان حمیداً حیثما کان من حمد

وسیزده نفر زن صحابیه مسمّاة بامیمه بوده اند و از انجمله است رقیقه بنت ابی صیفی که شرح حال او در حرف
راء بیاید و آمنه زوجهٔ ابن الدمینه که ترجمهٔ حال او سابقاً مسطور گردید بنابر آنچه در جلد پانزدهم اغانی
و در معاهد التنصیص و تزیین الاسواق نوشته شده امیمه نام داشته اما در جلد اول اغانی او را
امنه می نویسند امیّة الغفاریّه صحابیّه بوده است از قبیلهٔ ابوذر غفاری وقتی که حضرت رسول
عزیمت غزوهٔ خیبر فرمودند امیه با بعضی از نسوان قبیلهٔ خود بحضور پرنور آنحضرت آمد و عرض کرد انّا
نرید ان نخرج معک فی وجهک هذا فنداوی الجرحی و نعین المسلمین بما
استطعنا یعنی میخواهیم با حضرت تو همراهی کنیم و مجروحین عساکر اسلام را مداوا نمائیم و باندازهٔ
استطاعت خود باعانت مسلمین بپردازیم نبی اکرم صلی الله علیه و آله قبول فرموده رخصت داد
اما بعد جهاد بر زنان حرام شد (نواب علیه عالیه امین الدوله دامت شوکتها)
عقیلهٔ معظمه مشار الیها از بانوان سرای سلطنت و از مخدرات عظیم الشان حرم جلالت است
در حضرت گردون بسطت شاهنشاهی اعلیحضرت همایون ناصر الدین شاه خلد الله ملکه و دولته
حظوتی تمام دارد و حصول مرضات الهی را با استرضای خاطر مقدس ظلّ اللّهی واجبی فوری شمارد
اصل اصیلش از دار الخلافه طهران و شغل شاغلش حمایت ضعفای بی سامان عقل و کفایت و کاردانیش
ضرب المثل و از اکثر عقلا و کفاة اکفی و اعقل منکر اعتسافست و مؤید درستی و انصاف و توان گفت
در حق این ستر عظیم القدر است که سروده اند   ولو کان النّساء کمثل هذی
لفضّلت النّساء علی الرّجال   و مدحتی بسزا نموده اند مختصر خود و تقوی پرورده
عفافش با آثار خیریه مطرّز و مزیّن و مآثر جلیلهٔ او در اماکن شریفه و روضات عرش درجات مشهود
و معیّن است و از آنوقت که مرحومه مغفوره ستر کبری مهد علیا طاب ثراه والدهٔ اعلیحضرت
شاهنشاه صاحبقران ناصر الدین شاه دام ملکه رخت بهشت برین کشید و در غرفات فردوس
جای گزید پذیرائی نساء محترمهٔ خانوادهٔ سلطنت و دودمان سعادت اقتران خلافت در

مواقع رسمی و اعیاد و غیره بعهده قدردانی و منزلت شناسی نواب علیه مهد علیا دام اجلالها موکول
و مکارم اخلاق و محاسن آرایش در اوقات تشریفات و ترتیبات مشهور و منقول و نشان تمثال بی
مثال شهریاری که از امتیازات بزرگ دولت ابد آیت علیه است و نشان شفقت دولت
فخیمه عثمانی درجه احترام و بلندی مرتبه و مقام مجلله مشار الیها را ظاهر میسازد و شرح آثار خیریه او
از اینقرار است (حجیقه الماس تقدیم روضه مقدسه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام) ضریح
نقره برای شهدای کربلا علیهم رضوان الله) پرده مروارید تقدیم آستان حضرت سید الشهدا علیه السلام
نیم تاج الماس تقدیم حضرت رضا) تعمیر در نقره طلا کوب مسجد گوهرشاد) ده باب دکان وقف
حضرت رضا علیه السلام برای روضه خوانی) وقف کاشانک) بقعه و گنبد شاهزاده حسین
دراتامه) بنای پل در ناصرآباد بسمت لواسان) طبع و تقسیم مجانی تاریخ حضرت صدیقه طاهره ع
از مجلدات کتاب ناسخ التواریخ **آغا بیگم** شاعره بوده هرویه که بنا بر جلالت حسب و نسب
و توانائی بشعراء موزونان بذل توجه و احسان مینمود و این شعر از وست شعر

آه از آن دامی که دارد رشته جان تاب ازو	وای از آن لعلی که هر دم میخورم خوناب ازو

آغا بیگم دختر مهتر قربای خراسانی مهتر رکیب خانه محمد خان ترکمان بوده و طبعی موزون داشته این شعر از وست

زهشیاران عالم هر که را دیدم غمی دارد	دلا دیوانه شو دیوانگی هم عالمی دارد

آغا دوست زنی سبزواریه بوده و در ادبیات ربط و دستی داشته بنا بر طبع موزون شعر هم میگفته و این شعر از اوست

هر کجا آن مه بااین زلف پریشان بگذرد	هر که بیند کفر زلف او ز ایمان بگذرد

امامه حضرت امام محمد تقی علیه السلام دختری داشتند مسماة باین اسم ام عبد الله
دختر حضرت امام حسن زوجه حضرت امام زین العابدین و مادر حضرت امام محمد باقر ع میباشد و مشار الیها فاطمه نام داشته پس امام محمد باقر علیه السلام از جانب بنی الحسین اول کسی است که در وی
نسل امام حسن و امام حسین بهم می پیوندد چنانکه عبد الله محض از جانب بنی الحسین اول کسی است که دارای
این شرف گردیده چه پدر وی حسن مثنی ولد حسن السبط و مادرش فاطمه بنت الحسین است سلام الله علیهم
اجمعین و بنا بر اینکه مادر ام عبد الله اسماء بنت عبد الرحمن بن ابی بکر است باز در حضرت باقر
قبیله بنی تیم که ابوبکر از ان قبیله است به بنی هاشم ملحق میشود و بعضی مادر ام عبد الله را ام فروه بنت

قاسم بن محمد بن ابی بکر دانسته‌اند و این ضعیف است و در کتب مناقب و انساب آل ابیطالب
در حق این امّ عبد الله دختر امام حسن و مادر حضرت باقر سلام الله علیهم کرامتی نوشته‌اند که روزی
آن مخدرهٔ عظمی و بانوی کبری از نزدیک دیواری شکسته میگذشت و اتفاقاً آن دیوار در همان
حین مشرف بانحدار گردید مشار الیها ملتفت شد و درحال اشاره نمود و فرمود لا و حق جدی
دیوار بقدرت خدا بایستاد تا او درگذشت آنگاه فرو ریخت و امّ عبد الله کنیهٔ یکی از بنات
حضرت سید الشهدا ع بوده. **امّ فروه** بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر از زوجات
حضرت امام محمد باقر ع میباشد و حضرت امام جعفر صادق ع و عبد الله از بطن او بوجود
آمده‌اند و آنچنانی که گفته‌اند امّ فروه جدهٔ مادری حضرت امام محمد باقر علیه السلام است و امّ
عبد الله مادر آنحضرت دختر امّ فروه است قولی ضعیف است اختیار کرده‌اند و حضرت امام
جعفر صادق ع را دختری کنیه بامّ فروه بوده است **امّ کلثوم** کنیهٔ یکی از بنات
حضرت سید سجاد ع میباشد نیز امّ کلثوم کنیهٔ یکی از دختران حضرت امام موسی کاظم سلام الله
علیه میباشد و همین بزرگوار دختر دیگر کنیه بامّ کلثوم صغری داشته‌اند **آرزوی**
از مخدرات سمرقند و صاحب کلام دلپسند بود و این دو مطلع از وی بیادگار نوشته شد

شدیم خاک رهت گر بدر و نارسی　　چنان رویم که دیگر بگرد ما نرسی
بماند داغ عشق او بر جانم از هر آرزو　　آرزو سوز است عشق و من سراسر آرزو

آقائی نامش آقا بیگه دختر مهته قرائی خراسانی در خدمت محمد خان ترکمان عزت و حرمت
داشتی خود را همسر شعرا نامی نگاشتی این بیت از او

دلا دیوانه شو دیوانگی هم عالمی دارد　　ز هشیاران عالم هر کرا دیدم غمی دارد

آقا دوست دختر درویش قیام سبزواری در علم عروض مستثنی بود این ابیات از وست

هر کجا آن مه بان زلف پریشان بگذرد　　هر که کفر زلف او بیند ز ایمان بگذرد
ای محبان بو العجب دردیست درد عاشقی　　هر که دامنگیر دامن دردش از درمان بگذرد
هر که عاشق شد از و دیگر سر و سامان مجو　　زانکه عاشق ترک سر گوید ز سامان بگذرد
در فراقش دوستی گرید چو ابر نوبهار　　گریه زارش چو بیند ابر گریان بگذرد

حرف الباء

پادشاه خاتون ششمین حکمران است از ملوک قراختائیان که در کرمان حکومت کرده اند
اینزن معروف بصفوة الدین و دختر قطب الدین و ملکه فاضل و شاعر و خوش خط بود برادر خود
سیورغتمش را که پیش از او حکمرانی کرمان داشت در سال ششصد و نه هجری بکشت و جای او بگرفت و هشت
سال درین ایالت بولایت پرداخت عاقبت شاهزاده کردوجین زوجه سیورغتمش بالشکری بر
پادشاه خاتون تاخت و بر او غالب شد و بقصاص شوهر او را از زندگانی محروم ساخت این

دو بیت از نتایج افکار پادشاه خاتونست

درون پردهٔ عصمت که تکیه گاه من است
مسافران هوا را گذر بدشواری است

همیشه باد صبا زن بزیر مقنعهٔ
که تار و پود وی از عصمت نکوکاریست

بثینه بنت الحباء از قبیله عذره و معشوقهٔ جمیل شاعر و عاشق مشهور عرب است و قبیلهٔ عذره بعشق و غرام معروف بوده اند و بثینه بنا بر معاشقه که با جمیل داشته ابیات عشقیه نظم کرده این

وانّ سلوی عن جمیل لساعة
من الدهر ما حانت ولا حان حینها

سواء علینا یا جمیل بن معمر
اذا مت بأساء الحیاة و لینها

داود انطاکی در تزیین الاسواق بثینه را بنت
یحیی نوشته و گوید وقتی اینده بیت را مشار الیها بنظم آورده که خبر فوت جمیل را باو داده بودند و
پس از انشاد این دو شعر بثینه از فرط هم و غم بحالت غشی میافتد ■ بثینه بنت معتمد دختر معتمد بن
عباد امیر اشبیلیه است و اعتماد که رمیکیه نام داشته و پیش ذکری از او شد مادر بثینه بوده و
این دختر و مادر و پدر او معتمد و جد او عباد المعتضد و جد دیگر او ابو القاسم قاضی محمد و برادرهای او
رشید و مامون و راضی همه فاضل و شاعر و فصیح و سخندان بوده اند و لطایف و ظرایف
گفتار آنها زینت کتب محاضرات است و بثینه و مادرش اعتماد هر دو جمالی بکمال داشته اند
وقتی که معتمد دوچار بدبختی شده اموال او را ضبط و غارت نمودند خود او را با اعتماد در قلعهٔ
اغمات حبس کردند دخترش بثینه را باسیری بردند معتمد و اعتماد چندان از دوری بثینه و اندوه اسیرا
متألم و متاثر گردیده که الم محبوسی خود را فراموش کرده بودند و نهایت میل را داشتند که از دختر
عزیز خود خبری بهم رسانند در انحال مکتوبی منظوم از بثینه رسید و حاصل مضمون آن این بود که مرا
اسیر کرده و بشخصی فروختند مالک من خواست مرا بپسر خود دهد که بمنزلهٔ زوجه او باشم چون آن پسر

نفس آدمیت و صفات حسنه دارد و من باو حریت خود را اظهار داشتم و گفتم اینکار موقوف برضای پدر من و اجرای صیغه نکاح است و بنابراین مقدمه رضای پدر و دعای خیر پدر را برای این مزاوجت مستدعی میباشم و صورت آن مکتوب منظوم از اینقرار است

اسمع کلامی واستمع لمقالتی ... فهی السلوک بدت من الاجیاد
لا تنکروا انی سبیت واننی ... بنت لملک من بنی عباد
ملک عظیم قد تولی عصره ... وکذا الزمان یأول للافساد
لما اراد الله فرقة شملنا ... واذاقنا طعم الاسی من زاد
قام النفاق علی ابی فی ملکه ... فدنی الفراق ولم یکن بمراد
فخرجت هاربة فحازنی امرؤ ... لم یأت فی افعاله بسداد
اذ باعنی بیع العبید فضمنی ... من صاننی الا من الانکاد
وارادنی لنکاح نجل طاهر ... حسن الخلائق من بنی الانجاد
ومضی الیک یسوم رایک فی الرضا ... ولانت تنظر فی طریق رشاد
فعساک یا ابتی تعرفنی به ... ان کان ممن یرتجی لوداد
وعسی رمیکیة الملوک بفضلها ... تدعو لنا بالیمن والاسعاد

معتمد و اعیان از مضمون این مکتوب نهایت مشعوف شده شکر سلامت و زنده بودن دختر خود را بجای آوردند و جواب نامه بثینه را نوشته اظهار رضا در تزویج آن نمودند و معتمد برای نصیحت این شعر را به بثینه نوشت بیت

بنیتی کونی به برة ... فقد قضی الدهر باسعافه

بعضی از مورخین عیسوی اندلس گفته اند معتمد بن عباد دختری داشت سیده نام و او را بزنی بالفنس پادشاه قشتاله داد و جهة این بود که معتمد با مرابطین جنگ میکرد چون محتاج بامداد الفنس شد با او وصلت نمود که از معاونت او بهره مند گردد و سیده پس از اندکی مرتد و رفته اسم خود را ماریه گذاشت از این گفتار مورخین مشار الیهم چنین بر میآید که اسم دختر معتمد را سیده دانسته اند چه سیده اسم نیست بلکه اعراب هر زن محترم را سیده میگویند علاوه براین اصل خبر هم از حلیه صحت عاطل است و سایر مورخین اندلس که گفته اند دختر معتمد در جنگی بدست عیسویان اسیر شده و مدتی در میان آنها ماند

نیز صحیح نیست بجیم المدنست از بناء مشهوره مدینه منوره است که در قدیم الایام در این
شهر شریف زندگانی کرده و بکمال اشتهار داشته گویند از او پرسیدند چرا حتی که اللئام پذیر
نیست طلبیت گفت عرض حاجت کریم است بر لئیم و محروم شدن او گفتند ذل کدام است و شرف
کدام گفت ذل آنست که شخصی با شان و شرافتی بدر خانه سفله رود و بار نیابد و شرف آنست که
شخص بداند اگر از کسی خیر و عطائی با و عاید گردد باید مادام العمر رهین منت معطی باشد بنا بر این هرگز از
کسی خواهش نکند و طلب خیر و عطائی ننماید بدر الدجی محیی الدین در مسامرات گوید بدر
الدجی مادر القائم بامر الله بیست و ششمین خلیفه عباسی بوده و در بعضی تواریخ نوشته اند که القائم شبی
در روشنی شمع در حالت مواقعه بود در آنحال نظر بر سایه خود کرد و آن حرکت در نظر او ناپسند آمد بعد
از آن شب دیگر اقدام بآن فعل ننمود بدویه محبوبه و زوجه آمر باحکام الله از خلفای
فاطمی مصر بوده اصل او از قرای صعید مصر و بنا بر میل او بوضع اصلی خود و بدویت ببدویه مشهور
شده و صباحت و ملاحت را با فصاحت و بلاغت انباز داشته در خطط مقریزی و نفح الطیب
شرح حالات و عادات او مسطور است و نوشته اند چون این زن طبعا با مکنه متنزهه و جاهای بادیه
و صحرا مانند مایل و در عمارات بلدیه دلتنگ میشد آمر باحکام الله قصری بدیع و خوش برای او در کنار
رود نیل بساخت و آنرا هودج نامید و آن قصر وقتها تفرجگاه خلفای فاطمی بود اما بدویه با این قصر
عالی و مکان با نزهت و سایر اسباب تجمل یکی از بنی اعمام خود که ابن میاح نام داشت مفتون
گردیده از جمله در نظر او هیچ مینمود و بعلاقه و محبتی که آمر باحکام الله با او داشت وقتی [illegible] و وقتی از

قصر هودج این ابیات را با ابن میاح نوشت

یا ابن میاح الیک المشتکی
مالک من بعد کم قد ملکا
کنت فی حیی طلیقا امرا
نائلا ما شئت منکم مدرکا
فانا الآن بقصر موصد
لا اری الا حبیسا ممسکا

ابن میاح در جواب او مسطور داشت

بنت عمی والتی غذیتها
بالهوی حتی علا واحتبکا
بحت بالشکوی وعندی ضعفها
لو غدا ینفع منا المشتکی
مالک الامر الیه یشتکی
هالک وهو الذی قد هلکا

بزل

بذل — از مغنیه‌های ایام خلافت خلفای بنی عباس و از جواری عبدالله بن موسی الهادی و خواننده
خوش آواز و نیک آهنگ بوده و بکثرت روایت و مهارت در موسیقی اشتهار داشته و الحق وقتی
مأمون خلیفه را بنغمات طرب انگیز محظوظ و مشغول مینمود علم موسیقی را نزد فلیح و ابن جامع و ابراهیم و اسحق
موصلی و امثال ایشان تحصیل کرده و مانند نابزرگ ترجمه حال او بپایه شاگردی ترتیب کرده و کتابی در نغمات
موسیقی تالیف نموده که حاوی تمام دوازده هزار مقام بیت است این بذل را بذل کبیره نامیده اند و
شرح حال او در جلد پانزدهم اغانی مسطور است برکه الست الجلیله ام السلطان مادر ملک
اشرف شعبان بن حسین سلطان مصر است که پیش مختصر ذکری از او نموده ایم اینزن اصلا جاریه ام ولد بوده
چون پسرش ملک اشرف سلطنت مصر یافت او شانی عظیم و جلالی بکمال حاصل کرده و در سال
هفتصد و هفتاد هجری عازم زیارت بیت الله الحرام شد و شرح تجملات این سفر ام السلطان را
نگارندگان آن اعصار در اوراق خود ثبت کرده اند از جمله نوشته اند برای اینکه اقسام سبزی خوردنی در
خوان ام السلطان حاضر باشد صندوقها و کلدانهای وسیع پر از خاک کرده و در آنها انواع بقول کشته
همراه داشتند و هر روز بمصرف میرسانیدند و سایر تدارک آن سفر نیز بر این قیاس بوده و در ذهاب و ایاب
ام السلطان بذل صدقات و عطیات کثیره نموده و در معاودت چون بپای تخت ملک اشرف رسید
سلطان با خدم و حشم و عساکر تا بویب که قریه‌ایست از قرای مصر مادر خود را استقبال کرد بالجمله اینزن
منشأ آثار خیریه و صاحب جود و احسان فراوان بوده و مخصوصا سالهای دراز مردم از سفره
او بهره میگرفتند عفت و خلوص عقیدت و دینداری او نیز درجه اشتهار داشته است امیر کبیر الجای
الیوسفی او را تزویج کرده و همین فقره اسباب اعلای شان و رتبت او گردیده است وفات
ام السلطان در بیست و هشتم ماه ذیقعده سال هفتصد و هفتاد و چهار هجری و مدفن او مدرسه ام السلطان
که خود مشار الیها بنا کرده و عجب است که پس از فوت ام السلطان ادیب شهاب الدین احمد
بن یحیی الاعرج السعدی این دو بیت انشا نموده

کانت جیبه موت ام الاشرف	فی ثامن العشرین من ذی قعده
ویکون فی عاشور موت الیوسفی	فالله یرحمها و یعظم اجره

و همینطور شد یعنی امیر الجای الیوسفی در روز
عاشورا در آب غرق شد و درگذشت گویند چون ام السلطان درگذشت پسرش سلطان شعبان

زیاده از حد مهموم و متاسف گردید بره بنت عبد المطلب بن هاشم جد حضرت رسول صلعم
و خواهر اروی و ام حکیم البیضا و امیمه میباشد و شرح حال این سه خواهرش ذکر شده و برّه این ابیات
را در مرثیه پدر خود عبد المطلب انشا نموده

علی طیب الخیم والمعتصر
جمیل المحیا عظیم الخطر
وذی المجد والعز والمفتخر
کثیر المکارم جم الفخر
منیر یلوح کضوء القمر
بصرف اللیالی ریب القدر

اعینی جودا بدمع درر
علی ماجد الجد واری الزناد
علی شیبة الحمد ذی المکرمات
وذی الحلم والفضل فی النائبات
له فضل مجد علی قومه
اتته المنایا فلم تشوه

پرتو پیاله والده مرحوم سلطان عبد العزیز
که عم اعلیحضرت سلطان عبد الحمید خان ثانی دامت دولته بودند مشار الیها صاحب
آثار خیریه و مکارم و عطایای کثیره بوده و از عوارف او اینکه در موقع جامع کاتب که حریق او را
نابود ساخت در سال هزار و دویست و هشتاد و هشت جامعی شریف و کتابخانه کوچک
و سقاخانه و سایر لوازم بنا نمود و خدام و پیشنماز و مؤذنین برای انجا تعیین فرمود نیز مقبره عالی
در همانجا برای خود بساخت و سلطان عبد العزیز خان مرحوم را کشتی بخار ممتازی خاص سواری بود
که زیاده از صد هزار لیره ارزش داشت و آن کشتی را باسم والده معظمه خود پرتو پیاله نامیده
بودند و اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ناصر الدین شاه خلد الله ملکه روز بیست و سیم جمادی الاخری
از سال هزار و دویست و نود هجری در همان کشتی وارد اسلامبول گردیدند و مرحوم سلطان
عبد العزیز خان با قایق مخصوص بآن سفینه آمده شاهنشاه ایران را استقبال کرد بریره جاریه
صحابیه که عایشه او را آزاد نموده و قبل از آزادی او را بغلامی مغیث نام زنی داده بودند چون بآزادی
نایل شد حضرت رسول صلعم او را مخیر فرمودند که در تحت نکاح غلام مزبور بماند یا خارج شود بنا براین در کتب
فقه در باب نکاح الرقیق و در کتب اصول در فصل تعارض الحجج در مسئله خیار العاقه ذکری از او شده
است و علمای اهل سنت در باب جاریه که در تحت مزاوجت شخصی باشد و بعد آزاد شود و بخواهد فسخ
آن تزویج نماید اختلاف کرده اند شافعیها بر آنند که اگر زوج او حر باشد نمیتواند فسخ کند و سایرین

بریره

گویند خواه زوج حر باشد خواه عبد جاریه حق فسخ دارد خلاصه بعضی معتقدند که بریره صاحب کرامت
بوده بدلیل نصایحی کاشف از اینکه بعبدالملک بن مروان مینمود توضیح آنکه عبدالملک قبل از آنکه بخلافت
و حکمرانی رسد اظهار ورع و تقوی میکرد و پیوسته بتلاوت قرآن مشغول میشد و در مسجد معتکف میگشت
و بصحبت صلحا رغبتی داشت چون خلیفه شد آنهمه او را از یاد برفت و حالات او دیگرگون گردید
خود عبدالملک گفته است من قبل از رسیدن بخلافت در مدینه با بریره مصاحبت داشتم بمن میگفت
ای عبدالملک ترا دارای خصال حمیده می بینم خوبست خلیفه شوی و زمام امور خلایق را بدست گیری
اگر این مقام حاصل نمودی زنهار از سفک دم بپرهیز و خون مردم مریز شنیدم رسول اکرم ص میفرمودند
شخص اگر به بهشت رسد و در خلد نظر نماید در صورتیکه بقدر شیشهٔ حجامتی خون ناحق ریخته باشد او را
طرد مینمایند عبدالملک برخلاف نصایح بریره خونریزی مثل حجاج را بر بندگان خدا مسلط کرد همانا بریره
همین قصد را منظور داشت که عبدالملک را از خونریزی منع مینموده پریجان خانم دختر شاه طهماسب
اول پادشاه صفوی زنی بزرگ و طالب حکمرانی بود چنانکه در فوت شاه طهماسب اهل حرم آن
پادشاه دو دسته شدند یک دسته هواخواه حیدر میرزا پسر شاه طهماسب گردیده و دسته دیگر اسمعیل میرزا برادر
حیدر میرزا را که در قلعهٔ قهقهه محبوس بود میخواستند بسلطنت بردارند و پریجان خانم طالب پادشاهی
این برادر بود و بسعی او اسمعیل میرزا شهریاری ایران یافت و تا اسمعیل میرزا را از قلعهٔ قهقهه
بیرون و بقزوین آوردند زمام مهام سلطنت بدست پریجان خانم بود همینکه پادشاهی بر اسمعیل میرزا
مقرر شد برخلاف مأمول دست پریجان خانم را کوتاه کرد و دیگر اذن بکارهای دولت مداخله
نداشت تا اسمعیل میرزا مرد و مردم شاه محمد پدر شاه عباس بزرگ را از شیراز برای سلطنت طلبیدند
پریجان خانم در این ایام فرصت غنیمت شاه محمد باز خود را در اعمال دولت دخیل کرد شاه محمد چون به
قزوین آمد و جلوس نمود نفوذ پریجان خانم را اسباب فتور خود دانسته او را مقتول ساخت
بریکه از جواری آزاد شده بنی زهره است در ظرافت و کرم از اقران خود امتیازی بیش داشت
و در خانه شخصی از اجواد و اسخیاء قریش بزنی پذیرفت و در مدینه منوره مهمانخانه بنا کرده بود که وارد
و مسافرین در آنجا نزول اختیار میکردند و از نزول وی بهره میبردند قیس بن ذریح که از عشاق مشهور عرب است
بقصد دیدار معشوقه خود لبنی بمهمانخانه این بریکه وارد گردیده و قرین اکرام و احترام شده است

وتفصیل این قصه در جلد ششم اغانی بشرح آمده برزم عالم زوجه سلطان محمود خان ثانی و مادر
سلطان عبد المجید خان مرحوم سلطان عثمانی واز خیرات اثار بوده و کارهای خیر نموده وچند
مسجد وسقاخانه ومکتب ساخته اما بهترین ابنیه او مریضخانه ایست که در سمت بیکی باغچه اسلامبول
واقع است وهمیشه یکصد وپنجاه نفر مریض دران مداوا میشود واز موقوفه که برای این مریضخانه قرار
داده دوا وغذا وسایر لوازم آسایش برای مرضی ترتیب میدهند باغچه مریضخانه اسباب
لطافت هوای ان میشود ودر بنای ان سایر ملاحظات نیز شده که از هر جهة مناسبت وتناسب
وتخصیص مغنیه مشهوره واز جواری یحیی بن نفیس عباسی بوده ومهدی خلیفه اورا به تقیمتی
گزاف ابتیاع نموده در مدینه منوره متولد شده ودر نواختن عود وخواندن آواز کمالی
یافته ودر وصف او سروده اند
بصرت انت الشمس من دانه
فان تبدلت فانت الهلال
سبحانك اللهم ما هكذا
فيما مضى كان يكون الجمال
اذا دعت بالعود في مشهد
وعاونت يمنى يديها الشمال
غنت غناء يستفز الفتى
حذقا وذان الحذق منها الدلال
بغداد خاتون دختر امیر چوپان مشهور
است که در زمان سلطان ابوسعید بهادر خان پادشاه مغول منصب امیر الامرائی داشت
وچوپانیان چهل سال مستقلا حکمرانی کردند وانها از فروع سلاطین چنگیزیه واز احفاد چنگیز محسوب
میشوند بغداد خاتون بصباحت وملاحت معروف ودر حباله نکاح شیخ حسن کبیر که از بزرگان
انزمان بشمار میآید بود وچون سلطان ابوسعید باو میل وعشقی بهم رسانید ناچار شیخ حسن اورا طلاق
داد وسلطان ابوسعید تزویج نمود وانیز رسم سلاطین مغول بوده چنانکه صاحب صحایف الاخبار
گوید ملوک چنگیزیه عادت داشتند که بزوجه هرکس میل ورغبت مینمودند شوهر او زن را طلاق
میداد وپادشاه بزنی میگرفت خلاصه سلطان ابوسعید از فرط میلی که ببغداد خاتون داشت
تمام مهام امور خود را باو تفویض کرده بود بنابراین نزد اخنکار میگفتند بعد از فوت سلطان
ابوسعید ارپاخان که بجای او پادشاه شد بغداد خاتون را بتهمت مسموم کردن سلطان ابوسعید
متهم ومعدوم ساخت بنان ابن ظافر در کتاب خود گوید بنان وفضل الشاعره

تخفف خدا
رثیت

هر دو از جواری خلیفه متوکل عباسی بودند و قریحه بکمال داشتند روزی متوکل بازوی آنها را گرفته
این بیت بخواند تعلمت اسباب الرضا خوف سخطه وعلمه حبی له کیف یغضب
پس از انشاد این شعر به بنان و فضل گفت هر یک بیتی منظم آورند که با این شعر مناسبت داشته باشد

فضل در حال این بیت را بدیهه گفت	یصد وادنو بالمودة جاهدا
ویبعد عنی بالوصال واقرب	بنان بی تامل سرود
وعندی له العتبی علی کل حالة	فما منه لی بد ولا عنه مذهب

در ربط و مناسبت این ابیات با یکدیگر ظاهر و درجه قدرت طبع ایشان و زن را برهان باهر است
احتیاج بدلیلی دیگر نیست. بنت الجودی دختر جودی بن عمرو بن ابی عمرو الغسانی است
جودی وقتی از جانب قیاصره روم در دمشق حکومت داشت و دختر او بنت الجودی بحسن و جمال
مشهور بود وقتی عبد الرحمن بن ابی بکر بقصد تجارت بشام رفته مشار الیها را دید و شیفته جمال
او گردید و ابیات عاشقانه بسیار در حق او سرود بعدها در فتح دمشق اسیر و جزو حصه غنیمت عبد
الرحمن شد و مدتی از وصال او متمتع بود آخر الامر آتش هوا منطفی و سرد گشت و بنت الجودی را
بقوم و قبیله خود اعاده داد. بنت خداویردی از مسطورات اشخاصی که وقایع
غریبه عالم را نوشته اند چنین مستفاد میگردد که بنت خداویردی در سال ششصد و بیست و چهار
در اسکندریه ظاهر شده و خلقتاً بازو نداشته و پستانهای او مثل پستان مرد بوده با پای
خود قلم میگرفت و مینوشت و بخوبی از عهده تحریر مقصود و مرام خود بر میآمد یکی از وزرای مصر
او را احضار کرده و خط او معاینه نموده و خلیفه برای او قرار داد گویند مقبره مشار الیها هنوز در
اسکندریه هست و موقوفه دارد. بوران دختر حسن بن سهل وزیر معروف و زوجه مامون
خلیفه عباسی است پدرش بجوانمردی مشهور و خود او زنی عاقل و ادیب بوده داستان تشریفات
عروسی او و پیشکشها که در این موقع حسن بن سهل بمامون داده و بخششها که خلیفه نموده طولانی و مشهور
است از جمله گویند در شب زفاف او شمعی افروختند که از چهل من عنبر ترتیب داده و حصیری
در حجله گسترده که با کلابتون بافته و تمام سطح آن بجواهر ترصیع یافته بود و چون مامون آن حصیر بدید
گفت قاتل الله ابا نواس گویا این حصیر را دیده و گفته است کأن صغری و کبری من فواقعها

حصباء در على ارض من الذهب | وحریری صاحب مقامات که در مقامهٔ

تبریزیه میگوید و بلقیس بعرشها و بوران بفرشها اشاره بهمان حصیر کرده است گویند در شب زفاف بوران از
عادت زنان عارض شد چون مامون قصد صحبت نمود بوران گفت اتی امر الله فلا تستعجلوه

مامون شگفت شده این شعر انشا کرد | فار من ماض بحربته عارف بالطعن في الظلم
وام ان یدها غریبته فاتقته من دم بلا | ازجمله اشعار طرب انگیز که درین سور با سرور نظم
کرده بودند شعر محمد بن حازم باهلی است که یا نویه | بارك الله للحسن ولبوران في الختن
یابن هرون وقد ظفرت ولکن ببنت من | مامون چون این بیت شنید گفت بخدا که نمی

دانم ابن حازم مراد مدح نموده است یا قدح بوران در سال یکصد و نود و دو هجری متولد شد و در
سنهٔ دویست و هفتاد و یک درگذشت عقد مزاوجت او با مامون خلیفه در دویست و دو
و زفافش در ماه رمضان دویست و ده و چون مامون در دویست و هجده وفات کرد بعد از
زفاف زیاده از هشت سال با بوران هم بستر نبود و بورانی که غذائیست معروف و اعراب
آنرا البورانیه میگویند منسوب بوران ملیباشد و اسم بوران اصلاً خدیجه بوده است بهروزه خانم
زوجهٔ شاه اسمعیل اولین پادشاه سلسلهٔ صفویه است که در ابتدای قرن دهم هجری بسلطنت ایران
فایز آمد و در جنگ چالدران که شاه اسمعیل با سلطان سلیم خان سلطان عثمانی کرد بهروزه خانم
چون در میدان قتال حاضر بود اسیر شد بعضی بجای بهروزه خانم تاجلی خانم نوشته اند و صاحب
صحایف الاخبار تاجلی خانم را بجوبهٔ شاه اسمعیل دانسته منکوحه در هر حال برعایت مودت
دولتین اسلامیتین ما سر گذشت ملال انگیز اینزن را یاد آوری مینمائیم بهیه البکریه
دختر عبد الله و از قبیلهٔ بکر بن وائل و زنی صحابیه بوده است اینزن با پدر و اهل قبیله خود بحضور
حضرت رسالت پناهی صلعم آمده بشرف اسلام مشرف گردید و بیعت نمود و رسم بیعت مصافحه
با رسول صلعم بود در مردان اما در زنان فقط قول به بیعت میدادند خلاصه سید انام در حق
بهیه و اولاد او دعای خیر فرمودند برکتی در انها پدیدار آمد چنانکه عدهٔ اولاد او بشصت رسید
و از این شصت نفر چهل نفر ذکور او دویست نفر انها در جهاد شهید شدند و ابن اثیر بفقره را
تصریح کرده است بیگم دهلوی شاعره بوده است شاه جهان آبادی و اشعار از وست

کریم

گر بستر شود آن روی چو خورشید مرا	پادشاهی چه که دعوی خدائی بکنم

بیگم جان خانم دختر خاقان جنت مکان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه بوده و از بطن بدر جهان خانم دختر قادر خان بسطامی که ترجمه حال او پیش نگاشته شد بوجود آمده و او را جانباجی میگفته اند و به مرحوم محمد قاسم خان امیر تومان داده شد و خاقان مغفور مبرور علاقه تامه با این دختر داشته و سفراً حضراً او را همراه و مصاحب قرار میداده اند و اینزن بجود و بخشش معروف و بطریقت اهل عرفان مایل و مرید مرحوم حاجی ملا رضا همدانی که از مشایخ العصر شمار میامد بوده و هر سال مبلغی خطیر بحضور شیخ خود نیاز مینموده و محمد قاسم خان امیر شوهر او را خاقان مغفور بسیار محترم میداشتند و از جمیع دامادهای آن پادشاه مشارالیه و محمد ابراهیم خان ظهیر الدوله شوهر همایون خانم که خواهر بیگم جان خانم بود برتری و اختصاص یافته در سر سفره پادشاهی و در مجالس حاضر میشدند بدوره بروزن قصوره از جواریه مغنیه و در عصر عباسیین در بغداد بوده و بجاریه بنت الملک شهرت نموده و آوازی خوش داشته شریف ابوجعفر مسعود بن حسین

البیاضی شیفته مشارالیها گردیده و در حق او گفته	شکی القلب ظلمته فی الحدث
الی فاسکنت فیه بدورا	بکاره الهلالیه تابعیه الست لقصه جهت
معروف و این دو بیت از نتایج افکار اوست	یا زید دونک فاحتفر من دارفا
سیفا حساما فی التراب دفینا	قد کنت دخره لیوم کریهه
فالیوم ابرزه الزمان مصونا	وله: اتری ابن هند للخلافه مالکا
هیهات ذاک وان اراد بعید	منتک نفسک فی الخلافه ضلا له
اغراک عمرو للشقا وسعید	وله: قد کنت اطمع ان اموت ولا اری
فوق المنابر من امیه خاطبا	فالله اخر مدتی فتطاولت
حتی رایت من الزمان عجایبا	فی کل یوم للزمان خطیبهم
بین الجمیع لآل احمد عائبا	صاحب عقد الفرید می نویسد بکاره هلالیه

بالجمله در این ابیات از معاویه بدگفته بود وقتی احتیاج او را بدان داشت که بمجلس معاویه رود و از او چیزی بخواهد عمرو بن العاص و سعید بن العاص و مروان در آن مجلس حضور داشتند چون بکاره را بدیدند گفتند این همانست که آن اشعار را گفته است و هر یک از ایشان یکشعر از آن شعرها

حصباء درّ علی ارض من الذهب	و حریری صاحب مقامات که در مقامهٔ

تبریزیّه میگوید وبلقیس بعرشها و بوران بفرشها اشاره بهمان حصیر کرده است گویند در شب زفاف بوران را
عادت زنان عارض شد چون مامون قصد صحبت نمود بوران گفت اتی امر الله فلا تستعجلوه

مامون متفطن شده این شعر انشا کرد	فارس ماض بحربته حاذق بالطعن فی الظلم
رام ان یدمی فریسته فاتقته من دم بدم	از جملهٔ اشعار طرب انگیز که درین سور باسمر و نظم
کرده بودند شعر محمد بن حازم باهلی است که باتوریه	بارک الله للحسن ولبوران فی الختن
یا ابن هرون وقد ظفرت ولکن ببنت من	مامون چون این بیت شنید گفت بخدا کهٔ

دانم ابن حازم مرا مدح نموده است یا قدح بوران در سال یکصد و نود و دو هجری متولد شد و در
سنهٔ دویست و هفتاد و یک درگذشت عقد مزاوجت او با مامون خلیفه در دویست و دو
و زفافش در ماه رمضان دویست و ده و چون مامون در دویست و هجده وفات کرد بعد از
زفاف زیاده از هشت سال با بوران هم بستر نبوده بورانی که غذائیست معروف و اعراب
آنرا البورانیه میگویند منسوب ببوران بلبا شد و اسم بوران اصلاً خدیجه بوده است بهروزه خانم
زوجهٔ شاه اسمعیل اولین پادشاه سلسلهٔ صفویه است که در ابتدای قرن دهم هجری بسلطنت ایران
فائز آمد و در جنگ چالدران که شاه اسمعیل با سلطان سلیم خان سلطان عثمانی کرد بهروزه خانم
چون در میدان قتال حاضر بود اسیر شد بعضی بجای بهروزه خانم تاجلی خانم نوشته اند و صاحب
صحایف الاخبار تاجلی خانم را محبوبهٔ شاه اسمعیل دانسته منکوحه بهر حال برعایت مودت
دولتین اسلامیتین ما سرگذشت ملال انگیز این زن را یادآوری ننمائیم نهضیه البکریه
دختر عبد الله و از قبیلهٔ بکر بن وائل و زنی صحابیه بوده است این زن با پدر و اهل قبیلهٔ خود بحضور
حضرت رسالت پناهی صلعم آمده بشرف اسلام مشرف گردید و بیعت نمود و رسم بیعت زنان
با رسول صلعم بود در مردان اما در زنان فقط قول به بیعت میدادند خلاصه سید انام در حق
بهیه و اولاد او دعای خیر فرمودند برکتی در انها پدیدار آمد چنانکه عدهٔ اولاد او بشصت رسید
و از این شصت نفر چهل نفر ذکور بود و بیست نفر انها در جهاد شهید شدند و ابن اثیر این فقره را
تصریح کرده است بیگم دهلوی شاعره بوده است شاه جهان آبادی و اشعار از وست

کرایمه

گر میسر شود آن روی چو خورشید مرا | پادشاهی چه که دعوی خدائی بکنم

بیگم جان خانم دختر خاقان جنت مکان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه بوده و از بطن بدر جهان خانم دختر قادر خان بسطامی که ترجمه حال او پیش نگاشته شد بوجود آمده و او را جانبا جی میگفته اند و بمرحوم محمد قاسم خان امیر نظامی داده شد و خاقان مغفور بسیار علاقه تامه با این دختر داشته و سفراً حضراً او را همراه و بمصاحبت قرار میداده اند و این بیگم بجود و بخشش معروف و بطریقت اهل عرفان مایل و مرید مرحوم حاجی ملارضای همدانی که از مشایخ العصر بشمار میآید بوده و هر سال مبلغی خطیر محض شیخ خود نیاز مینموده و محمد قاسم خان امیر شوهر او را خاقان مغفور بسیار محترم میداشتند و از جمیع داماد های آن پادشاه مشارالیه و محمد ابراهیم خان ظهیر الدوله شوهر همایون خانم که خواهر بیگم جان خانم بود برتری و اختصاص یافته در سر سفره پادشاهی و در مجالس حاضر میشدند **بدور** مروزن قصور از جواریه مغنیه و در عصر عباسیین در بغداد بوده و بجاریه بنت الملک شهرت نموده و آوازی خوش داشته شریف ابوجعفر مسعود بن حسین

البیاضی شیفته مشارالیها گردیده و درحق او گفته | شکی القلب ظلمته فی الحشا
الی فاسکنت فیه بدورا | بکارة الهلالیه تابعیه است بقصد جهت
معروف و اینده بیت از نتایج افکار اوست | یا زید دونک فاحتفر من دارنا
سیفاً حساماً فی التراب دفینا | قد کنت دخره لیوم کریهة
فالیوم ابرزه الزمان مصونا | ولها | اتری ابن هند للخلافة مالکا
هیهات ذاک و ان اراد بعید | منتک نفسک فی الخلافة ضلاله
اغراک عمرو للشقاو سعید | ولها | قد کنت اطمع ان اموت ولا اری
فوق المنابر من امیة خاطبا | فالله اخر مدتی فتطاولت
حتی رأیت من الزمان عجائبا | فی کل یوم للزمان خطیبهم
بین الجمیع لآل احمد عائبا | صاحب عقد الفرید می نویسد بکاره هلالیه

با آنکه درین ابیات از معاویه بدگفته بود وقتی احتیاج او را بدان داشت که بمجلس معاویه رود و از او چیزی بخواهد عمرو بن العاص و سعید بن العاص و مروان در آن مجلس حضور داشتند چون بکاره را بدیدند گفتند این همانست که آن اشعار را گفته است و هر یک از آنها یک شعر از آن شعرها

مسطور در فوق را خواندند و بکاره خبر خود اعتراف کرد که ناظم این ابیات اوست معذلک [illegible]
متعرض نشده گفت الحال هر حاجتی که داری بخواه بکاره گفت پس ازین چیزی نتوانم خواست و مراجعت
نمود. **بلقیس** دختر محمد بن بدرالدین بن سراج الدین البلقینی است و جد او سراج الدین استاد ابن حجر
عسقلانی بوده و با آنکه خانواده مشار الیها همه اهل علم و فضل اند وجود این زن اسباب افتخار و
اشتهار آنها گردیده و علم و دانش و زهد و صلاح او نهایت مشهور است در ماه ذیقعده سال
هشتصد و چهل و یک راه جهان جاودانی پیش گرفته و در آن وقت زیاده از شصت سال داشته
ده سال آخر عمر خود در راه سلوک و ایقان و طریق ریاضت و عرفان طی مقامات نموده و او را
از مشایخ طریقت شمرده اند قاله ابن حجر. **بی بی دوست** آغان بنت خداویردی است که در
حرف باء ذکر نموده‌ایم مستقیم زاده در تذکره خود مینویسد در سال پانصد و هفتاد و شش ثانی در مصر
پیدا شد که هیچ دست نداشت و معهذا چند اظهار کرده و موافق خطوط از پای آن چند خط را
خوش و لطیف نوشت و مردم با و اقبالی نمودند و مالی وافر تحصیل نمود چنانچه ابن بشری در
نجوم ظاهره خود باین مطلب تصریح کرده است. **بی بی** خواهر شیخ عبدالله دیوانه بوده و
بیدل حزین ذکری از او نموده در هرات اقامت داشته و گاهی شعری بنظم میآورده این شعر از وست

روم بباغ و ز نرگس دو دیده وام کنم	که تا نظاره آن سرو خوش‌خرام کنم

حرف التاء

تحفه عربیه عارفه بوده است و او را
دارای مقام ولایت دانسته اند و در نفحات الانس ذکر او شده است و بنا بر مسطورات
همان کتاب تحفه جاریه سازنده و نوازنده عود و مملوکه شخصی بوده عشق حقیقت او را [illegible] مینماید
و از خوردن و آشامیدن باز میدارد شب و روز به آه و زاری و ناله و بیقراری مشغول میگردد
اهل خانه بستوه آمده او را بمریضخانه مجانین میبرند سری سقطی او را از مریضخانه بیرون میآورد
و پول بمالک او میدهد و او را آزاد مینماید تحفه ابیات عاشقانه بسیار بنظم آورده از جمله

اشعار مسطوره را در مریضخانه گفته است	معشر الناس ماجننت ولیکن
انا سکرانة وقلبی صاحی	اغللتم یدی و لم آت ذنبا
غیر جهدی فی حبه وافتضاحی	انا مفتونة بحب حبیبا

لست ابغی عن بابه من براح
وفسادی الذی زعمتم صلاحی
وارتضاه لنفسه من جناح

فصلک الذی زعمتم فسادی
ما علی من احب مولی الموالی

تذکار پای خاتون چنانکه پیش در
عنوان بنت البغدادیه اشاره نمودیم دختر ملک ظاهر بیبرس بندقداری بانی رباط البغدادیه
مصر است که در خطط مقریزی ذکر شده و این رباط وقتی خانقاه عظیمی بوده تذکار پای خاتون
رباط البغدادیه را در سال ششصد و هشتاد و چهار باسم بنت البغدادیه ساخته و این زن با جمعی
دیگر از صالحات نساء در این رباط اقامت داشته اند و از آنجا که خانقاه مزبور مخصوص زنان
بوده همیشه زنی از اهل علم و صلاح در آنجا اعتکاف نموده و نسوان را نصیحت و وعظ میکرده
و علم و ادب میآموخته مقریزی گوید ام زینب فاطمه بنت عباس البغدادیه زنی بود در علم
فقه با مهارت و تفقه و بقلیلی از لوازم معاش قناعت نمود از نصایح سودمند مردم را منتفع
و متذکر میساخت و خود بعبادت ولعی تمام داشت و بسا زنان مصری و دمشقی که از او استفاده
و استفاضه کرده مستفید و مستفیض شده اند و بنا بر فضایل و صفات مزبوره اهل صلاح بمجالست او
مایل بودند و در هر حال رعایت شان و احترام او نمودند و فی الحقیقه مباهی از او و همکنان را مشهود
میشد و او بدینحال پسندیده زندگانی کرد تا در سال هفتصد و چهارده هجری درگذشت و بعد از او زنانی
که بجای او همت بر تربیت و تقدم بر نسوان معتکفات رباط بغدادیه داشتند بغدادیه مشهور شدند گویند
چون رباط بغدادیه خانقاه منظمی برای عبادت و جای تادیب و تربیت بود زنهائیکه از شوهر خود طلاق
میگرفتند و عده نگاه میداشتند تا وقتی که باز شوهر کنند همچنین نسوانی که شوهرهای آنها از ایشان دوری
و تبری نمودند تا زمانی که باز بسبیل مسالمت آیند در آن خانقاه اقامت داشتند و زنی که خدمت
آن خانقاه میکرد هرگز حرکتی خارج از آداب معینه نمود و حفظ میکرد و این اصول در آن محل تا مدتی
منضبط بود از سال هشتصد و شش بواسطه انقلاباتی که در مصر روی داد شیرازه انتظام آن خانقاه
از هم گسست ترخان خدیجه سلطان از زوجات سلطان ابراهیم خان سلطان
عثمانی و مادر سلطان محمد خان رابع مشهور به اوجی است مشارالیها صاحب بنای جامع اسلامبول
بوده و موقوفه این مسجد را او وقف و برقرار کرده بنای جامع را ابتدا باو پیکر سلطان معروف

به کوسم والده در سلطان ابراهیم خان نهاد و چون او درگذشت خدیجه سلطان با تمام آن پرداخت و علاوه بر این بنا آثار خیریه از قبیل مکتب و سقاخانه و احداث قنات وغیره دارد و مقبره عالی برای خود ساخته است خیرات و مبرات این زن در اسلامبول و افواه مذکور و او را ثانی رابعه دانسته اند چون وقتی که سلطان محمد خان رابع بسریر سلطنت عثمانی جلوس کرد هنوز والده سلطان مادر سلطان ابراهیم زنده بود خدیجه سلطان را والده کوچک گفتند و والده کوچک در سال هزار و نود و چهار هجری وفات نمود لقیة الارمنازیه دختر ابو الفرج غیث بن علی بن عبد السلام الصوری و مادر تاج الدین ابو الحسن علی بن فاضل است که مکناة به ام علی بوده و پیش ترجمه حال او را وعده دادیم بنابراین گوئیم ام علی لقیه در علم و فضل و شعر و فصاحت مهارت و شهرتی بکمال داشته وقتی در اسکندریه ملازمت ابو طاهر السلفی را اختیار کرد و ابو طاهر از مشاهیر حفاظ اخبار و آثار است و در تعلیقات خود از لقیه ذکری نموده گویند روزی ابو طاهر بر کاغذی نوشته بود و در حجره که ساکن بود دم پایم پیچی گرفته زخم شد دختر کوچک مقنعه خود را پاره کرده بپای من بست لقیه آن نوشته را دیده این دو بیت را بدیهه انشاد نمود

لو وجدت لسبیل جدت بخدی	عوضاً عن خمار تلك الولیدة
کیف لی ان اقبل الیوم رجلاً	سلکت دهرها الطریق الحمیدة

قاضی شمس الدین بن خلکان گوید لقیه این مضمون را از هرون بن یحیی المنجم اقتباس کرده که گفته است

کیف نال العثار من لم یزل منه مقیماً فی کل خطب جسیم
او ترقی الاذی الیه فقد لم تخط الا الی مقام کریم

لقیه قصاید و قطعات بسیار دارد که همه فصیح و آبدار است حافظ زکی الدین ابو محمد عبد العظیم المنذری گوید لقیه قصیده خمریه باسم مظفر تقی الدین عمر برادرزاده سلطان صلاح الدین ایوبی انشاد نمود و در آرایش بزم نشاط و بساط انبساط و اقداح راح و لهو و ارتیاح مبالغت کرد تقی الدین گفت لقیه در عهد صبی این اطوار و احوال فرا گرفته است لقیه منحرف بشنید قصیده در رزم بنظم آورد که دقایق امور حربیه را حاوی بود و در عصمت و طهارت قول خود اقامه دلیل نمود و مدلل ساخت که در کلیه فنون شعر ماهر و در سخن سرائی مبسوط الید و قادر است لقیه در ماه محرم سال پانصد و پنج

هجری

هجری در دمشق دار الملک شام متولد شده و در اوایل شوال پانصد و هفتاد و نه درگذشته
فوت پدرش ابو الفرج در اواخر صفر پانصد و نه و رحلت جدش علی بن عبد السلام روز شنبه
نهم ربیع الآخر سنه چهارصد و هفتاد و هشت و انتقال پسرش ابو الحسن علی در اسکندریه در پانزدهم
صفر ششصد و سه بوده و ابو الحسن عمری طولانی نموده در نحو و علم قرائت ید طولی داشت
و آنچه را میانگاشت همت بر ضبط آن میگماشت پدر ابو الحسن علی که شوهر تقیه باشد بفاضل معروف
بوده و در دمشق در شوال چهارصد و نود متولد شده و در اول ربیع الاول پانصد و شصت و هشت
در اسکندریه بدار بقا رفته و ارمناز قریه بوده در بر شام و تقیه الارمنازیه منسوب بآن دهکده میباشد
ترکان ملکه مادر سلطان شاه بن ایل ارسلان است و سلطان شاه از سلاطین خوارزمشاهیه
بود پوشیده نباشد که سلطانشاه برادری داشت موسوم بتکش خان که با او از یک مادر نبود
در ولایت چند حکومت مینمود و چون ایل ارسلان درگذشت سلطانشاه در خوارزم بجای پدر نشست
و اعتنائی ببرادر بزرگتر ننمود و لهذا جنگ در میانه گرفت و پس از آنکه چند دفعه سلطانشاه مغلوب تکش
خان شد کار بمصالحه انجامید و بعضی از بلاد خراسان بسلطانشاه تعلق گرفت و او در سال پانصد و
هشتاد و پنج هجری بمرد و مملکت او نیز بتکش خان برد و چیزی نگذشت که ترکان ملکه هم بحکم تکش خان
مقتول گردید **ترکان خاتون** دختر سلطان جلال الدین خوارزمشاهی است در سال
ششصد و پنجاه و هفت هجری که هلاکو خان عزم تسخیر شام داشت بدر الدین لؤلؤ حاکم موصل را بواسطه
کبر سن از لشکر معاف داشت و پسرش ملک صالح را با عساکر موصل باردوی خود ملحق ساخت
و بنا بر حالت اطاعتی که از موصلیان مشهود هلاکو خان شده بود ترکان خاتون دختر سلطان
جلال الدین را بملک صالح ولد بدر الدین لؤلؤ تزویج نمود **تماضر بنت منظور بن زبان**
دختر عبد الله بن زبیر است و نوار منکوحهٔ فرزدق شاعر معروف وقتی که میخواست از تحت
مزاوجت زوج خود خارج و مستخلص شود تماضر را نزد ابن زبیر شفیع قرار داد که ابن زبیر باستخلاص
او اقبال و اقدام نماید و فرزدق بپسر ابن زبیر متوسل شد و نوار بواسطه شفاعت تماضر بر فرزدق
غالب آمد و این حال فرزدق بحضور عبد الله آمده این بیت را برخواند بیت

لیس الشفیع الذی یاتیک مؤتزرا		مثل الشفیع الذی یاتیک عریانا

و از آنوقت شفیع عریان ضرب المثل شد ابن خلکان در ترجمهٔ حال ابو الفضل ربیع بن یونس بن محمد بن عبد الله بن
ابی فروه که ابتدا حاجب ابو جعفر منصور عباسی بود و بعد وزارت این خلیفه یافت گویند منصور چون کمال میل
و اعتماد را با بو الفضل ربیع داشت روزی باو گفت هر حاجتی که داری از من بخواه ربیع گفت استدعا دارم
که بپسر من محبت داشته باشید خلیفه گفت محبت امری اختیاری نیست ربیع گفت بلی چنین است اما وقتی
که انعام و احسانی باو نفرمائید در او حالت محبتی نسبت بخلیفه حاصل شود و چون آثار حب از وی بظهور رسید
در قلب خلیفه نیز اثر کرده مهری پدید میگردد و جهه مودت مودت میآورد و ممکن است که اندک اندک
رو بازدیاد نهد و بدرجهٔ مستحکم شود که جرائم و تقاصیر او مثل جرائم و تقاصیر اطفال بنظر آید و معفو باشد و
شفاعت او نیز مثل شفاعت شفیع عریان مقبول افتد در عرب نذیر عریان نیز مثل شفیع عریان ضرب
المثل است و منشاء آن اینکه وقتی زبیر نام از قبیلهٔ بنی خثعم عریان نزد طایفهٔ آمده خبر داد که قبیلهٔ او را
غارت کردند و از آنوقت مسلم شد که هر کس میخواست قبیلهٔ خود را خبر دهد که جماعتی بنهب اینها میآیند عریان
شده میآمد و میگفت انا النذیر العریان یعنی آگاه و هوشیار باشید که دشمن میرسد **تنوسه**
کنیزک مغنیه بوده از علیه یا عباسه دختر مهدی عباسی و در حق تنوسه گفته اند بیت

لم تطب اللذات الا لمن	طابت له لذة تنوسه
غنت بصوت طلقت عبرة	كانت بسجن الصبر محبوسه
وكيف صبر النفس عن غادة	تظلمها ان قلت طاوسه
وجنة ان شبهتها بانه	في جنة الفردوس مغروسه

و موقع و داستان این ابیات در کتاب ابن ظافر موسوم به بدایع البدایه مسطور است
تمیمه بنت وهب زوجه رفاعة القرظ الصحابی بود و مشار الیه او را بسه طلاق مطلقه نمود و
عبد الرحمن الزبیر القرظی او را بزنی گرفت چون تمیمه عبد الرحمن را عنین یافت از او مفارقت کرد و از
حضرت رسول ص جویا شد که آیا همینقدر محلل برای تجدید مزاوجت با رفاعه کافی است فرمودند لا حتی
تذوق عسیلتک و تذوقی عسیلته و الزبیر بفتح زاء است **تومان آغا** این نام نامی بچند نفر دختران
سلاطین عظیم الشان داده شده و در عصر و زمان یکی از بنات سلطنت عظمی مسماة باین اسم و ملقب
بفخر الدوله میباشد : **تقیه** دختر خطیب محدث ابو الفرج غیث بن علی بن عبد السلام

الا و مناری است که پیش ترجمهٔ حال او نگاشته شد تتمیم آن ترجمه را گوید مشار الیها در ملازمت
محدث مشهور حافظ ابو طاهر السلفی بسر میبرده و ابو الحجاج صاحب کتاب الف با پسر مشار الیها
که معروف بابو الحسن علی بن حمدون است همدرس بوده و در نزد ابو طاهر السلفی تحصیل مینموده و
در ماه جمادی الاخری سال پانصد و شصت و دو ابو الحجاج از نقیه اجازه گرفته و ابو الحجاج بنا بتی
میگوید نقیه بمن اذن داده است که مجموعه اشعار او را که خود نوشته و برای من فرستاده و قرائت
و روایت نمایم و برخی از اشعار از یک قصیدهٔ طویله که در مدح حافظ السلفی است بشرح ذیل ذکر مینماید

اعوامنا قد اشرقت ایامها ... وعلا علی ظهر السماك خیامها
والروض مبتسم بنور اقاحة ... لما بكی فرحا علیه غمامها
والنرجس الغض الذی احداقه ... ترنو فیفهم ما تقول خزامها
والورد یحکی وجنة محمرة ... الخجل من فرط الحیاء لثامها
وشقائق النعمان فی وجناته ... خالات مسك خالها رقامها

وبعد از اکمال تشبیب شروع بمدح حافظ السلفی کرده

یا صاح قم لسعادة قد اقبلت ... وتنبهت بعد الكری نوامها
واجمع خواطرنا لنجلی فكرنا ... لما تجرد للقریض حسامها
مدح الامام علی الانام فریضة ... فخر الائمة شیخها وهمامها
الحافظ الحبر الذی شهدت له ... ارض العراق بفضله وشآمها

و آخر قصیده را طوری خوب گفته که لطف
لطافت و رشاقت اوایل آن را فراموش نمی‌باید شد و دختر حسین بن اویس از نجبای
ترکان و زنی بدیع الجمال بوده و با عم خود احمد بن اویس بمصر آمد ملک ظاهر برقوق از ملوک چرکسهٔ مصر
او را تزویج کرد و بعدها طلاق داد عمزاده او شاه ولد ابن شاهزاده بن اویس او را بزنی بگرفت
چون ببغداد بازگشتند عم او احمد درگذشت و شاه ولد شوهر مشار الیها بتخت پادشاهی نشست
اما او شوهر خود را نابود نمود و خود بسلطنت پرداخت بعد از آن محمد شاه پسر قرا یوسف باو حمله کرد
یکسال بغداد را در بند محاصره داشتند و از راه دجله خود را بواسطه رسانید و شستر را متصرف
شد اما اهالی او را با محمود بن شاه ولد پسر شوهر او بمسند حکمرانی متمکن کردند و محمود را نیز هلاک ساختند

درسال هشتصد و نوزده هجری خود مستقلاً حکمران شد در بصره با اعراب حرب کرده جزیره و خط بتصرف مشارالیها درآمد و بنام او خطبه خواندند و سکه زدند آخرالامر در سال هشتصد و بیست و دو درگذشت در انباء ابن حجر ذکر شد و شده است **توتی اتون** زوجه ملا بقائی که مصاحب میر نظام الدین علی شیر بود طبع چالاک و مزاج مبارک داشت با شوهر و زن اکثر مشاعره و با هم طرف

مزاح دست میداد نوبتی ملا این رباعی گفته

کاواک شده چونی از او پشت مرا
بیدار کند بضرب انگشت مرا
هم خوابگی سست رگی کشت مرا
قوت نه چنانکه پا تواند برداشت

و بجای این رباعی در جواهر العجائب این رباعی بنظر آمده

شبها همه پشت سوی من خواب کنی

تا چند زنی طعنه بانگشت مرا

یاران ستم پیره زنی کشت مرا
گر پشت بسوی او دمی خواب کنم

توتی نیز در جواب رباعی را نوشت

روزی نبود از و بجز پشت مرا
بهتر بود از پشت دو صد مشت مرا
ملا همه ناز و غمزه است کشت مرا
بگذار که دل گرفت از پشت مرا

توتی تخلص زنی از مخدرات ایران است در حسن صورت و شیرین زبانی و خوش طبعی و لطیفه گوئی بدرجه کمال بوده نقل کرده اند که شوهر توتی با امردی بسر میبرد و از زن ملتفت نمیشد توتی ازین ادای نامعقول بجان آمد و این رباعی را بمناسبت انشا نمود

آن شوخ که هست حسن عالم گیرش
ای خواجه بیا تا من و تو صلح کنیم

یارب چه شود شبی بخوابم زیرش
تو با کونش بساز و من با کیرش

مرد بدیدن این دو بیت متنبه شد و امرد را وداع کرد و توبه نصوحا از فعل بد نمود و پیش توتی و بادی انس گرفت و در آفتاب عالمتاب اختر بنظر آمده که نصوحا شخصی بود در شیراز ریش و بروت نداشت و پیوسته رخت زنان پوشیده در حمامی که مخصوص برای غسل زنان بود می رفت و خدمت مشت مالی میکرد و در اشغال از قصص و حکایات شهوت انگیز و عشوه های دلربا و غمزه های ملاخیز و حرکات دیگر زنان را مست میکرد و بر سر شوق و ذوق میآورد و می آمیخت باین عمل عمری خوشحال بسر برد و کسی نشناخت که مرد است روزی دختر حاکم در آن حمام آمد و نگین قیمتی از انگشتر او جدا شد دختر در حمام را بست و در جستجوی آن نگین برآمد

نصوحا لرزه بر اندامش افتاد پریشان و گریان و بحضور قلب سر بسجده گذاشته گفت خدایا
عزتم نگهدار که رسوا نشوم و من توبه میکنم که باز سیه کاری نخواهم کرد هنوز در سجده بود که نگین را
از جامه زنی بیرون آوردند نصوحا شکر خدا را بجای آورده فرصت یافته از حمام بیرون آمده
بخانه خود رفت و رخت زنان از بر انداخت و لباس مردان پوشید و پیش مجتهد رفت و بحکم توبوا
الی الله توبة نصوحا توبه کرد و از ابرار شد و توبه او در السنه و افواه مشهور گردید تصویر بیگم
مرشدآبادی از میر حسین عظیم آبادی شنیدم که نام او ملقبین خانم بود و شعر اردو میگفت و این بیت

بیت فارسی نیز از افکار اوست	فتنهٔ شهر زالی منت شناخته ام
به بلای منت شناخته ام	خویشش نقل کرد که روزی تصویر پسر شیر خوار

خود بر دوش گرفته در صحن خانه استاده بود میر شفقی شوهر وی که مرد شاعر بود این مصراع برخواند

دیدم بدوش ابنه طفلی پری نژادی	تصویر بالبدیهه مصراع دیگر را گفت
چون مصرعی که باشد پیوند مستزادی	

حرف الثاء

ثبیته بنت یعار زوجهٔ ابوحذیفه است و ابوحذیفه از اکابر قریش و پسر عتبة بن ربیعه
و برادر هند بنت عتبه است ابوحذیفه بشرف اسلام و ایمان مشرف شده و در عداد صحابه معدود
گردیده بارض حبشه مهاجرت کرده و از انجا بمدینه منوره مراجعت نمود و در تمام غزوات ملازمت
خدمت حضرت رسول صلعم را داشت تا در یوم الیمامه شهید شد در جنگ بدر که کفار مبارزی
طلبیدند و اصحاب نبوی را بجنگ تن بتن دعوت میکردند رسول اکرم صلعم او را از رفتن بمیدان
منع فرمودند و هند خواهر ابوحذیفه در آن غزوه حاضر و با کفار همراه بود و در کفر و الحاد خود اصرار
مینمود و بنا بر حمیت جاهلیت این دو بیت را در حق برادر خود انشاد کرده گفت

فاشکرت ابا ربّاک من صغر	حتی شببت شبابا غیر محجون
الاحول الاثعل المشؤم طائره	ابوحذیفة شرّ الناس فی الدین

اما ثبیته زوجهٔ ابوحذیفه صحابیه ایست مشهوره و مانند شوهر خود دارای فضل و درایت بوده است
و ثبیته بنت الربیع و ثبیته بنت سلیط و ثبیته بنت الضحاک و ثبیته بنت النعمان نیز چهار زن صحابیه بوده
اند و ثبیته بنت حنظلة الاسلمیه یکی از نساء تابعیه است ثوبیه جاریهٔ ابولهب عم حضرت

رسول صلعم بوده و مژدهٔ ولادت سید انام را بابو لهب او داده و ابو لهب او را آزاد کرد و اوّل زنی که بشرف دایه‌گی آن بزرگوار نایل شد ثوبیه بود بعد حلیمه را این شرافت نصیب شد ثوبیه وقتی که حضرت نبوی را شیر میداد پسری شیرخواره داشت مسروح نام و چون ابو سلمة بن عبد الله بن جحش را نیز شیر داده این دو برادر رضاعی حضرت مقدس نبوی گشته اند و بعقیده بعضی اینست که سید عالمیان ابتدا الحصه از پستان آمنه شیر خورده اند بهر حال ثوبیه حمزهٔ سید الشهدا را نیز شیر داده است ماثور است که چون ابو لهب بحضرت رسول صلعم ایمان نیاورده درگذشت او را برادرش حضرت عبّاس بخواب دید از او پرسید که در چه حالی گفت در نار جحیم و عذاب الیم همینقدر در شب دوشنبه رسول اکرم بجهة اینکه ثوبیه را بمژدهٔ تولد آنحضرت آزاد کردم از عذاب آسوده ام خلاصه در اسلام ثوبیه اختلاف کرده اند ما تحض دایه‌گی حضرت رسالت پناهی در اینجا ذکر از و نمودیم

ثرّیا) معشوقهٔ عمر بن ابی ربیعه المخزومی از متقدمین شعرای اسلام و دختر عبد الله بن الحرث بن امیة الاصغر است و از جمله اشعاری را گفته که عمر بن ابی ربیعه در حق او گفته در وقتی بوده است که سهیل بن عبد العزیز بن مروان مشار الیها را تزویج نموده و آن قصیده ایست طولانی که ابتدایش اینست

ایّها الطارق الّذی قد عنانی	بعد ما نام سامر الرّکبان
زار من نازح بغیر دلیل	یتخطّی الی حتّی اتانی

و در این قصیده می گوید شعر

ایّها المنکح الثرّیا سهیلا	عمرك الله کیف یلتقیان
هی شامیّة اذا ما استقلّت	وسهیل اذا استقلّ یمانی

و لطف این اشعار پوشیده نیست نیز کلام او افتراق ثریا و تزویج او بسهیل عمر بن ابی ربیعه گفته

من رسولی الی الثرّیا فانّی	ضاقنی الهمّ و اعترتنی الهموم
یعلم الله انّنی مستهام	بهواکم و انّنی مرحوم

نیز اشعار ذیل را عمر بر روی کاغذ قوهی نوشته و انرا با فرین و مطیّب ساخته برای ثریا فرستاده

کتبت الیك من بلدی	کتاب مولّه کمد
کئیب واکف العینین بالحسرات منفرد	یؤرّقه لهیب الشّوق بین النّحر و الکبد

[illegible]

چون ثریا این ابیات را بدید و برخواند بشد

کریست و برسبیل تمثل این شعر بزبان اورد

ومن هو ان لم یحفظ الله ضایع

اتانی کتاب لم یر النّاس مثله

وقرطاسه قوهیّة ورباطه

وفی صدره منّی الیك تحیّة

وعنوانه من مستهام فؤاده

بنفسی من لا یستقل بنفسه

بعد از ان این ابیات انظم کرده نزد عمر بن ابی ربیعه فرستاد

امدّ بکافور ومسك وعنبر

بعقد من الیاقوت صاف وجوهر

لقد طال تهیامی بکم وتذکری

الی هائم صبّ من الحزن مسعر

عبد الرحمن السهیلی که شارح سیرهٔ ابن هشام است گوید ثریا نوادهٔ قتیله بنت النضر میباشد و قتیله زوجه حارث بن امیه جد ثریا است یعنی ثریا دختر پسر او بوده و بعضی قتیله را خواهر نضر دانسته اند ولی سهیلی گوید صحیح آنست که دختر اوست

(حرف الجیم)

جان فدا قادین لفظ قادین بنظر میاید که تصحیف خاتون باشد بهر حال این زن در حرم مراد خان ثالث سلطان عثمانی اعتبار و اقتداری بکمال داشته و در معضلات امور دخالت مینموده و بوساطت او پیشرفت کارهای خطیر میشده بعد از سلطان مراد خان نیز همان نفوذ و قدرت مانده از قرار مذکور منشأ آثار خیره گردیده از جمله در اسلامبول مسجدی جامع و سقاخانه ساخته بهترین صفات او اینکه اعانت ظالم را نهایت تشنیع میشمرده و برادر او ابراهیم پاشا چون از طریق انصاف عدول کرده ظلم و اعتساف را بدرجهٔ کمال رسانید جان فدا قادین مهر خواهری را برکنار نهاده در حبس و قتل او ساعی گشت **جرباء بنت قسامه** مادر زن حضرت امام حسن ع و مادر ام اسحق بنت طلحه بوده و حسن و جمالی بکمال داشته و زنهای خوش سیما از او احتراز میکرده چه با وجود او انها را نمایش و بهائی نمیماند بنا بر این او را جرباء میگفتند و جرباء آن کسی است که بناخوشی جرب مبتلا باشد و مردم از چنین شخصی کناره میجویند که از آن مرض مسری ایمن باشند و بنت قسامه را محض دوری جستن زنان از و جرباء گفته اند و آسمان را هم بنظر بکواکب جرباء میگویند ظاهرا عقیل بن علفة المری نیز دختر ماه پیکری باین اسم داشته است **جعده** دو نفر صحابیه که هر دو از انصار و از اهالی مدینه منوره بوده جعده نام داشته اند و جعده زوجه حضرت امام حسن ع که آنحضرت را باغوای معاویه با یزید مسموم ساخت که بوصال یکی از آن پدر و پسر

رسد و نرسید از موضوع ما و ما نحن فیه خارج است **جانان بیگم** از زنهای مملکت هندوستان
و پدرش عبد الرحیم خان بن بیرامخان ملقب بخان خانان بوده خود از علم و فضل بهره وافی داشته
و تفسیری بر قرآن کریم نگاشته جهانگیر پادشاه از سلاطین هند صیت حسن صوری و فضایل معنوی او را
شنیده بخواستگاری او فرستاد او دندانهای خود را کنده و گیسوان خود را بریده در جعبه گذاشته
نزد پادشاه فرستاد پادشاه این حرکت را دلیل عفت او دانسته تحسین کرد مشار الیها سال هزار و
هفتاد در گذشت این شعر از وست

عاشق ز خلق عشق تو پنهان چسان کند
پیداست از دو چشم ترش خون گریستن

الجلیلة السلطانیة دختر ملک عادل
ابی بکر بن ایوب ایوبی و محدثه بوده است مونسه نام که بواسطه جلالت قدر و فضل و علم خود این
لقب یافته است **جمال النساء** ام الخیر البغدادیه است که پیش ذکری از ان نمودیم مشار الیها
مقارن سال ششصد و هجری زنده بوده و چون فضل و علم او را اسباب مفاخرت طایفه نسوان
دانسته اند او را جمال النساء گفته محدث بن عساکر و فاطمه بنت سلیمان و قاضی ابی الحجی و قاضی
تقی الدین سلیمان و ابی بکر بن عبد الله الدائم و ابن سعده و ابن شحنه از مشار الیها اجازه گرفته اند
جمیله دختر ناصر الدوله از ملوک بنی حمدان بوده بجود و سخا او را ستوده اند از جمله نوشته
اند اینزن در سال سیصد و شصت و شش هجری بزیارت مکه معظمه زادها الله شرفا و تعظیما رفته و
خیرات بسیار از و بظهور رسید از جمله تمام حاج را شربت داد و در خانه مکه ده هزار دینار بذل کرد
و سیصد غلام و دویست کنیز آزاد نمود و پانصد راس راحله به پیادگان حاج بخشید مختصر در آن
سفر جمیله چندان بعطا و اعطا پرداخت که مردم سفر حج ام جعفر زبیده و مواهب و خیرات او را فراموش
کردند و عام جمیله معروف شد و هر سال که خیر و برکت زیاد عاید مردم میگردید آن سال را عام
جمیله میگفتند دوازده نفر زن صحابیه مسماة باین اسم بوده که از انجمله است جمیله بنت ثابت
که بام عاصم معروف و پیش ذکری از و شده است و جمیله بنت عبد الله زوجه ابن ابی ثابت
ابن قیس بن شماس است که اول صیغه طلاق خلعی در باب او جاری شده چنانکه در کشاف در
سوره مبارکه بقره مسطور است **جمیله اصفهانی** زنی خوب صورت و خوش طبع و شیرین زبان
بوده در اصفهان نشو و نما و در هندوستان سیاحت نموده است این شعر از وست

جز خار غم نرست ز گلزار بخت ما | افتم خلید در جگر لخت لخت ما

جنان محبوبهٔ ابونواس شاعر و جاریهٔ صاحب حسن و جمال و فضل و کمال و منسوب بخانوادهٔ عبد الوهاب ثقفی محدث که در بصره مشهور بوده‌اند بوده و اخبار و اشعار ابونواس را روایت نموده ابونواس با و مفتون شده و اشعار زیاد برای او گفته سالی جنان بحج رفته و ابونواس نیز به امید وصال او عزم بیت الله کرده و در همان وقت این ابیات مسطور ذیل را بنظم آورده

الم تر انني افنيت عمري	بمطلبها ومطلبها عسير
فلما لم اجد سببا اليها	يقربني واعيتني الامور
حججت وقلت قد حجت جنان	فيجمعني واياها المسير

و ابونواس ورا لطیف قطعه در تلبیه نظم کرده که نقادان با بصیرت تمجید نموده‌اند حسب المناسبه آن

قطعه درین محل مسطور می‌شود

لبيك قد لبيت لك	الهنا ما اعدلك	مليك كل من ملك
والليل لما ان حلك	لبيك ان الحمد لك	والملك لا شريك لك
ما خاب عبد املك	والسابحات في الفلك	على مجاري المنسلك
كل نبي وملك	انت له حيث سلك	لولاك يا رب هلك
يا مخطئا ما اغفلك	وكل من اهل لك	سبح اولبي فلك
لبيك ان الملك لك	عجل وبادر اجلك	واختم بخير عملك
	والحمد والنعمة لك	والعز لا شريك لك

چنین معلوم میشود که ابونواس از جنس نسوان فقط بجنان مایل و مفتون گردیده جوده بای زوجهٔ جهانگیر شاه پادشاه هندوستان دختر راجه اودی سنگه والی جودپور بوده در لطیفه کولی و حاضر جوابی مشهور گردیده است و در حرف حاء در ترجمهٔ حال حیات النساء بیگم ذکری از حاضر جوابی این زن خواهد شد جوهره دختر هبة الله بن الحسن بن علی بن الحسن ابن الدوامی البغدادی است که در ذیل عنوان بنت الدوامی ذکری از و کرده ایم این زن در بغداد متولد شده و از خانوادهٔ معتبره دارای علم و ادب بوده و زنان را وعظ و نصیحت نموده نزد شیخ ابو النجیب و ابو الوقت تحصیل و استماع حدیث کرده عبد الرحیم ابن ابو النجیب او را بزنی گرفت و سیده بنت عبد الرحیم از و

بوجود آمد در سال ششصد و چهار هجری یکشب درحالی که مصمم وضو ساختن و ادای نماز بود ارتحال نمود و جوهره جاریه ست نفیسه است و جوهر اسم جاریه ایست از مهدی عباسی که بوی او تحکم و تسلطی داشته است جویریه چنانکه درعنوان امهات المؤمنین اشاره نمودیم جویریه از زوجات طاهرات حضرت فخر کاینات و دختر حارث بن ابی ضرار رئیس عشیرهٔ بنو المصطلق و از قبیله خزاعه میباشد درغزوهٔ بنی المصطلق اینزن را مسلمانان اسیر گرفتند و حصهٔ ثابت ابن قیس صحابی شد و با مالک خود قرار داد مبلغی معین کار سازی کند و از قید رقیت خلاص شود و محض استعانه بحضور حضرت رسالت پناهی آمده عرض کرد یا رسول الله انا جویریة بنت الحارث سید قومه وقد اصابنی من البلاء مالم یخف علیک وقد کاتبت علی نفسی فاعنی علی کتابتی رسول اکرم و مظهر کل رحمت و کرم تمام مبلغ معهود را دادند و مشار الیها را بشرف ازدواج خود ارزانی فرمودند اصحاب که این بدیدند از قوم و قبیله جویریه هرکه را در تحت تملک داشتند محض احترام قرابتی که با پیغمبر حاصل نموده بود ازاد کردند عایشه گوید هیچ زنی را ندیدم که نسبت بقوم و قبیله خود بدرجهٔ جویریه خیر باشد در مرات محیی الدین مذکور است که اینزن هفت حدیث شریف از سید انام روایت کرده است دو نفر صحابیه نیز مسماة باین اسم بوده ویکی ازان دو نفر دختر ابو جهل و زوجه عتاب بن اسید است که پس از فتح مکه بشرف اسلام مشرف گردید جهان خانم طیب الله مضجعها مهین بانوی کریم الاصل معظم و بهین خاتون عظیم الشان مفخم صدف گوهر انور شهریاری سپهر فروزندهٔ مهر کرامت و کامکاری شرف جهان و زیب زمان و زین زنان مادر فرخنده سیر اعلیحضرت شاهنشاه تاجدار و ولینعمت همایون ما ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه ملکه بود که همانا انجمن تدبیری بشار و مشیر و معین و ظهیر صیانت مینمود و با صالت رای و متانت فکر و حصافت عقل هیران بر شوکت دولت و قوت سلطنت مبلغی می افزود بیت

بنان و کلکش اندر قلم و تحریر — دبیر بود نه منشی نه پس چه سلطان بود
سطور خامهٔ او بریاض صفحهٔ عدل — بخط ریحان منشور حکم و فرمان بود

فی الحقیقه صفحات خطاطان مفخمهٔ معظمه طاب ثراها که هریک محض بذل عطیه و عطای وظیفه و اعانت ملهوفین و تامین خائفین و حمایت ضعفا و رعایت رعایا نگاشته شده

۱۰/ قطعه

قطعاتی است که دارندگان شطری و سطری از آن را از عقد مروارید گرامی تر دارند و وسیلهٔ افتخار دودمان
خود میشمارند و همین کمالات و بنان و تقریر و بیان و رای صائب و هوش ثاقب بود که پس از ار
تحال شهریار مبرور ماضی محمد شاه غازی انار الله برهانه تفریق کلمه را از میان بزرگان و ارکان دولت
ایران برداشت و بحکام ولایات و ایالات ممالک محروسه ارقام و احکام نگاشت و اعمال
و عمال اقطار را در تحت نظم و انتظام گذاشت تا موکب منصور اعلیحضرت شاه صاحبقران از دار السلطنه
تبریز بدار الخلافه طهران شرف ورود ارزانی فرمود و تخت کیان را بجلوس میمنت مانوس مزین نمود
و تفصیل این اجمال که محتوی بر تسهیل هزار اشکال است تاریخی مبسوط است که مورخین این دولت
ابد آیت نگاشته اند و برای طالبین خبر و حافظین سیر گذاشته و اگر ما بخواهیم بتکرار و شرح آن گرائیم
باید کتابی جداگانه تالیف نمائیم و آن از تناسب وضع این دفتر خارج گردد و مثنوی هفتاد من
کاغذ شود پس همینقدر گوئیم این ملکهٔ معظمهٔ ایران که روانش در غرقاب جنان مبتهج و شادان باد دختر
زادهٔ خاقان خلد آشیان فتحعلیشاه فرزند امیر کبیر محمد قاسم خان بن سلیمان خان اعتضاد الدوله قوانلوی
قاجار و والدهٔ ماجدهٔ او خواهر ابطنی حسینعلی میرزای فرمانفرما و حسنعلی میرزای شجاع السلطنه است

در سال یکهزار و دویست و پنجاه هجری با	محمد شه آن شاه درویش دوست
که شاهی مباهی بکردار اوست	مزیت مزاوجت حاصل نمود و در مهام

ملکی بامر اعلی بر نفوذ امر دولت افزود و در هر مورد و موقع کمال کفایت و وفور درایت خود
را ظاهر فرمود و در سال هزار و دویست و چهل و هفت در ششم ماه صفر المظفر وجود مسعود همایون
اعلیحضرت خسرو صاحبقران ناصر الدین شاه دام ملکه از بطن طاهر او باطن و ظاهر جهان را آرایش
داد و در تمام عصر شهریار مبرور و دیگر قسمت از عهد معدلت مهد خسرو منصور ان معظمه ملکی را به
مهربانی مادر بلکه خلقی را بکفالت پدر بود و از صنایع عالیه در خط و نقاشی مهارتی بکمال داشت
و تفنن را گاهی گل دوزی میکرد که ارباب خبرت و سلیقه را بحیرت میآورد افسوس که در سال
هزار و دویست و نود هجری روز دوشنبه ششم ماه ربیع الثانی در آنوقت که موکب مسعود خسرو آفاق
در اقلیم اروپا خاطر بیضا مظاهر همایونی را بکشف دقایق مشغول بسیاحت ملکهٔ معظمه روح الله
روحها لوای عزیمت بهشت افراخت طایر روحش در خلد برین سدره نشین شد اگر فقد علیحضرت

شاهنشاه جمجاه که دوام عمر همایونش اسباب رفاه است مایهٔ تسلیت بود که روی انبوه بخاک سیاه
می نشستند آتا وزیر مرحومه ستر کبری و مهد علیا نور الله مضجعها مرحوم شاهزاده معظم علیقلی میرزا ابن
خاقان المغفور فتحعلی شاه الملقب باعتضاد السلطنه بود که علم و فضل و فهم و عقل و تبحر و بصیرت و بزرگ
منشی و خبرت او آفاق را گرفته و صیت آن با حد نتاج و اقطاع رفته است و از خصایص معظمه
مرحومه رضوان الله علیها آنکه عقلی عامل و ذوقی سلیم و طبعی موزون و استعدادی جامع
و حذقی مفرط داشت و بر دانشمندان و کارآگاهان مملکت وقعی کامل میگذاشت طبقات
مردم را حسب المراتب شناسا بود و در عواقب کلیهٔ امور بینا مآثر خیریه اش زیاده از آنکه بشمار
آید و هوشمند عدادان را تعداد نماید نثرها نوشته که بلآلی منثور ماند و نظمها که چو ریحانی قلائد
بر نحور شاند از آن جمله است بیت

از مرد و زن آنکه هوشمند است | اندر همه حال سربلند است
بیدانشش اگر زن است اگر مرد | باشد به مثل چو خار بی ورد

مضجع پاک ملکه معظمه ستر کبری مهد علیا جنان
خانم روضهٔ مقدسهٔ معصومهٔ قم و زاویهٔ منورهٔ بقعهٔ امام هفتم سیناست آن تربت ریحان نکهت
همیاره رحمت سیراب باد بنبی الرحمة و آله الامجاد جهان آرا بیگم دختر شاه جهان
از سلاطین هندوستان و از بطن ارجمند بانو بیگم ملقب بممتاز محل که ترجمهٔ حال آن نگاشته شود بوجود آمده
و جمیله بوده با طبع موزون و با دب و شعرا زیاده بذل و بخشش مینمود مقبرهٔ او در شهر دهلی در بقعهٔ شاه
نظام الدین اولیا معروف به زرزری بخش رحمة الله علیه و وفات او در هزار و نود و دو هجری و بر روی
لوح مزار او این شعر که از افکار خود مشار الیها نگاشته شده

بغیر سبزه نپوشد کسی مزار مرا | که قبرپوش غریبان همین گیاه بس است

جهان خاتون شاعرهٔ بوده است
شیرازیه و مالدار معاصر عبید زاکانی شعرا و ظرفا غالبا در مجلس او حاضر میشده و بکمال احترام را باو
می نموده اند این شعر رشیق از اوست

مصوری است که صورت ز آب بسازد | ز ذره ذرهٔ خاک آفتاب میسازد

جهان اسم یکی از زوجات شاه اسمعیل
اول پادشاه صفوی بوده و در نظم شعر دستی داشته اما از نتایج افکار او چیزی بدست نیست مگر
یک بیت که باو نسبت داده اند در حرف حاء در ترجمهٔ حال حیات بیاید جهانی شاعرهٔ دهلویه

یکی از امراء بود و این بیت از اوست

قد رعنای وی و سرو چمن هر دو یکی است | گل باغ و رخ آن غنچه دهن هر دو یکی است

حرف الحاء

حاجی قادین دختر اسکندر پاشا از وزرای مرحوم سلطان بایزید خان و مسماة بحاجی مهر شاه خانم است صاحب حدیقة الجوامع گوید در نزدیکی قبر قوجه مصطفی پاشا جامع و تکیه و در صماتیه محله دارد ملا محمد ذهنی افندی مصنف کتاب مشاهیر النساء این گفته را ذکر کرده مینویسد از دویست سال قبل آبا و اجداد ما در محله حاجی قادین ساکن بوده اند و هم اکنون ما در همان محله متمکن هستیم و میدانیم که حاجی قادین مشار الیها در انجا جز حمام چیزی نداشته و جامع شریف از مرحوم خضر بک چلبی ابن قاضی العلم است که یکوقتی قاضی اول اسلامبول بوده و محله را نیز باسم او منسوب داشته بودند حاجی قادین در عقب جامع خضر بک دو حمام بنا نمود و جامع شریف و محله باسم او منسوب شد قبر حاجی قادین در نزدیکی قبر قوجه مصطفی پاشا در جوار جامع واقع و مقبرهٔ خضر بک قریب بدین [illegible] در حول بوستان قره کزیبا شد

حبی زنی مدنیه است که مکرر شوهر کرده و بعشق معروف شده در حق او گفته اند اشبق من حبی صاحب مجمع الامثال در شرح همین مثل گوید در وقتی که مروان بن حکم والی مدینه منوره بود پسر حبی که سی چهل سال داشت بمروان عرض و شکایت کرد که مادرم بجوانی ابن ام کلاب نام شوهر کرده مروان مشار الیها را احضار و استفسار نمود آن زن در کمال بیشرمی بعضی سخنان به پسر خود گفت که بر فرط شبق او دلالت داشت لهذا این صفت ضرب المثل شد و گفتند اشبق من حبی و بدیت الحشرم العذری

ولا وجد حبی بابن ام کلاب | فما وجدت وجدی بها ام واحد
کما انبعثت من قوة و شباب | وانه طویل الساعدین عنطنطا

بهر دو بیت ثانی از اینده و بیت بعضی الفاظ حبی را که در حضور مروان گفته و شوهر خود ابن ام کلاب را وصف کرده ایراد و استعمال نموده و عبارت حبی اینست یا بوذعة الحمار اما رأیت ذلك الشاب المقدود العنطنط والله لیصرعن امك بین الباب والطاق فلیشفین غلیلها ولتخرجن نفسها دونه ولوددت انه ضبث وانی ضبثه وقد وجدنا خلاً رهای مدینه حبی را خواهنا میدند یعنی او را بمنزله ام البشر سیدة النساء چه بانها اقسام مواقعه را باسم شبق و غربله و تخیز و هرنیا آموخت

و این حبی غیر از حبی دختر اسود است که از طایفه بنی نجبر بن عثود بوده حبابه مغنیه بوده است مشهوره و او و سلامه که
نیز مغنیه ایست معروف بقینتی یزید هستند چه یزید بن عبدالملک اموی باین هر دو عشق داشته
وطوری اظهار اینها و کنیزک او را مقهور نموده بود که گویا انها مالکند و یزید مملوک است و در حق بعضی
مغنیه‌ها که در موسیقی مهارت کامل داشتند گفته اند احسن من قینتی یزید خلاصه حبابه جاریه بوده است
مدینه از شخصی معروف بابن رمانه یا ابن مینا و او را عالیه میگفته اند و مالک او نهایت سعی در تربیت
او نموده چنانکه از مهره موسیقی دانان انعصر که ابن سریج و ابن محرز و مالک و معبد و جمیله و عزة المیلا
بودند حبابه تعلیم گرفته و پس از انکه بدرجه کمال رسید بیزید فروخته شد و مسماة بحبابه گردید در اغانی مسطور
است که یزید مزبور در خلافت برادر خود سلیمان بن عبدالملک بکابین بیست هزار دینار سعده بنت
عبدالله بن عمرو بن عثمان را بزنی گرفته و بهمینقدر نیز مهریه داده ربیحه بنت محمد بن علی بن عبدالله بن جعفر را
در حباله نکاح خود در آورد و بعد از ان عالیه را بچهار هزار دینار خرید سلیمان چون این اسراف و تبذیر او
بدید در عتاب او گفت من مایملک یزید را خواهم سپرد که نتواند در ان دخلی کند و دیگر با و مدخله
نخواهم داد یزید این حرف را بشنید و بترسید و عالیه را بصاحبش رد کرد اما همیشه در خیال او بود تا نوبت
خلافت باو رسید زوجه او سعده و سیده دانست که یزید در هر حال عالیه را خواهد خواست محض استمالت مشارالیها
را خریده بیزید تقدیم نمود و یزید نهایت ممنون شد و او را مسماة بحبابه ساخت و اندک اندک میل او
بحبابه رو بازدیاد نهاد و شب و روز با او بشرب خمر مشغول گشت و جز تعیش و صحبت با او بکاری نمی
پرداخت و امر خلافت مهمل مانده بود گویند بعضی اوقات یزید بنغمات حبابه دستهای خود را
بهم میزد و میگفت پرواز میکنم پرواز میکنم روزی هنگام ادای اینعبارت حبابه گفت خلافت را
بکه وا میگذاری یزید گفت بتو وا میگذارم جار الله زمخشری از نصایح الکبار خود در شرح مقامه
زهریه نقل کرده گوید روزی یزید بن عبدالملک گفت میگویند دنیا برای مردم هیچ وقت بی کدورتی
نیست من امروز کاری خواهم کرد که اسباب تکذیب این حرف باشد انگاه در باغی باصفا بزم
عیشی ترتیب داد و خواص ندمای خود را بخواند و بعشرت نشست و بآواز حبابه اهتزازی حاصل
کرده میگفت پرواز میکنم پرواز میکنم گرم عیش و شادی بود که دانه اناری گلوی حبابه را گرفت
و انچه کردند بیرون نیامده و در ساعت ان مغنیه جان بداد و روح یزید گوئی پرواز کرده خرمی

او مبتدل بغمی شدید شد و تقدیر الهی نگذاشت روزی بی کدورت بمسرت بسر برد و بعد از هفت روز که با همی جانکاه و جگرسوز زندگانی می نمود راه آنجهان پیمود و زمخشری که در مقامات زهدیه میگوید اذکر

المرفانی ومامنی به من خطر علی راسه مصبوبحین نضت بحبة الوتیان

حبابه

اشاره بهمین واقعه میباشد و مقصود از مروانی همین یزید است صاحب صحایف الاخبار گوید یزید سه روز نعش حبابه را دفن نکرد و در آن سه روز نه سخن گفت نه بطعام و شراب رغبت نمود ابن اثیر در کامل و فیروزآبادی در قاموس حبابه را بتخفیف با ضبط کرده و در اوقیانوس بتشدید با مضبوط است حبابه محدثه ایست با فضل و علم که ابو سلمه التبوزکی شاگرد او بوده است و حبابه الوالبیه و ام حبابه از تابعیات هستند و از حبابه والبیه علماء اثنی عشریه معجزاتی در حق ائمه اطهار بشرح بسوط نقل می کنند حبیبه دختر عبد العزی العوراء بوده و طبعی قادر داشته و در دیوان حماسه

درباب مدایح پنج شعر از او ثبت کرده و آن ابیات این است

فکسامنا سمها النجیع الاسود
بجنوب مکة هدیهن مقلد
ابدا ولکنی ابین وانشد
نفض الوعاء وکل زاد ینفد
لاتخرقنه فارة او جد جد

الی الفتی بن تلکاه ناقتی
انی ورب الراقصات الی منی
اولی علی هلك الطعام الیة
وصی بها جدی وعلمنی ابی
فاحفظ حمیتك لاابالك واحتر

حبیبه بنت عبد الرحمن دختر زین الدین عبد الرحمن ابن الامام جمال الدین ابی بکر محمد بن ابراهیم بن احمد بن عبد الرحمن بن اسمعیل بن المنصور المقدسی محدثه بوده است مشهور به ام عبد الرحمن حبیبه و در اسناد حدیث و نقد ادر وات ان یدی طولی و حافظه غریب داشته از محدثین شیخ تقی الدین عبد الرحمن بن ابی الفهم البلدانی و خطیب مردا استاد او بوده اند و علوم دیگر را از ابراهیم بن خلیل فرا گرفته سبط حافظ سلفی محدث معروف اسکندریه و ابراهیم بن ابی بکر الزعبی و فضل الله بن عبد الرزاق و غیرهما از محدثین بغداد باو اجازت داده و عموماً ایشان را بعفت و صلاح ستوده اند وفات حبیبه بنت عبد الرحمن در ماه شعبان سال هفتصد و سی و سه هجری اتفاق افتاده و صلاح الدین صفدی در سنه هفتصد و بیست و هشت از مشار الیها اجازت گرفته و در کتاب عنوان النصر که در احوال مشاهیر عصر خود نوشته ذکری از او نموده

جمیله خانم شاعره ایست دارد بیات ماهر پدرش علی پاشا اهل هرسک میباشد محمد ذهنی
افندی صاحب کتاب مشاهیر النساء گوید من و اینزن هردو در سال هزار و دویست و شصت و
دو متولد شده ایم و مشار الیها اکنون در اسلامبول در تحت مزاوجت محمد افندی کاتب است

وغزل مسطور در ذیل ازو میباشد
بتر ای قاشی یای ارتق تیر دیده مژگانک
بینه نو یاره لر اچدی درونه تیغ هجرانک
وصالکدن بزی دور ایلدک وار اولسون احسانک
سنی سیدن دیشلردی ازلدن بو قدر امانک
امید ایتمز اسیر درد اولانلر غیری درمانک
اوبرا دختر خواجه حاجی دانسته اند طبع خود اشعار ازو
که پیچیز و ذکر کل نجاک یکسان است
صبیح المنظر خوش طبعی بوده این بیت ازوست
ورنه مجنون تو رسواتر ازین میبایست

جگر دو تیغ غمزک زخمی وارکن اتمه پیکانک
نگاه مستکه جانا که شایان گوردک اغیاری
او غافل بیخبر نادان عدوبه همدم و همنشین
امید مرحمت قلمق عبث در سندن ایکافر
حبیبه بیدوا دردن خلاص اولمقده مشکلده
حجابی دختر بلالی از اهالی استرآباد بوده و بعضی
هران بخوارهم ای باغبان گلشن خویش
حجابی از نسوان گلپایگان و شاعره
حفظ ناموس تو شد مانع رسوائی من
حجناء دختر نصیب است و در نظم اشعار

مانند پدرش دستی داشته و این هردو از شعرای عهد عباسیین میباشند نصیب در اصل عبد بوده
و در بیابه نشو و نما نموده بعدها او را بمهدی عباسی فروختند و مهدی چون اشعار او را بشنید او را
آزاد و تمجید و مکنی به ابو الحجناء کرد و کنیه در عرب چون مخصوص بطبقه عالی است یعنی اسباب مفاخرت
نصیب گشت و حجناء دخترش را مشهور ساخت وقتی مهدی خلیفه در محلی موسوم بعیسی آباد مشغول التفرج
بود حجناء و پدرش بحضور خلیفه رفته این ابیات را در محاسن آن محل بخواند بیت
رب عیش ولذة ونعیم   وبهاء بمشرف المیدان   بسط الله فیه ابهی بساط
من بهار وزاهر الحوذان   ثم من ناضر من الشب الأخضر یزهی شقایق النعمان
مد الله بالنخاسین حتی   قصرت دون طوله العینان   حففت حافتاه حیث تناهی
بخیام فی العین کالظلمان   زینوا وسطها بطارمه مثل الثریا یحفها القمران
ثم حشو الخیام بیض کامثال المها فی صرائم الکثبان   یتجارین فی غناء شجی

اسعد الله

اسعدانی یا نخلتی حلوان . فبقصر السلام من سلم الله وابقی خلیفة الرحمن
ولدیه الغزلان بل هن ابهی عنده من شوارد الغزلان یا لها منظرا ویوم سرور
شهدت لذّته کلّ حصان خلیفه را بسیار خوش آمد و تحسین کرد و بهر یک از پدر و دختر هزار درهم
عطا نمود پس از زمانی حجنا بحضور عباسه بنت المهدی رفت و اشعار ذیل را در شکایت از قحط و غلاء و تنگی بخواند

اتینا لک یا عباسة الخیر لحمی — وقد عجفت امّ الهاری وکلّت
وما ترکت منا السنون بقیة — سوی رمّة منا من الجهد رمّت
فقال لنا من ینصح الرّای نفسه — وقد ولّت الاموال عنا فقلّت
علیك ابنة المهدی عوذی ببابها — فانّ محلّ الخیر فی حیث حلّت

عباسه یکدست لباس و بعضی عطریات با سه هزار درهم باو داد حجنا بادای تشکر این ابیات بنظم آورد

من ضرب تسع وتسعین محککه — مثل المصابیح فی الظلمات تأتلق
اما الحسود فقد امسی تغیّظه — غمّا وکاد برجع الرّیق یختنق
وذو الصّداقة مسرور لنا فرح — بادی البشارة ضاح وجهه شرق

حذام عربیه است از عشیره عنزه دارای رای صائب و گفتار متین و در حق او گفته شده

اذا قالت حذام فصدّقوها — فانّ القول ما قالت حذام

و این شعر بدرجه اشتهار رسیده و ضرب المثل گردیده است ابو الفضل میدانی گوید این شعر را
لجیم شوهر حذام در وقتی که ما بین حذام و صفیه که آن نیز زن دیگر لجیم بوده نزاعی واقع میشده می
خوانده و مقصود او این بوده که هرچه حذام گوید صحیح است بعضی بجای فصدّقوها فانصتوها نوشته اند
یعنی فانصتوا لها مثل واذا کالوهم که بمعنی واذا کالوا لهم میباشد و حذام مبنی بر کسر است حرّه
زینب ام المؤید است که از نسوان مائه پنجم و ششم هجری و دارای فضل و علم بوده و او را زینب الشعریه
نیز گفته اند حسانة التمیمیه دختر شاعر مشهور ابو الحسین الاندلسی است که در ادبیات یدی
طولی داشته وقتی پدرش درگذشت او از جهة معاش در مانده ولی کفیل مانند چه هنوز کسی
او را بزنی نگرفته بود لهذا ابیات مسطور در ذیل را بنظم آورده بعرض حکم خلیفه اندلس
رسانید عنایت و مرحمتی باو نمود

انی الیك ابا العاصی موجعة

انّی الیک ابا العاصی موجعة	ابو الحسین سقته واکف الدّیم
قد کنت اربع فی نعماه عاکفة	فالیوم اوی الی نعماک یا حکم
انت الامام الذی انقاد الأنام له	وملکته مقالید النّهی الامم
لا شئ اخشی اذا ما کنت لی کنفا	اوی الیه ولا یعرو لی العدم
لا زلت بالعزّة القعساء مرتدیا	حتّی تذلّ الیک العرب والعجم

حکم مبلغی باو عطا کرد و بوالی بصره که مشار الیها از اهالی آن ناحیه بود حکم نمود که جهاز عروسی او را ترتیب دهد حسن المغنیّة مغنیه ایست مشهوره از اهالی بصره و در شعری که در ذیل مسطور میشود اشاره باوست

وسوف یرونه فی بیت حسن	مقیماً للشراب وللسّماع

حسنه یکی از جواری مهدی عبّاسی است که سمت همخوابگی هم باو داشته و اکثر مورّخین مشار الیها را سبب هلاک مهدی دانسته وگفته اند حسنه قصد کرد یکی از همخوابه های دیگر مهدی را مسموم نماید تا خلیفه خاص او باشد شیر یا کلابی را بزهر آلود و بدختری داد که نزد آن زن برد و باو بخوراند خلیفه بین راه بآن دختر برخورده آن مایه را گرفته قدری از آن آشامید و سم در مزاج او اثر کرده در گذشت حسنه در نوحه فریاد میکرد و میگفت وا امیر المؤمنیناه من میخواستم ترا خاص خود کنم از قضا سبب هلاک تو شدم حفصه از زوجات حضرت رسول صلی الله علیه وآله و دختر خلیفه ثانی است و در ذیل عنوان امّهات المؤمنین این مطلب اشاره شده حفصه ابتدا در سلک ازدواج خنیس ابن حذافة السّهمی الصّحابی بود چون او در گذشت و حفصه بیوه ماند عمر خواست بزنی بابی بکر دهد ابو بکر جوابی در اینباب نداد عمر دلتنگ شده نزد عثمان آمد و باو تکلیف کرد عثمان نیز بجهة آنکه زوجه اش رقیه که دختر یا ربیبه حضرت رسول ص بود تازه وفات نموده گفت من حالا میلی بتأهل ندارم عمر بنهایت متغیّر شده نزد حضرت رسالت پناهی ص آمده وجواب عثمان را بعرض سیّد عالمیان رسانید و از او شکایت کرد حضرت فرمودند حفصه را شخصی بهتر از عثمان خواهد گرفت و عثمان هم بهتر از حفصه زنی تزویج خواهد کرد پس از آن رسول مرسل ورا بزنی گرفتند و دختر یا ربیبه خود ام کلثوم را بعثمان دادند در انوقت ابو بکر بتهنیت عمر آمده گفت ای عمر از من ملول مباش من میدانستم که نبیّ اکرم قصد گرفتن دختر تو دارند وقتی که بمن تکلیف کردی از اینجهة سکوت

کردم که نخواهم سر رسول الله را افشا کنم اگر آن بزرگوار این خیال نداشتند هر آینه من حفصه را
میگرفتم اکثر ارباب سیر تزویج حفصه را بحضرت پیغمبر در سال سیم هجرت نوشته اند و فوت او را در
سنه چهل و یک یا چهل و پنج گویند و حفصه شصت حدیث از حضرت رسول صلعم روایت کرده است

حفصه بنت الحاج الرکونیه اینزن از اهالی غرناطه و در جمال و کمال بیمانند و مثال بوده و در
ادبیات ماهر و طبعش در سرودن اشعار قادر و بنا برین او را شاعرة الاندلس گفته اند و ازین قبیل
معلوم میشاید که از جمیع زنان اندلس که طبع و فضلی داشته اند اینزن برتر است و از اشعار حفصه یک
بیت مسطور در ذیل است که در حضور امیر الموحدین عبد المؤمن بن علی به بدیهه بنظم آورده است

یا سید الناس یا من	یؤمل الناس رفده	امنن علی بطرس
یکون للدهر عده	تخط یمناك فیه	الحمد لله وحده

پوشیده نباشد که سلاطین موحدین در صدر فرامین خود بخط جلی الحمد لله وحده مینوشتند و حفصه دراین
اشعار بعد از ثنای امیر الموحدین درخواست کرده که فرمانی در حق او صادر شود و بعنوان مزبور
وظیفه در حق او برقرار گردد که مادام العمر آسوده باشد و دو بیت ذیل را نیز حفصه یکی از زنهای
صاحب حسن با کرم غرناطه نوشته و با او عشق ورزیده

غضی جفونك عما خطه قلمی
لا تحفلی بردیء الخط والکلم
اغار علیك من عینی رقیبی
ولو انی خبأتك فی عیونی

نیز اینچهار شعر را وقتی یکی از آشنایان خود نوشته

الی ما انتهی ابدًا بمیل
وفرع ذوائبی ظل ظلیل
اذا وافی الیك بی المقیل
اباؤك عن بثینة یا جمیل

یا ربة الحسن بل یا ربة الکرم
تصفحیه بلحظ الود منعمة

این دو بیت را نیز بعضی بحفصه نسبت داده اند

ومنك ومن زمانك والمکان
الی یوم القیامة ما کفانی
ازورك ام تزور فان قلبی
فثغری مورد عذب زلال
وقد امّلت ان تظما وتضحی
فعجل بالجواب فما جمیل

حفصه بنت حمدون نیز شاعره است
اندلسی که در ادبیات دستی داشته حمدون پدرش از اهالی وادی الحجارة بوده خود او از نسا

مشهورهٔ قرن چهارم و بعلم و شعر معروف و دو بیت ذیل در شکایت از ملازمان خویش گفته

یا رب انی من عبیدک علی	جمر الغضا ما فیهم من نجیب
اما جهول ابله متعتب	او فطن من کیده لا یجیب

این دو بیت نیز از اشعار ابیها میشابه

لی حبیب لا ینثنی لعتاب	واذا ما ترکته زاد تیها
قال لی هل رأیت لی من شبیه	قلت ایضا و هل تری لی شبیها

حکیمهٔ دمشقیه عارفه بوده است از بزرگان زنان شام و رابعهٔ شامیه که ترجمهٔ حال او بیاید بهمت شاگردی اینزن داشته در نفحات الانس از قول رابعهٔ شامیه نقل کرده گوید هشار الیها روزی نزد حکیمه رفتم حکیمه بتلاوت قرآن مشغول بود چون رابعه را بدید گفت شنیدم شوهر تو احمد بن ابی الحواری میخواهد زن دیگر تزویج نماید رابعه گفت بلی چنین است حکیمه گفت چگونه عاقل قبول میکند که دل خود را از خدا بد و نفر زن مشغول سازد بعد از ان شرح تحقیق از قلب سلیم که در قرآن کریم ذکر شده نمود

حلیمه بنت ابی ذویب دایهٔ حضرت فخر کائنات علیه اکمل الصلوة و ازصحابیات است و او حلیمهٔ سعدیه نیز گویند چه از قبیلهٔ بنی سعد بن بکر است اینزن از آنساعتی که بارضاع حضرت رسالت پناهی پرداخت سعادت او را شامل گردید بلکه قوم و قبیله او بفیض و برکت نایل شدند چنانکه گفته اند

لقد بلغت بالهاشمی حلیمة	مقاما علی فی ذروة العز والمجد
وزادت مواشیها و اخصب ربعها	وقد عم هذا السعد کل بنی سعد

حلیمه حضرت رسول صلی الله علیه و آله را زیاده از حد دوست میداشت و در حفظ و حراست آنحضرت زاید الوصف میکوشید و در وقتی که آنحضرت را برای مشغولی حرکت میداد این مصراع را میخواند

یا رب اذا اعطیته فابقه	و اعله الی العلا و ارقه	و ادحض اباطیل العدی بحقه

حمده بنت واثق او را حمدهٔ الهیتیه نیز گویند و از نسوان اواخر قرن چهارم هجری و بغداد است بوعظ مشهور و در باب المراتب بغداد اقامت داشت و مجلس وعظ مخصوصی منعقد مینمود صاحب کتاب الوافی بالوفیات گوید حمده نزد ابو بکر احمد بن علی بن بدران الحلوانی علم حدیث تحصیل نموده و ابن سمعانی از و اخذ فقه و حدیث کرده است حلیمه بیکی آغا زوجهٔ سلطان

حیدر

حیدر و دختر حسن بیک ترکمان آق قویونلو مادر شاه اسمعیل اول پادشاه صفوی است و شاه اسمعیل در بیست و پنجم رجب سال هشتصد و نود و دو هجری از بطن این زن بوجود آمده و بعد از آنکه سلطان جنید پدر سلطان حیدر بحکم میرزا جهانشاه از اردبیل بطرف دیار بکر تبعید شد حسن بیک فرمانفرمای دیار بکر خدیجه نام دختر بسلطان جنید داد گویند این خدیجه مادر سلطان حیدر است و بعضی خدیجه بیگم را خواهر حسن بیک دانسته اند و بعقیده برخی حسن بیک خواهر خود خدیجه بیگم را بزنی بسلطان جنید و دختر خود حلیمه بیگی آغا را به سلطان حیدر داد حمدونه شاعره بوده است اندلسی که در فضل و ادب صاحب رتبه و مقامی گردیده است پدرش که زیاد نام داشته از اهالی شهر وادی آش از مضافات غرناطه میباشد بعضی حمدونه را حمده گفته اند در هر حال این زن در فصاحت یگانه عصر خود بوده و قدرت طبع او از این اشعار که وقتی بنظم آورده معلوم میشود

ولما ابى الواشون الا افتراقنا — وما لهم عندی وعندك من ثار

وشنوا على اسماعنا كل غارة — وقلّ حماتی عند ذاك وانصاری

غزوتهم من مقلتيك وادمعی — ومن نفسی بالسيف والسيل والنار

این ابیات نیز از حمدونه است و از درجه لطف طبع او انها مینماید بیت

وقانا لفحة الرمضاء واد — سقاه مضاعف الغيث العميم

حللنا دوحة فحنا علينا — حنوّ المرضعات على الفطيم

وارشفنا على ظمأ زلالا — الذ من المدامة للنديم

يصدّ الشمس انّى واجهتنا — فيحجبها وياذن للنسيم

يروع حصاه حالية العذارى — فتلمس جانب العقد النظيم

اگرچه این اشعار باسم ابو النصر المنازی شهرت یافته اما بنا بر تحقیق صاحب نفح الطیب مورخین اندلس وقتی این ابیات را نسبت بحمدونه داده اند که منازی در بلاد شرقیه عرب هنوز قدم در مهد وجود نگذاشته بود از عجایب آنکه وقتی منازی شاعر معروف نزد معری آمده همین چند شعر حمدونه را بنام خود برای او خواند معری این اشعار بخاطر داشت همینکه منازی مصرع اول را میخواند معری مصرع ثانی را قرائت مینمود تا رسید بمصرع دویم از شعر دویم معری چنانکه مسطور شد خواند حنو المرضعات على الفطيم منازی گفت من على الفطيم نگفته علی

خود را

التیم گفته ام عمری گفت لا الا بسیاق سخن علی العظیم مناسب و نظرش بلفظ مرضعات بوده مبارک
تجمل شد و باید دانست که این ابیات را حمد و نه بچه درجه خوب گفته که مثل مناری شخص صاحب
طبعی میل بانتحال آن نموده است حمدونه خواهری زینب نام داشته که او نیز دارای فضل و علم بوده و چون
در وادی آتش زنهائی را که صاحب علم و درایت و متفرد در ادبیت بودند عربیات گفته اند و
و خواهرش زینب را شعر عربیات گفته اند قاله فی نفح الطیب حمنة المعذبة یعنی حمنه که در
خدا عذاب و شکنجه دیده انیزن از صحابیات است در ابتدای ظهور اسلام بشرف ایمان مشرف
شد و چون جاریه و در تحت تملک یکی از کفار بود آن کافر بجهة قبول دین اسلام او را عذاب
مینمود ابوبکر از حالت او خبردار شده او را خرید و آزاد کرد و حمنه بنت جحش و حمنه بنت ابی سفیان
دو نفر صحابیه دیگر میباشند و ازین دو حمنه بنت جحش از عصبه ایست که قصه افک را جعل کردند و
آنها حسان بن ثابت و عبد الله بن ابی و مسطح بن اثاثه و حمنه بنت جحش میباشند و حمنه بنت سفیان
بن امیه ابن عبد شمس مادر سعد بن وقاص است حمیده بنت النعمان دختر نعمان بن بشیر
الصحابی است و دارای جربزه و طبعی موزون بوده و شوهرهای خود را هجو مینموده ابتدا حارث
بن خالد المخزومی با جهاجر بن عبد الله بن خالد او را بزنی گرفت مثال البیا باین ابیات شوهر خود را هجو کرد

کهول دمشق و شبانها	احب الی من الجالیه
صنانهم کصنان التیوس اعیا علی المسك والغالیه	
وقیل یدب دبیب الجراد اعیا علی الفال والفالیه	

و همین ابیات سبب مطلقه شدن او گردید بعد از آن روح بن زنباع الجزامی که ندیم عبد الملک
اموی بود او را بخواست حمیده روح را نیز به این دو شعر مسطور در ذیل هجو نموده برخواند

بکی الخذ من روح وانکر جلده	و عجت عجیجا من جذام المطارف
وقال العبا بل نحن کنا ثیابهم	واکسیة کردیة وقطائف

روح هم او را طلاق داده گفت خدا شوهری تر الضیب کند که شراب خورده و در
آغوشش قی نماید اتفاقا این دعا مستجاب شد و فیض بن ابی عقیل الثقفی حمیده را
در سلک ازدواج در آورده و هر وقت این مرد شراب میخورد و مست میشد در آغوش

زنان

زن فیض بکر حمیده گفت این اشعار در زوج است و فیض را هم به این شعر هجو گفت شعر

سمیت فیضا وماشیٔ تفیض به — الا بسلحک بین الباب والدار

وگویند دو شعر مسطور را نیز در حق شوهر خود فیض گفته

وهل انا الا مهرة عربیة — سلیلة افراس تحللها بغل

فان نتجت مهرا کریما فبالحری — وان کان اقرافا فمن قبل الفحل

اما آنچه شایع است این دو بیت از مالک بن اسماء میباشد و در وقتی گفته که حجاج تنها خواهر حمیده را تزویج نموده است و ابیاتی را که حمیده در هجو شوهر اول خود گفته ابوالفرج در جلد چهاردهم اغانی نقل از دیوان حماسه از صد و یاب الملح زده و بطور مسطور در ذیل نگاشته است

فقدت الشیوخ واشیاعهم — وذلک من بعض اقوالیه

تری زوجة الشیخ مغمومه — ویمنی لصحبته قالیه

فلا بارک الله فی عرده — ولا فی غصون استه البالیه

لعمری دمشق وفتیانها — احب الی من الجالیه

نکحت المدینی اذ جاءنی — فیالک من نکهة غالیه

لذفر کصنان التیوس اعیا — علی المسک والغالیه

حمیده بانو بیگم زوجهٔ نصیر الدین

محمد همایون پادشاه ابن ظهیر الدین محمد بابر شاه سلطان هندوستان بوده و محمد همایون منکوحهٔ دیگر داشته مسماة بحاجی بیگم و این هر دو زن در حسن و جمال عدیم المثال بوده اند بعد از فوت محمد همایون حاجی بیگم مقبره و بارگاهی مربع بمعاونت جلال الدین محمد اکبر شاه بیاد شوهر خود بنا نمود و پانزده لک روپیه که معادل سیصد و بیست و پنج هزار تومان باشد بمصرف این بنا رسانید و آن بقعه اکنون در شهر دهلی بمقبرهٔ همایون مشهور است و تا چندگاهی هر کس از خانوادهٔ سلاطین دهلی وفات میکرد در آن مقبره دفن میشد چنانکه عالمگیر شاه و فرخ سیر و داراشکوه در آن محل مدفون شده و خود حاجی بیگم و حمیده بانو بیگم در این بقعه بخاک رفته اند حمیرا لقبی است که حضرت رسول صلعم بعایشه داده بودند و گاه گاه میفرمودند کلمینی یا حمیرا (تصغیر حمراء است) و حمراء در اینجا بمعنی بیضاء است

حنیفه بنت القتبی دختر عبد الرحمن بن احمد

ابن عمر بن عرفات القمنی و از اشیاخ امام سیوطی و زنی محدثه بوده است و کمال ابن خیر و بعضی علمای دیگر بمشار الیها اجازه داده اند حیات خانم زوجه شاه اسمعیل صفوی بوده و طبعی موزون داشته و این پادشاه را منکوحهٔ دیگر مسماة بجهان خانم بوده است که او نیز شعر میگفته گویند روزی

جهان خانم به شاه اسمعیل عرض کرد — تو پادشاه جهانی جهان ز دست مده
که پادشاه جهان را جهان بکار آید — حیات خانم حاضر بود شنید و این بیت را بعرض رسانید
ترک غم جهان بکن تا ز حیات برخوری — هر که غم جهان خورد کی ز حیات برخورد
بعضی گفته اند جهان این مصرع را خواند — تو پادشاه جهانی ترا جهان باید
حیات خانم در جواب این مصراع خواند — اگر حیات نباشد جهان چکار آید

جماعت دیگر این مکالمهٔ شعری را بحیات النسا بیگم و مهر النسا بیگم الملقب بنور جهان که هر دو زوجهٔ جهانگیر پادشاه ابن جلال الدین محمد اکبر پادشاه بوده اند نسبت داده اند حیات النسا بیگم زوجهٔ جهانگیر پادشاه ابن جلال الدین محمد اکبر پادشاه زنی با صباحت و صاحب طبع موزون و خوش محاوره بوده و چنانکه ذکر شد این پادشاه زوجه دیگر داشته مسماة به مهر النسا بیگم ملقب بنور جهان متصف بصفات مذکوره و مکالمهٔ مسطورهٔ در فوق را بعضی باین دو زن نسبت داده اند و نیز بعضی از مولفین گویند جهانگیر پادشاه پنج زن داشته و مکالمهٔ فوق را با شرحی نسبت بانها داده چون طائلی در تحت آن نبود بنگارش آن نپرداختیم بحقیقت گوئیم جهانگیر شاه از اول جوانی و در زمان سلطنت پدر خود میل مفرطی بنور جهان بیگم پیدا کرده و وجه تعشق ابتدا این شد که روزی مشار الیها در جای با صفائی تفرج میکرد شاهزاده جهانگیر رسید و دو کبوتر در دست داشت چون اینجا خنزیرا بدید دست او را گرفته در گلستانی ببازی مشغول شدند بعد شاهزاده کبوتران را بنور جهان داده خود بگل چیدن پرداخت اتفاقا یکی از دو کبوتر از دست او رها شده پرواز کرد و رفت شاهزاده آمد دید یکی از کبوترها مفقود و دید پرسید آن کبوتر چه شد نور جهان گفت پرواز کرد و رفت جهانگیر گفت چگونه پرواز کرد نور جهان کبوتر دیگر را هم رها کرد و گفت اینطور پرواز کرد این حرکت خوش آیند در شاهزاده اثر کرده او را مفتون نور جهان ساخت معذلک اینزن بحبالهٔ شیر افگن خان نامی شوهر کرده بعد در تحت مزاوجت جهانگیر شاه در آمده است گویند وقتی نور جهان

بجهان کیر شاه کفت دهن شما خوشبو نیست جهان کیر شاه از زوجهٔ دیکر خود که مسماة بجوده بائی بود استفسار
نمود او در جواب کفت من بوی دهن مرد دیکر را نشنیده ام تا بدانم دهن شما خوشبوست یا نیست
نورجهان ازینجواب جوده بائی زیاده منفعل کردید **حیاتی** زوجه نور علی شاه مشهور و مسماة
به بیبی جانی بوده قواعد و معارضات عرفان را از شوهر خود کسب کرده و چون طبعی موزون داشته
تقریبا ده هزار شعر بنظم آورده که غالبا مشتمل بر کلمات عرفاست بعد از نور علی شاه بملا محمد نام خراسانی

شوهر کرده این چند بیت از افکار اوست		منع دلم از ناله مکن در پی محمل
کز ناله کسی منع نکرده است جرس را	ولها	چارهٔ درد من بیچاره را
داند و عمدا تغافل می کند	ولها	ایا طایر قدس عرش آشیان
مجو دانه از دام این خاکدان	ولها	قفس بشکن و بال و پر باز کن
به کلکشت و کلزار پرواز کن		**حاجیه** از زوجات خاقان مغفور

خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه است و از طرف پدر بشیخعلی خان زند میرسد و شاهزاده شیخعلی میرزا
ولد خاقان که معروف بشیخ الملوک بوده از بطن مشار الیها بوجود آمده حاجیه زهد و قدسی بکمال داشته

وخط و ربطی بقدر کفایت شعر را بشکفته این شعر از او		طواف کعبه مرا حاجیه میسر شد
خدا زیارت اهل دلی نصیب کند		**حذام** هیچ شرحی از حذام و شعری که در

حق او کفته اند و مثل شده است ذکر کرده ایم صاحب مجمع الامثال کوید حذام این بیت کفت

الا یا قومنا ارتحلوا وسیروا		فلو ترک القطا لیلا لناما

ومقصود او این بود که قوم خود را آکاه کند که دشمن بقصد شبخون حرکت کرده چه میکوید ای قوم روانه
شوید زیرا که مرغان قطا در پروازند و آنها را اکر بحال خود میکذاشتند شب در جای خود میخوابیدند
اینکه در حرکت اند معلوم میشود جماعتی بنهضت نموده و مانع سکون و خواب آنها شده پس برویم
که دوچار و مقهور آنجماعت نشویم قوم و قبیلهٔ حذام اعتنائی بقول او نکردند و دشمن آمده و آنها را

غارت نمود و بعد از آن دیسم ابن طارق که از آن قبیله بود کفته		اذا قالت حذام فصدقوها
فان القول ما قالت حذام		در حیوة الحیوان هم همین طور کفته است

حلیمه بنت محمد صادق از نساء مشهوره اسلامبول است و در تذکرة الخطاطین ذکر او

شده پدر مشار الیها پیشوای خطیب زاده یحیی پاشای وزیر بوده و بعد از آن بتدریس پرداخته تعلیم
از سید محمد حلمی تعلیم خط گرفته ذهبی و بعد این فن را کامل کرده و در سنه هزار و صد و شصت و نه هجری مجاز
شده و بر کمال او خط شهادت داده اند از جمله قصیده یست که محمد راسم افندی از خطاطین ایشان
در حق او نوشته و مرحوم مستقیم زاده در تذکره خود درج کرده و صورت آن از قرار ذیل است

تمّت مخلة وعطية من كريم مبين وصدقت بكلمات ربها وكانت من القانتين
زهيرا زمانها وحيراء اوانها ذات اثنتي عشر سنة تلك القطعة المليحة سمينة
السعدية اعني حليمة ابنة من انبته الله نباتا حسنا فتقبلها ربها وزينها
سترا وعلنا فلا غرو النسوة اللاتي قطعن اقلامهن وكتبن والنساء
نصيب مما اكتسبن غطاها الستار بجلابيب القانتات العابدات السائحا
ما تليت بالعشي والابكار في الكتاب الاكرم اذ يلقون اقلامهم ايهم يكفل
مريم قرره وحرره العبد الاثم كاتب السرايا الخاصة محمد راسم عفا العفو عنه والمه
بحبيبه ابا القاسم في السنة التاسعة والستين بعد المائة والالف من هجرة من عليه وعلى آله الصلاة

حنیفه اسم دختر احمد بن داود الدینوری و دختر احمد بن المصدق ابن محمد النیشابوری و دختر
جمال الدین عبد الله المحبوبی و دختر قیس الشیبانی بوده و جمعی دیگر از فضلا و فقهای حنفی هستند که
باین اسم دختر داشته و همه مکنی بابو حنیفه معروف بامام اعظم که این کنیه داشت نه از جهت است
که دختری مسماة بحنیفه داشته بلکه از قراریکه موفق الخوارزمی و اکثر اصحاب مناقب ابو حنیفه غیر
از حماد ذکورا و اناثا فرزندی نداشته و لفظ حنیفه چون بلغت اهل عراق بمعنی دوات است و ابو حنیفه
حظ وقت و زمان خود را ببهترین اسلوب می‌نوشت و برای ضبط و نوشتن دروس مسائلی که می
شنید همیشه نزد خود دوات نگاه میداشت او را حنیفه گفتند یعنی صاحب دوات مرحوم مستقیم
زاده این مطلب را در تذکره خود از محیی الدین الکافیه جی نقل کرده و از نوادر شمرده است ❊

حرف الخاء

خدیجة الکبری جناب ام المؤمنین خدیجه

اول زوجه از زوجات مطهرات حضرت سید المرسلین است که دختر خویلد بن اسد بن عبد العزی بن
قصی از اشراف قریش بوده و مادر معظمه مشار الیها فاطمه بنت زائد الاصم از اولاد عامر بن لؤی

۱۲ / شبا سند

میباشد در زمان جاهلیت جناب خدیجه را طاهره میگفتند حضرت رسول ؐ بآن مخدره کبری لقب
دادند و این اشعار بر بزرگی و تقدم او بر سایر زوجات طاهرات طیبات و خلافی در مزیت و
برتری ایشان بر سایر زوجات مطهره نبویه نیست و قبل از بعثت ایشان سعادتمند بشرف
مزاوجت نبی اکرم ص مشرف گردیده و حضرت صدیقه طاهره فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها
و قاسم و طیب و طاهر از آن بطن شریف بوجود آمده اند و خدیجة الکبری پیش از همه زنان
قبول اسلام و ایمان نموده و بیست و چهار سال و چند ماه با پیغمبر اسمان رسالت در یک
برج بود و بعد از آن را بهشت جاودان پیش گرفته از وسایل ظاهری پیشرفت کار نبوت
مال جناب خدیجه را دانسته اند از عایشه روایت کرده اند که گفته است حضرت رسول ص دایما
خدیجه را وصف و ثنا میفرمودند تا روزی غیرت بر من عارض شد در شک بردم و گفتم
خدیجه پیش از پیرزنی نبوده است خداوند عالمیان بشما بهتر از آن را عنایت فرموده حضرت
رسول دلتنگ شده فرمودند لا والله بهتر از خدیجه نایل نشده ام در وقتی که تمام مردم کافر
بودند او مؤمن بود در زمانی که خلایق مرا تکذیب مینمودند او مرا تصدیق میکرد در اوانی که هیچکس
بمعاونت من نمیپرداخت او بمال خود با من مواسات نمود و خداوند از بطن او چند فرزند بمن
عطا فرمود عایشه گوید چون من این کلمات را از حضرت نبوی استماع نمودم بر خود حتم کردم که من
بعد از خدیجه بدنگویم جناب خدیجه سه سال قبل از هجرت در سن شصت و پنجسالگی در مکه معظمه بدار البقا
ارتحال فرمود بنابراین مزاوجت او با حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیست و هفت سال و
چند ماه قبل از هجرت اتفاق افتاده خدیجة الکبری زنی عاقل با تمکین و مالدار بود و حضرت رسول ص
در حق او فرموده خدیجه خیر نساء عالمها در مسامرات محیی الدین مسطور است که خدیجه بیت حدیث
از سید عالمیان روایت نموده است خلاصه قدر و جلالت خدیجه بدرجهٔ اشتهار دارد و همراهی
او با حضرت فخر کاینات و نیل آنحضرت با و بقدری معروف است که زیاده برین حاجت بشرح و بیان نیست

خدیجه اشعار در مرثیه حضرت رسول گفته	یذکرکم یطفی الفؤاد من الوقد	ومن تربکم فیها شفاء عین الرمد
ومن قال انی اشتفی من هواکم	فقد کذبوا لوقت فمن الوجد	ومالی لا املی من فرد ابتربکم
وقد کنت مشتاقا الیکم علی البعد	تشابه سری فی هواکم وخاطری	فابدی الذی اخفی واخفی الذی ابدی

خاتون زنهای بزرگ را کلیةً خاتون میگویند اما از آل ایوب یعنی از خاندان و سلسلهٔ سلطان
صلاح الدین ایوبی پادشاه مصر دو نفر زن بوده اند که آنها را خاتون مینامیدند یکی مادر سلطان
ملک عادل سیف الدین ابی بکر ابن ایوب و دیگری دختر ملک اشرف موسی پسر ملک عادل
سیف الدین و این هر دو مالک املاک زیاد و متمول بوده اند و مدرسهٔ خاتونیه در دمشق شام از آثار خیریهٔ
خاتون دختر ملک اشرف میباشد خاتون والدهٔ سلطان ملک عادل در سال پانصد و نود و سه
هجری درگذشت و خاتون دختر ملک اشرف در ششصد و نود و چهار وفات کرده اما مسجد خاتونیه
که در فندقلی اسلامبول واقع است از قرار مسطورات حدیقة الجوامع از ابنیهٔ پرنیاد خاتون زوجهٔ
احمد پاشای عرب است و احمد پاشا از امرای بحریه بوده خدیجه الستّ دختر مستعصم
بالله عباسی است و اعراب در سیاق خود او را ست خدیجه میگویند مستعصم بالله آخرین خلیفه
است از خلفای بنی عباس که در سال ششصد و پنجاه و شش بحکم هلاکو خان مقتول گردید اما دختر خلیفه
ست خدیجه بیست سال بعد از پدرش زندگانی کرد و بکمال اعتبار و حرمت را داشت چون در
گذشت در تشییع جنازهٔ او اعیان دولت و ارکان مملکت حاضر شدند و جسد او را با دبدبهٔ زیاد
برداشته و بخاک سپردند و یاد از سرگذشت حزن انگیز پدرش کرده نوحه سرائیها نمودند خدیجه
السلجوقیه دختر داود بن میکائیل بن سلجوقی برادرزادهٔ رکن الدوله طغرل بیک از سلسلهٔ سلاجقهٔ
ایران و چنانکه پیش ذکر شد اینزن معروف بارسلان خاتون بوده در سال چهار صد و چهل و
هشت هجری خدیجه سلجوقیه را بزنی بالقائم بامر الله ابن القادر بالله العباسی دادند و القائم
صد هزار دینار مهریه داد و در جهاز مشار الیها اوانی مرصع و طلا بسیار در دست با تجمل بشمار بوده و
ارباب سیر و تواریخ حتی صلاح الدین صفدی در کتاب وافی بالوفیات شرح اینرا وحیث را
نگاشته خدیجه بنت بدران معروف بام سلمه خدیجه دختر شهاب الدین احمد بن
خلف بن عبد العزیز بن بدران الحسینی است و او زنی محدثه و از اشیاخ امام سیوطی میباشد در
سال هفتصد و [illegible] متولد شده و در دو سالگی وی را بمجلس جوهری و منفعتی که هر دو محدثی
بوده اند حاضر نموده اند چه در آن ایام علم حدیث زیاده از حد مشتبه بوده و اطفال کوچک خود را
خاندان اهل علم در مجالس تدریس محدثین که ام حاضر میکردند و بعد از این فقره اسباب شهرت

ان

آن طفل بوده و از تلامذه اخص شمرده میشد میگفت من در مجلس درس فلان محدث حاضر شده ام و فیض
وسعادت از اینراه شامل و عاید او میگردید خلاصه امام سیوطی از اینزن اجازه گرفته و در کتاب
المنجم فی المعجم او را ذکر کرده است   **خدیجه بنت القیم**   معروف بامة العزیز البغدادیه
بوده و پیش ذکری از او نموده ایم پدر مشار الیها حمامچی نا طوری بوده چون دختر خود را دارای استعداد
علمی دید اسباب تحصیل او را فراهم آورد و خط جید را نوشتن و تجوید یاد داد پس از آن خدیجه خود نیز شوق
حاصل کرده بکسب علوم متنوعه پرداخت چندگاهی مجلسی منعقد ساخته برای زنان وعظ نمود بعد ترک
وعظ گفته در خانه خود عزلت اختیار کرد تولد مشار الیها در سال ششصد و هشت هجری و وفاتش در
ششصد و نود و نه در سن نود و یکسالگی اتفاق افتاده خدیجه در بغداد مجلس درس ابن شیرازی و کریمه محدثه
و سایر مشاهیر آن عصر تلمذ شده و در مصر نیز از علی بن المختار العامری و ابن الجمیزی کسب علم کرده و در دمشق نیز
بتعلیم حدیث پرداخته در ادبیات منفرد زمان خود بوده و مقامات حریری را با حسن وجوه تدریس
مینموده و بسیاری از معاریف آن عصر کتاب مزبور را نزد او درس خوانده اند اگرچه علم تجوید را نیز از استاد
اینفن اخذ کرده ولی در آن تبحری حاصل ننموده است   **خدیجه بنت المأمون** دختر مأمون
خلیفه عباسی و از فصحای شعرا بوده است وقتی جاریه مغنیه مسماة بشاریه ابیات ذیل را که از نتایج
افکار مشار الیهاست در مجلس متوکل عباسی خواند

المثقل الردف الهضيم الحشا	بالله قولوا لي لمن ذا الرشا
واملح الناس اذا ما انتشى	اظرف ما كان اذا ما صحا
ارسل فيه طائرا مرعشا	وقد بنى برج حمام له
او باشقا يفعل بي ما يشاء	يا ليتني كنت حماما له
اوجه القوهي او خدشا	لو لبس القوهي من رقة

خلیفه را ابیات خوش آمده زیاده از حد تحسین
کرده از شاریه پرسید که این ابیات از کیست چون خدیجه خلیفه زاده بود و انتشار این قسم اشعار از و منافی
نمینمود شاریه خواست کتمان کند خلیفه او را قسم داد شاریه ناچار حقیقت را اظهار کرد و این ابیات باسم
خدیجه اشتهار یافت مضمون شعر اخری از اشعار مسطوره خدیجه را شاعره ترک معروف بفطنت قیاس کرده میگوید

آرزو ایلرای پری نازک تنک سنمک	بوی بیمنده اولسه دو پیراهنک سنمک

حاضر

خدیجه معروفه بام الفضل دختر فقیه ابو القاسم عبد الرحمن بن القاسم بن الحسن
بن عبد الله النوری از محدثه های اواسط قرن ششم است که در مصر زندگانی می‌نموده پدرش در سال ۶۱۸
هجری در جنگ دمیاط بدست فرنگیها کشته شد جدش قاسم به جزولی معروف بوده و پدر قاسم را
که حسین باشد ابن الحارثیه می‌گفتند و پدر حسین یعنی عبد الله به ابن القرشیه اشتهار داشت و این
خانواده کلیة دارای علم و ریاست بوده و سید مرتضی اعلی الله مقامه در تاج العروس در ماده
(ن ور) انها را تعداد و شرح حال از هر یک بیان نموده **خدیجه بنت عبد الوهاب بن حبیبة**
الصوفی زنی بوده است و از ادبیات و حقایق و معارف صاحب مقام و شیخ محیی الدین در
مسامرات خود روایتها از او دارد **خرقاء** اسمش میه یا شد که او را مخفف کرده
میگفته اند مشار الیها محبوبه ذو الرمه شاعر بوده و مشار الیه در حق وی این بیت را نظم نموده است

علی خرقاء واضعة اللثام	تمام الحج ان تقف المطایا

اسم ذو الرمه غیلان میباشد و بعضی این اسم را اضافه براسم محبوبه ذو الرمه کرده و او را غیلان می
گفته اند و در شرح شریشی بر مقامات حریری مسطور است که غیلان روزی میه را با بعضی کنیزکان که همتن او
بودند دید و مفتون حسن و جمال او گردید خواست با او بتقریبی سخن گوید مشکی پاره در دست داشت
آنرا بهانه کرده نزد میه آمده گفت این مشک را بپینه کن میه التفات بمطلب شده گفت من خرقاء میباشم
یعنی کاری از دستم بر نمی آید غیلان چنان فرض کرد که میه مطلقا توجه و میلی باو ندارد مایوس شده
و قصد رفتن کرد و ریسمان پوسیده هم بدست او بود میه برای انکه محب او یاس حاصل ننماید غیلان را
آواز کرده گفت یا ذا الرمه ان کنت خرقاء فجاریتی صناع یعنی ای صاحب ریسمان پوسیده اگر من
بیکاره هستم کنیز من کارگر است غیلان دانست که از جانب معشوقه کششی هست و از آن روز غیلان معروف
بذو الرمه و میه بخرقاء نامیده شد خلاصه ذو الرمه در شعر مسطور در فوق میگوید حقیقت اکمال حج وصول
بمحبوب است و عرفا در مضمون این شعر تحقیقات کرده اند که خارج از ما نحن فیه میباشد و بعضی
این شعر را این طور روایت کرده اند

علی لیلی وتبلغها السلام	تمام الحج ان تقف المطایا

فی العیون عن ابی جعفر علیه السلام قال
تمام الحج لقاء الامام **خرقاء الصحابیه** زنی زنگباری بوده است در عصر سعادت

یعنی در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه وآله آن زن دایما در مسجد نبوی بخدمت مشغول بود و خرقاء
لقب ریطه بنت سعد است که بحمق و بلاهت معروف بوده ریسمان رشتی بعد از آن پاره پاره کردی بنابراین
در حق حمقا بطور ضرب المثل گفتند اخرق من ناکثة غزلها و بجای ناکثة ناقضه هم دیده شده است
و هر وقت کاری بدست غیر اهل آن افتد میگویند خرقاء وجدت صوفا نیز مثل است
خرقاء ذات نیقة) و (خرقاء عیابة) یعنی خود دارای عیب است و عیب دیگران مینماید
و شخصی که عذرهای غیر موجه بیاورد در حق او میگویند لا تعدم الخرقاء علة یعنی عذر تراشیدن
کار مشکلی نیست خلیدة المکیة مغنیه ایست که در کتاب اغانی ذکری از آن شده
و این زن و دو زن مغنیه دیگر که ربیحه و عقیله نام داشته اند مملوک ابن شماسه بوده به
شماسیات معروف میباشند (خنساء) شاعره ایست بنهایت معروف و مشهور که هم
درک زمان جاهلیت نموده و هم بفیض عصر سعادت و شرف قبول اسلام نایل گردیده پس وی
مخضرمیه است و اسم خنساء تماضر بوده و شعرا و اشخاصی که در علم نقد شعر تبحر کامل دارند او را
بر تمام زنهای صاحب طبع مقدم میدانند از ابن المراغه که جریر معروف باشد پرسیدند
اشعر شعرا کیست گفت انا لولا هذه الفاضلة یعنی اگر این قحبه نبود من اشعر بودم گویند وقتی
بشار بن برد که نیز از شعرای مشهور میباشد گفت هیچ زن شعر نگفته است مگر اینکه در اشعار او ضعفی
زنانه ظاهر است گفتند یا خنساء هم اینطور است گفت نه او چهار خصیه دارد و بعضی در تصدیق ایراد
گرفته و گفته اند کلام او نسبت بخنساء از ادب دور است چه مشار الیها بشرف حضور حضرت رسول ص و قبول
دین اسلام مشرف شده و در زمان خلافت عمر چنانکه ذکر خواهد شد در جنگ قادسیه ابراز حمیتی نموده
و کسی که دارای این مزایا باشد خلاف ادب نسبت باو روا نباشد تا شک نیست که از عبارت
مزبوره جریر قصدی جز مدح نداشته است بنا بر مسطورات ابن اثیر حضرت رسول اکرم ص بشنیدن اشعار
خنساء مایل بوده و او شخصا در حضور آن بزرگوار حاضر شده شعر میخواند و حضرت تحسین میفرمودند و می
گفتند هیه یا خناس اکثر اشعار خنساء در مرثیه برادران اوست ابن اثیر گوید خنساء ابتدا طبع غزلی نداشت
و نه ده شعر میگفت همین که برادران او کشته شدند از فرط رقت و تاثری که او را حاصل آمد طبعش
روان شد و مرثیه های طولانی برای آنها نظم آورد پوشیده نباشد که خنساء دو برادر داشته یکی

معاویه نام که جوانی زیبا و بلند قامت بوده و برادر مادری او بود مر او را برادر دیگر او موسوم بصخر که از یک
پدر بودند بحلم و جوانمردی معروف معاویه با هاشم المری نزاع کرده مقتول شد و صخر در مقاتله مجروح
گردیده بعد از آنکه قریب یکسال ناخوش و بستری بود و اهل و عیال او بستوه آمده بودند وفات
کرد و خود صخر در این معنی گفته است

اری ام صخر لا تمل عیادتی	وملت سلیمی مضجعی ومکانی

خلاصه مرگ این دو برادر اسباب تأسف و هم
و غم شدید خنسا گردید گویند عمر در چهره خنسا بعضی زخمها دید پرسید اینها چیست خنسا گفت از گریه‌ها
که بر برادران خود کرده ام این زخمها در صورت من پدید گشته است عمر گفت برادران تو در آتش‌اند خنسا گفت
بر حزن و اندوه من افزود تا حال بجهة اخذ ثار آنها میگریستم من بعد برای اینکه در آتش میباشند گریه میکنم از عایشه
روایت کرده اند که گفته است خنسا را دیدم پیراهنی کوتاه از پشم پوشیده بود و گفتم پیراهن را چون فقط
پوشش سینه است صدار میگفتند گفتم ای خنسا صدار میپوشی و حال آنکه حضرت رسول ص نهی فرموده اند خنساء
گفت نمیدانستم که نهی شده اما علتی دارد که این جامه را اختیار کرده ام علت را پرسیدم گفت مرا
پدرم بشخصی مسرف تزویج داد و او اموال خود را تلف کرده تهی دست ماند در آنحال بمن گفت ای خنسا نزد
که رویم و طلب گشایش نمائیم گفتم باید نزد برادرم صخر رویم چون نزد صخر آمدیم و عرض حال کردیم اموال
خود را دو قسمت نمود و گفت هر یک از این دو قسمت را که میخواهید بر دارید زوجه برادرم باو گفت
مال خود را بالمناصفه قسمت میکنی بس نیست که آنها را در قبول یکی از دو قسمت مختار مینمائی صخر گفت

وهی حصان قد کفتنی عارها	والله لا امنحها شرارها
وجعلت من شعرها صدارها	ولو اموت مزقت خمارها

خواستم ظن برادر خود را تصدیق کرده باشم و برای آنکه گفته او راست باشد تا زنده ام این صدار را
از بدن خود دور نخواهم کرد اشعار مراثی خنساء در حق صخر و معاویه در جلد سیم اغانی مسطور است
محیی الدین در مسامرات گوید وقتی بخنساء گفتند صخر را برای ما وصف کن گفت کان قطر
السنة الغبراء وذعاف الکتیبة الحمراء گفتند صفات معاویه را بیان نما گفت کان حیا
الجدب اذا نزل وقری الضیف اذا حل روزی از خنسا پرسیدند مصیبت کدام یک از این دو برادر
بتو بیشتر اثر کرد گفت اما صخر فسقام الجسد و اما معویة فحرقة الکبد آنگاه این دو بیت انشاد نمود

اسد ان محضر الحالب نجدة | غیثان فی الزمن الغضوب الاغبر
قمران فی النادی رفیعا محتد | فی المجد فرعا سوددٍ متخیّر

در کتب ادب و سیر مسطور است که عرب وقتی بازاری عمومی داشتند که آنرا سوق عکاظ میگفتند و این بازار در موسم مخصوصی افتتاح میشد شعرا و شجعان عرب در آن بازار حاضر شده مناظره و مشاعره مینمودند و برای نابغهٔ ذبیانی خیمهٔ مخصوصی قرار داده بودند که کلیهٔ فحول شعرا در آنجا جمع میشدند و یکی از مواسم شاعر حضرت رسول ص یعنی حسان بن ثابت انصاری داخل خیمهٔ نابغه شده دید اعشی با خنساء مشغول مشاعره میباشند خنساء مرثیهٔ رائیهٔ خود را که در حق صخر گفته شروع بخواندن نمود و مصرع اول آن قصیده اینست

قذی بعینک ام بالعین عوّار

چون این دو شعر را خواند :

وان صخراً لتأتم الهداة به | کأنه علم فی رأسه نار
وان صخراً لمولانا وسیدنا | وان صخراً اذا نشتو لنحّار

نابغه زیاده از حد تحسین کرد و گفت اگر ابو بصیر یعنی اعشی شعر نکرده بود و من او را شعر تو نخوانده بودم تو را ای خنساء اشعر الجن میگفتم اما حالا میگویم که انت والله اشعر من کل ذات ثدیین یعنی تو از جمیع زنان اشعری خنساء گفت ای والله ومن کل ذی خصیین یعنی بلکه از جمیع مردان حسان بنابغه گفت من هم از تو و هم اشعرم هم از خنساء برای اثبات مدعای خود در خصوص

لنا الجفنات الغر یلمعن بالضحی | واسیافنا یقطرن من نجدة دما
متی ما تزرنا من معدّ عصابة | وغسان نمنع حوضنا ان یهدّما
ابی فعلنا المعروف ان ننطق الخنا | وقائلنا بالعرف الا تکلّما
ولدنا بنی العنقاء وابنی محرّق | فاکرم بنا خالا واکرم بنا عمّا

نابغه بعضی تصرفات در ابیات حسان کرد و حسان منفعل شد تا تصرفات نابغه فقط برای اغراق مضامین اشعار حسان میباشد و دفع توان گفت مشرب حسان در شعر طبیعتاً ماهر بود چنانکه در این دو بیت خود اشعار کرده گوید بیت

وانما الشعر لب المرء یعرضه | علی المجالس ان کیسا وان حمقا
وان اشعر بیت انت قائله | بیت یقال اذا انشدته صدقا

وازاشعاری که خنساء در مرثیهٔ برادر خود صخر گفته این بیت بدیع است بیت

یذکرنی طلوع الشمس صخرًا ۔ وابکیه لکل غروب شمس

وازنتایج افکار خنساء ابیات ذیل است که درباب مدایح دیوان حماسه نگاشته شده

ذل علی معروفه وجهه ۔ بورک هذا هادیا من دلیل
تحسبه غضبان من عزة ۔ ذلک منه خلق ما یحول
ویله مسعر حرب اذا ۔ القی فیها وعلیه الشلیل

ابو الفضل میدانی گوید مثل معروف مرعی ولا کالسعدان را ابتدا خنسا گفته و منشاء تمثیل آن است که مشارالیها
وقتی از سوق عکاظ برمیگشت و سید مجلی که در آن جمعی دور هند بنت عتبة بن ربیعه را گرفته بودند و او برای
انها شعر میخواند خنسا گفت از چه قبیل اشعار میخوانی گفت مراثی گذشتگان خود را میخوانم خنسا گفت
آن مراثی در حق چه کسان است هند خواند

ابکی عمود الابطحین کلیهما ۔ وما نعهما من کل باغ یریدها
ابو عتبة الفیاض و یحک فاعلمی ۔ وشیبة والحامی الذمار ولیدها
اولئک اهل العز من آل غالب ۔ وللمجد یوم حین عد عدیدها

خنساء بعنوان ستایش و مدح گفت مرعی ولا
کالسعدان وغرض او این بود که در میان آل غالب نظیر مذکورین در این اشعار نیست و مرعی یعنی چراگاه
وسعدان گیاهی است که از برای شتر بهتر از آن یافت نمیشود و تقدیر مثل مذکور این است که هذا مرعی
جید ولکن لیس فی الجودة مثل السعدان یعنی این چراگاه خوب است اما نه بخوبی چراگاهی که دارای
گیاه سعدان است پس از آن خنساء بهمان قافیه دو بیت ذیل را در مرثیه برادران خود بنظم آورد و انشاء کرد

ابکی ابا عمرو بعین غزیرة ۔ قلیل اذا تقفی العیون وقودها
وصخرا ومن ذا مثل صخر اذا بدا ۔ بساحته الابطال قبا یقودها

و مثل دیگر نیز شبیه بمرعی ولا کالسعدان هست و آن ماء ولا کصداء میباشد و گوینده آن نیز زنی بوده لیا
سرگذشت خنساء در جنگ قادسیه این است که مشارالیها با چهار پسر خود در آن وقعه حاضر بود
روزی محض تحریص آنها بر قتال با ایشان خطاب نموده گفت یا بنی انکم اسلمتم طائعین
وهاجرتم مختارین و والله الذی لا اله غیره انکم لبنو رجل واحد کما انکم بنو امرأة واحدة

ما خنت اباكم ولا فضحت خالكم ولا هجنت حسبكم ولا غيرت نسبكم وقد تعلمون ما اعد الله للمسلمين
من الثواب الجزيل في حرب الكافرين واعلموا ان الدار الباقية خير من الدار الفانية
يقول الله عز وجل يا ايها الذين امنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلكم تفلحون
فاذا اصبحتم غدا ان شاء الله سالمين فاغدوا على قتال عدوكم مستبصرين وبالله
على اعدائه مستنصرين واذا رايتم الحرب قد شمرت عن ساقها واضطرمت لظى
على سياقها وجللت نارا على اوراقها فتيمموا وطيسها وجالدوا رئيسها
عند احتدام خميسها تظفروا بالغنم والكرامة في دار الخلد والمقامة

یعنی ای پسران من شما طوعاً و رغبةً مسلمان شدید و باختیار هجرت نمودید قسم بآن خدا که جز او خدائی
نیست شما فرزندان یک مرد میباشید چنانکه فرزندان یک زن هستید من به پدر شما خیانت نکردم
و خال شما را رسوا ننمودم و عیبی بر حسب شما وارد نیاوردم و نسب شما را تغییر ندادم و شما
میدانید که خداوند عالم چه ثواب جزیلی برای مسلمین در جنگ با کفار مهیا فرموده بدانید
که سرای باقی بهتر از دار فانی است و خدای عزوجل در کتاب کریم خود مؤمنین را بصبر و
ثبات و پرهیزکاری امر میفرماید و رستگاری را نتیجه این صفات و اعمال قرار میدهد چون فردا
سلامت صبح نمودید با تیقظ و بصیرت بجنگ دشمن بپردازید و از خدا یاری جسته بر خصمان غلبه
کنید چون نایرهٔ قتال را مشتعل ببینید خود را بر آن آتش زنید و با سرداران در آویزید بغنیمت و
کرامت فایز میشوید و در بهشت صاحب مقام و جای خواهید شد ابن اثیر گوید پسران خنساء
نصیحت مادر خود را گوش کرده علی الصباح قدم در میدان حرب نهادند و داد دلیری دادند و هر
چهار یکدفعه شهید شدند چون خنساء خبر شهادت آنها بشنید گفت الحمد لله الذی شرفنی بقتلهم
وارجو من ربی ان یجعلنی بهم فی مستقر رحمته یعنی حمد خدا را که مرا بقتل آنها شرافت داد و از وی
امید دارم که در آخرت مرا با آنها در محل رحمت خود جمع نماید گویند بعد از کشته شدن پسران خنساء
عمر برای او وجه معاشی مقرر کرد که تا زنده بود آنرا استمرار می گرفت و از اشعار خنساء که ادبا پسند
و تحسین کرده اند ابیات ذیل است

تعرقني الدهر قرعا وغمزا
واوجعني الدهر نهشا وحزا
وافنى رجالي فبادوا جميعا

و از اشعاری که خنساء در مرثیهٔ برادر خود صخر گفته این بیت بدیع است بیت

يذكرني طلوع الشمس صخرًا | وابكيه لكل غروب شمس

و از نتایج افکار خنساء ابیات ذیل است که در باب مدایح دیوان حماسه نگاشته شده

ذل على معروفه وجهه | بورك هذا هاديا من دليل
تحسبه غضبان من عزة | ذلك منه خلق ما يحول
ويله مسعر حرب اذا | القى فيها وعليه الشليل

ابو الفضل میدانی گوید مثل معروف مرعی ولا کالسعدان را ابتدا خنسا گفته و منشا تمثیل است که مشار الیها وقتی از سوق عکاظ بر میگذشت و سید مجلی که در آن جمعی دور هند بنت عتبة بن ربیعه را گرفته بودند و او برای آنها شعر میخواند خنسا گفت از چه قبیل اشعار میخوانی گفت مراثی گذشتگان خود را میخوانم خنسا گفت آن مراثی در حق چه کسان است بشنید خواند

ابكي عمود الابطحين كليهما | ومانعها من كل باغ يريدها
ابو عتبة الفياض ويحك فاعلمي | وشيبة والحامي الذمار وليدها
اولئك اهل العز من آل غالب | وللمجد يوم حين عد عديدها

خنساء بعنوان ستایش و مدح گفت مرعی ولا کالسعدان و غرض او این بود که در میان آل غالب نظیر مذکورین بدین اشعار نیست و مرعی چراگاه و سعدان گیاهی است که از برای شتر بهتر از آن یافت نمیشود و تقدیر مثل مذکور این است که هذا مرعی جید ولکن لیس فی الجودة مثل السعدان یعنی این چراگاه خوب است اما نه بخوبی چراگاهی که دارای گیاه سعدان است پس از آن خنساء بهمان قافیه دو بیت ذیل را در مرثیه برادران خود بنظم آورده و انشاد کرده

ابكي ابا عمرو بعين غزيرة | قليل اذا تقفي العيون رقودها
وصخرا ومن ذا مثل صخر اذا بدا | بساحته الابطال قبا يقودها

و مثل دیگر نیز شبیه بمرعی ولا کالسعدان هست و آن ماء ولا کصداء میباشد و گوینده آن نیز زنی بوده اما سیر گذشت خنساء در جنگ قادسیه این است که مشار الیها با چهار پسر خود در آن وقعه حاضر بود روزی محض تحریص آنها بر قتال بایشان خطاب نموده گفت یا بنیّ انکم اسلمتم طائعین وهاجرتم مختارین و والله الذی لا اله غیره انکم لبنو رجل واحد کما انکم بنو امرأة واحدة

ماخنت باکم ولافضحت خالکم ولاهجنت حسبکم ولاغیّرت نسبکم وقد تعلمون ما اعدّ الله للمسلمین
من الثواب الجزیل فی حرب الکافرین واعلموا انّ الدّار الباقیه خیر من الدّار الفانیه
یقول الله عزّ وجلّ یا ایّها الذین امنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتّقوا الله لعلّکم تفلحون
فاذا اصبحتم غدا ان شاء الله سالمین فاغدوا الی قتال عدوّکم مستبصرین وبالله
علی اعدائه مستنصرین واذا رایتم الحرب قد شمّرت عن ساقها واضطرمت لظی
علی سیاقها وجللت نارا علی اوراقها فتیمّموا وطیسها وجالدوا رئیسها
عند احتدام خمیسها تظفروا بالغنم والکرامة فی دار الخلد والمقامة

یعنی ای پسران من شما طوعاً و رغبة مسلمان شدید و باختیار خود هجرت نکردید قسم بآن خدا که جز او خدائی
نیست شما فرزندان یکمرد میباشید چنانکه فرزندان یک زن هستید من به پدر شما خیانت نکردم
و خال شما را رسوا ننمودم و عیبی بر حسب شما وارد نیاوردم و نسب شما را تغییر ندادم و شما
میدانید که خداوند عالم چه ثواب جزیلی برای مسلمین در جنگ با کفار مهیا فرموده بدانید
که سرای باقی بهتر از دار فانی است و خدای عز و جل در کتاب کریم خود مؤمنین را بصبر و
ثبات و پرهیزکاری امر میفرماید و رستگاری را نتیجه این صفات و اعمال قرار میدهد چون فردا
سلامت صبح نمودید با تیقظ و بصیرت بجنگ دشمن بپردازید و از خدا یاری جسته بر خصمان غلبه
کنید چون نایرهٔ قتال را مشتعل بینید خود را بر آن آتش زنید و با سرداران در آویزید بغنیمت و
کرامت فایز میشوید و در بهشت صاحب مقام و جای خواهید شد ابن اثیر گوید پسران خنسا
نصیحت مادر خود را گوش کرده علی الصّباح قدم در میدان حرب نهادند و داد دلیری دادند و هم
چهار یکدفعه شهید شدند چون خنساء خبر شهادت آنها بشنید گفت الحمد لله الّذی شرّفنی بقتلهم
وارجو من ربّی ان یجعلنی بهم فی مستقرّ رحمته یعنی حمد خدا را که مرا بقتل آنها شرافت روزی فرمود
و امیدوارم که در آخرت مرا با آنها در محل رحمت خود جمع نماید گویند بعد از کشته شدن پسران خنسا
عمر برای او وجه معاشی مقرر کرد که تا زنده بود آنرا استمرار امی گرفت و از اشعار خنساء که ادبا پسند
و تحسین کرده اند ابیات ذیل است

تعرّقنی الدّهر قرعا وغمزا
واوجعنی الدّهر نهشا وخزا — وافنی رجالی فبادوا جمیعا

واصبح قلبی لهم مستفزّا
من الناس اذ ذاک من عزّ بزّا
وزین العشیرة مجدا وعزّا
والکائنون من الباس حرزا
فبالبیض ضربا وبالسمر وخزا
وتحت العجاجة یجزن جمزا
وکانوا یظنون ان لا تجزّا
بان لا یصاب فقد ظنّ عجزا
وتتخذ الحمد ذخرا وکنزا
وفی السلم تلبس خزّا وقزّا

کأن لم یکونوا حمی یتّقی
وکانوا سراة بنی مالک
وهم فی القدیم ضخام الادیم
لشمّ الرماح وبیض الصفاح
وخیل تکدّس بالدارعین
جززنا نواصی فرسانها
ومن ظنّ ممّن یلاقی الحروب
تعفّ وتعرف حقّ القری
وتلبس فی الحرب نسج الحدید

خازن الدوله مسماة بگل بدن باجی از زوجات محترمهٔ خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه است مرحومهٔ مشار الیها از جواری والدهٔ معظمهٔ خاقان مغفور خلد آشیان فتحعلی شاه بود چون والدهٔ خاقان را در روضهٔ رضوان گرفتند حضرت خاقان بخدام حرم فرمودند یکی را از میان خود منتخب کنید که ریاست کلی در حرمخانه داشته باشد و آنچه از نقد و جنس و مقرری بتوسط والدهٔ خاقان بهر یک از شما میرسیده بعد ها بواسطهٔ او برسد خدام حرم بعد از مشورت گفتند محض احترام مرحومهٔ معظمه والدهٔ خاقان یکی از جواری ایشان باید بریاست منتخب شود بنابرین گل بدن باجی باین سمت انتخاب و بشغل صندوقداری برقرار شد و مقامی منیع یافت و این شعر را سجع مهر خود قرار داد (معتبر در ممالک ایران قبض صندوقدار شاه جهان) و فی الحقیقه اعتبار مهر او باعلی درجهٔ کمال بود و اگر کرورها تنخواه حواله مینمودند همین که قبض بمهر او میرسید با کمال اطمینان میدادند مختصر چون از فرط کفایت اقتداری فوق العاده در حرمخانهٔ خاقانی بهم رسانید و کار ها را بر طبق میل خاقانی منتظم گردانید در سلک زوجات حضرت خاقان منسلک شد و ملقب بخازن الدوله گردید و دو شاهزادهٔ معظم از بطن او بوجود آمدند خازن الدوله اجزای معتبر و میرزاهای مستوفی و چند نفر محرر داشت که همه زن و دارای لیاقت و کفایت بودند و آنچه بذل و اعطا مینمودند ثبت مینمودند و در حرم خاقانی اختیار مطلق خازن الدوله را بود

خوله دختر ثعلبه از صحابیات است

بعضی اسم او را بصورت تصغیر نوشته و خویله گفته اند و قصه این مظهر تشریع حکمی و شان نزول آیتی
گردیده خلاصه اش داستان اینست که مشار الیها زوجه اوس بن صامت صحابی بوده و اوس بروی
خشم گرفت و صیغه ظهار بر زبان رانده گفت انت علی کظهر امی و ایقاع این صیغه در آنوقت
موجب بینونت منجز و سبب حرمت مطلق میگردید چنانکه صیغه طلاق و آنزمان چون خوله اینعبارت
از شوهر خویش بشنید بحضرت رسالت پناهی رفته ماجری معروض داشت و از حکم شرعی و تکلیف
شخصی خود سؤال نمود و از آنجا که بیکس و فقیر و مادر چند کودک صغیر بود ناله ها میکرد و تالمی شدید داشت
چرا که اگر طفلکان را میگذاشت و میرفت از بی پرستاری بهلاکت میرسیدند و اگر با خویشتن میبرد
از گرسنگی تلف میشدند حضرت رسول صلعم بر حسب حکم مزبور که صیغه ظهار را در آن اوان مقرر بود
فرمود تو بر اوس بن صامت حرامی مطلقا پس حقتعالی بران ضعیفه تفضل و ترحم آورده آیتی فرو فرستاد
و حکم ظهار بظهور رسانید قال عز من قائل قد سمع الله قول التی تجادلک فی زوجها و تشتکی الی الله
الآیه مراد از التی خوله است و مقصود از زوجها اوس از اینهنگام ظهار از طلاق جدا شد یا اینکه
تفریق و بینونت و حرمتی را که طلاق موجب میگردد منجز و مطلق باشد و از ظهار مقید و معلق یعنی
که مظاهر چون خواهد زوجه خود را حلال نماید میباید کفاره شرعیه بپردازد پس حرمت مس زن بر
شوهرش ما دامی است که کفاره بجای نیاورده است برخلاف حرمت طلاق که بمجرد وقوع
آن حکم حرمت بطور تنجیز و تابید و اطلاق تعلق میگیرد و در ظهار همینکه زوج یکی از کفارات ثلث
مرتبه را بجای آورد حرمت برخاسته و غدغن برداشته میشود و کفاره ظهار عبارتست
از آزاد کردن بنده و اگر نتواند روزه دو ماه متوالی و اگر نتواند اطعام شصت مسکین چنانکه
خدای تعالی در واقعه ظهار اوس از خوله میفرماید والذین یظاهرون من نسائهم ثم یعودون
لما قالوا فتحریر رقبة من قبل ان یتماسا ذلکم توعظون به والله بما تعملون خبیر فمن لم
یجد فصیام شهرین متتابعین من قبل ان یتماسا فمن لم یستطع فاطعام ستین مسکینا
آورده اند که بعد از نزول آیه مبارکه در شان ایشان اوس شصت مسکین را اطعام کرد و حضرت
رسول صلعم خوله را بزوجیت وی اعادت دادند و این مسئله در باب الظهار در کتب فقهیه شرح
داده شده است گویند عمر در ایام خلافت خود روزی با چند نفر به پیرزنی برخورد و مدتی تمادی

ایستاده با مشارٌ الیها گفتگو کرده و همراهان او ایستاده منتظر بودند یکی از همراهان بعمر گفت بجهة پیرزنی جمعی را معطل نمائی عمر گفت آیا میدانی این زن کیست این همان خاتون جلیل القدری است که شکایت بدرگاه پروردگار خود برد و حق جل و علا آیهٔ شریفه قد سمع الله را در حق او نازل فرمود والله اگر تا شام می ایستاد و با من تکلم میکرد می ایستادم و جز برای نماز سخن او را قطع نمیکردم و بنماز میرفتم و برای نماز هم که میرفتم اگر او باز طالب گفتگو بود معاودت مینمودم خوله خواهر سیف الدوله ممدوح متنبی و از خاندان آل حمدان و مخدّرهٔ با جلالت و شان بوده است و در سال سیصد و پنجاه و دو در شهر میافارقین که در حوالی دیار بکر واقع و حالا خراب است وفات نموده و متنبی مراثی خوب برای او بنظم آورده و از آنجمله مرثیه ایست که مطلعش اینست

یا اخت خیر اخ یا بنت خیر اب	کنایة بهما عن اشرف النسب

و حسن این مطلع بر ارباب ذوق پوشیده نیست و بیت دیگر آن مرثیه این است

اجل قدرك ان تسمی مؤبّنة	و من یصفك فقد سمّاك للعرب

و در شعر میگوید شان تو اجل از این است که تصریح باسم تو شود و بیت دیگر این است

کان فعلة لم تملأ مواکبها	دیار بکر و لم تخلع و لم تهب

در شعر فعله بوزن خوله کنایه از همین اسم است و این بیت نظر باین مطلب دارد که وقتی که خوله در ناحیهٔ دیار بکر بوده بمردم احسانها نموده و خلعتها میداده میگوید خوله درگذشت و حالا مثل اینست که هرگز موکب با احتشام او ناحیهٔ دیار بکر را پر نکرده و بمردم بذل خلاع و اموال ننموده و ابیات مسطوره در ذیل از همین مرثیه از منتخب اشعاریست که در مدح زنان گفته شده

فان تکن خلقت انثی لقد خلقت	کریمة غیر انثی العقل و الحسب
و ان تکن تغلب الغلباء عنصرها	فان فی الخمر معنی لیس فی العنب
فلیت طالعة الشمسین غائبة	ولیت غائبة الشمسین لم تغب

خوله بنت جعفر الحنفیه از زوجات حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و مادر ابو القاسم محمد الاکبر معروف بابن حنفیه بوده است و شانزده نفر از صحابیات نیز خوله نام داشته اند

خیره تابعیه مادر حسن بصری و جاریهٔ حضرت ام سلمه بوده گویند در هنگام رضاع

حسن هر وقت خیره بخدمتی مشغول بود و حسن در مهد گریه و بیقراری نمود حضرت ام سلمه پستان
در دهان او گذاشته وی را ساکت و آرام میکردند و معتقدین حسن را اعتقاد آنکه علم و ورع
حسن از برکات آن شیر و پستان میباشد و خیره بنت خفاف و خیره بنت عبد الرحمن دو زن
محدثه بوده اند خیزران جاریهٔ مشهوره سیتین خلیفه عباسی مهدی و مادر هادی
و هرون الرشید بوده است و بعضی که او را جاریهٔ هرون نوشته سهو کرده اند در زمان خلافت
پسران خود مشار الیها اقتداری داشته و چون در شعر و ادب او را مهارتی بوده با خلیفه مهدی
و منادمت مینموده و مطایبات کثیره فیما بین انها اتفاق افتاده از جمله روزی از حمام بیرون
آمده عرق کرده در آئینه نظر نموده و رخسارهٔ خود را مانند برگ لاله دید که ژاله بر آن باشد این مصرع بر دیوار نوشت

انا التفاحة الحمرا علیها الطل مرشوش
و فرج عرضها شبر علیها العهن منقوش
انشعر که فضل بن یحیی بن خالد برمکی را ستوده از اوست
کفی للفضل ان افضل حرة

خلیفه آن مصرع را دید و در زیران نوشت
در صورتی که خیزران جاریه بوده باشد در
اصبح الفضل و الخلیفه هرون رضیعی لبان خیر النسا
غذتک بثدی و الخلیفة واحد

و دیگر از شعر

مداهنه میباشد و اشعار میکند که فضل را خیزران شیر داده است ابن اثیر و سایر مورخین گفته اند چون
خیزران در زمان خلافت هادی نسبت بمهد علیائی در تمامی امور دولت مداخله میکرد و مرجع کل
شده بود پسرش هادی از این وضع دلتنگ شده خواست دست مداخلهٔ او را کوتاه کند بلکه بقول
میخواست او را مسموم نماید خیزران ملتفت شده بکنیزان خود حکم کرد او را مقتول ساختند گویند
بشار بن برد دو بیت مسطوره ذیل را در هجو مهدی خلیفه و موسی الهادی ولیعهد او گفته است

خلیفة یزنی بعماته — یلعب بالدبوق و الصولجانا
ابدلنا الله به غیره — و دس موسی فی حر الخیزران

خان زاده دختر میریادگار تبریزی بوده طبعی بدیع و طبعی موزون داشته این شعر از وست

شبی در منزل ما میهمان خواهی شدن بانیه — انیس خاطر این ناتوان خواهی شدن بانیه

خدیجه خانم زوجه کریمخان زند معروف بوکیل و عمه مرحوم رضوان آرامگاه شاه شهید سعید آقا
طاب ثراه بوده و بعضی او را خالهٔ شاه شهید دانسته اند در هر حال انیزن را در عالم تاریخ وقعی

و عظمی است چه یکی از اسباب عمده سلطنت سلسلهٔ علیهٔ قاجاریه میتوان او را دانست توضیح آنکه
سالها کریمخان بسلامت بنا خوشی سل بود در ماه صفر هزار و صد و نود و سه هجری این مرض شدت نمود
خدیجه خانم برای شاه شهید سعید که محترماً در دربار کریمخان اقامت داشت پیغام فرستاد که ناخوشی
وکیل در حالت اشتداد است و احتمال هلاکت میرود ملتفت و مستعد کار باش مرحوم مغفور طیبت
مضجعه بعزم شکار مهارلو از شهر شیراز بیرون رفت روز سیزدهم صفر که بشهر برگشت دروازه را بسته دید
دانست که کریمخان درگذشته است و بعضی گویند مجدداً خدیجه خانم او را از این حال آگاه و اعلام
نمود و شاه جنت جایگاه از همانجا دو اسبه با دو نفر تا طهران تاخت و کار سلطنت را چنانچه
که در تاریخ ضبط است بساخت **خدیجه** دختر احمد بن الظنبا بوده و مشار الیها فاضلی مشهور
و معروف بابن الحنبلیه میباشد بنت ابن الحنبلیه نیز محدثه و مادر زین الدین عمر البالسی از اساتید
ابن حجر است و ابن حجر در انباء خود ذکر نموده و مشار الیها در ماه رجب هفتصد و هفتاد و نه هجری
درگذشته است **خدیجه بنت الملک** دختر ملک اشرف شعبان بن حسین از سلاطین
ترک مصر است مشار الیها زوجهٔ قاسم البشتکی بوده و ابن حجر در انباء خود ذکری از او نموده گوید این زن
بعد از همه فرزندان اناث ملک اشرف وفات کرده بعقل و درایت و کفایت کار و ادارهٔ
امور شهری داشته در سال هشتصد و بیست و شش هجری درگذشته است یکی از لطایف مسطوره در او قیا
نویس این است که وقتی شهاب قوصی ادیب در پیشگاه ملک اشرف پدر خدیجه مشار الیها حاضر بود سعد الدین
نام طبیب داخل شد ملک بشهاب گفت در حق این سعد چه میگوئی شهاب گفت اگر در مجلس شما باشد
سعد السعود است و اگر بر سر سفره نشیند سعد بلع و اگر در خیمهٔ او کسی مهمان باشد سعد الاخبیه و اگر معالجه
یکی از سلیمانان رود سعد ذابح و لطف این کلام بر ارباب ذوق معلوم است «بلع» بضم با و فتح
لام بمعنی بلع کننده است **خرنق بنت قحافه** شاعرهٔ عربیه بوده و این دو شعر از وست

اعاذلتی علی رزء افیقی	فقد اشرقتنی بالعذل ریقی
فلا وابیک آسی بعد بشر	علی حی یموت ولا صدیق

خرانه در فتوح واقدی مسطور است که خرانه دختر خالد بن جعفر بن قرطه در فتوحات عراق با سعد بن
ابی وقاص بوده و این ابیات را در مرثیهٔ اشخاصی که در اول محاربه بدرجهٔ شهادت رسیده‌اند سروده

فيا عين جودى بالدموع السواجم ... فقد شرعت فينا سيوف الاعاجم
وحزنا على سعد وعمرو ومالك ... ويسعد مبيد الجيش مثل الغنائم
هم فتية الغر الوجوه اعزة ... ليوث لدى الهيجاء شعث الجماجم

خوله بنت الازور خواهر ضرار بن الازور زنى صحابيه وشاعره بوده است دارای فصاحت وشجاعت ودر فتوح واقدی نام او مذکور است مشار اليها در فتوحات مصر وشام حاضر بوده وکارها کرده وابيات ذيل از نتايج افکار اوست و در وقتی که برادر او ضرار در جنگ [illegible] اسير شده گفته

الا مخبر بعد الفراق يخبرنا ... فمن ذا الذى يا قوم اشغلكم عنا
فلو كنت ادرى انه اخر اللقا ... لكنا وقفنا للوداع وودعنا
الا يا غراب البين هل انت مخبرى ... فهل بقدوم الغائبين تبشرنا
لقد كانت الايام تزهو لقربهم ... وكنا بهم نزهو وكانوا كما كنا
الا قاتل الله النوى ما امره ... واقبحه ماذا يريد النوى منا
ذكرت ليالى الجمع كنا سوية ... ففرقنا ريب الزمان وشتتنا
لئن رجعوا يوما الى دار عزهم ... لثمنا اخفافا للمطايا وقبلنا
ولم انس اذ قالوا ضرار مقيد ... تركناه فى دار العدو ويممنا
فما هذه الايام الا معارة ... وما نحن الا مثل لفظ بلا معنى
ارى القلب لا يختار فى الناس غيرهم ... اذا ما ذكرتهم ذكر قلبى المضنى
سلام على الاحباب فى كل ساعة ... وان ابعدوا عنا وان منعوا منا

نيز اين مرثيه را در همان باب گفته است

فكيف ينام مقروح الجفون ... ابعد اخى يلذ الغمض عينى
اعز على من عينى اليمين ... سابكى ما حييت على شقيقى
لهان على اذ غير المهين ... فلو انى لحقت به قتيلا
واعلق منه بالحبل المتين ... وكنت الى السلو ارى طريقا
فليس يموت موت المستكين ... وانا معشر من مات منا
وانى ان يقال مضى ضرار

وکم فی الحرب یقصم للغبون

وقالوا اکم بکاؤک قلت مهلا
اما ابکی وقد قطعوا وتینی

مزروعه بنت عملوق که از نساء با فصاحت عرب بود و پسرش صابر بن اوس با ضرار در جنگ انطاکیه اسیر شد چون اشعار خوله را در حق ضرار شنید این ابیات را در حق پسر خود نظم کرد

ایا ولدی قد زاد قلبی تلهبا
وقد احرقت منی الخدود المدامع
وقد اضرمت نار المصیبة شعلة
وقد حمیت منا الحشا والاضالع
واسأل عنك الركب کی یخبرونی
بحالك کیما تستکن المدامع
فلم یك فیهم مخبر عنك صادقا
ولا منهم من قال انك راجع
فیا ولدی مذ غبت کدرت عیشتی
فقلبی مصدوع وطرفی دامع
وفکری مقسوم وعقلی موله
ودمعی مسفوح وداری بلاقع
فان تك حیا صمت لله حجة
وان تکن الاخری فما العبد صانع

وعفیره بنت غفار وسلمه بنت ذراع ولبنی بنت سوار وسلیمی بنت النعمان وام ابان وهند بنت عمرو بن وزینب الانصاریه زنهای صاحب شان و شجاعت بوده و در وقعه های یرموک و اجنادین رشادتها نموده و با ستون خیمه در میدان جنگ مانند مردان رزم کرده و سلیمی بنت سعد که زاهده عابده و دختر زید بیثیا و پدرش یکی از عشرهٔ مبشره بود چون اشعار خوله و مزروعه شنید بعبارات بلیغه آنها را نصیحت کرد و تسلی داد

دارمیة الحجونیه صاحب عقد الفرید گوید دارمیه زنی بود از بنی کنانه که سکنی داشت با چردهٔ سیاه و چون در کوهی که حجون کعبه در انجا واقع است منزلیست اورا حجونیه میگفتند معاویه در اثنای حج از دارمیه جویا شده گفتند هنوز زنده است اورا احضار کرده باو گفت ما جاء بك یا ابنة حام یعنی بچه جهة آمدی و درین سؤال کنایه بسیاه چردگی دارمیه بود مشار الیها در جواب گفت گویا مقصود تو ازاین سؤال عیب جوئی و مطایبه باشد بدانکه من زنی از بنی کنانه هستم نسبتی با فرزندان حام ندارم معاویه گفت راست میگوئی آیا میدانی ترا برای چه احضار کردم دارمیه گفت لا یعلم الغیب الا الله معاویه گفت بجهة آنکه علی علیه السلام را دوست داری و مرا دشمن باو محبت میورزی و با من خصومت دارمیه گفت اگر حقیقت را بیان کنم مؤاخذ نخواهم بود معاویه گفت نه دارمیه

گفت علی را دوست دارم برای آنکه عادل بود و با مردم بطور مواسات معامله مینمود و با تو دشمنم بجهة اینکه چیزی را خواستی و ادعا کردی که لیاقت و استحقاق آن را نداشتی و با شخصی در آن باب جنگ و جدال نمودی که از تو احق و الیق بود و من کسی را دوست میدارم که رسول اکرم صلّی الله علیه و آله او را دوست میداشت و او خود دوستار فقرا و مساکین بود و صاحبان دیانت را احترام مینمود و ترا دشمن میدارم از آنکه خونها ریختی و پیرو هوای نفس خود گردیدی و بعدل و انصاف حکم نمودی بلکه بظلم و اعتساف متمسک شدی معاویه گفت خصومت تو با من برای آنست که شکم و پستانهای تو بزرگ و رانهای تو فربه است دارمیه گفت درین اوصاف هندرا در تو ضرب المثل شده است نه من معاویه گفت ای بانو مکن مقصود من فهم عیب تو نیست چه اگر شکم زن بزرگ باشد طفل تام الخلقه و کامل میشود و اگر پستانهای او بزرگ باشد کودکی را که شیر میدهد سیر میکند و اگر رانها بزرگ و فربه باشد جائی را که می‌نشیند برمینماید و مکانیکه نشسته او را خواهد بود معاویه باین کلمات حدت دارمیه را کم کرده او را آرام ساخت بعد از آن باو گفت آیا تو علی را دیده دارمیه گفت بلی دیده ام معاویه گفت او را چگونه یافتی دارمیه گفت والله علی را دیدم که این ملک و سلطنت که ترا مفتون نموده ابداً او را بخود راغب نساخته بود و این جاه و جلال که ترا مشغول و زبون دارد مطلقا در او اثری نداشت معاویه گفت آیا کلمات علی را استماع نموده دارمیه گفت بلی کلمات آنحضرت شفای قلوب بود و صیقل اذهان چنانکه روغن زیتون بالخاصیه زنگ را زایل میکند کلام امیرالمؤمنین علی عم هم زنگ بلیه را از دلها میزدود معاویه بر طبق معنی این شعر

شهدت بحسن صفاتها ضراتها	والفضل ما شهدت به الأعداء

گفت ای دارمیه راست گفتی حضرت مرتضی عم و کلام او چنین بود بعد از آن معاویه بدارمیه گفت آیا حاجتی بمن داری دارمیه گفت در اینحال آیا ممکن است که حاجت من نزد تو موقع قبول یابد معاویه گفت بلی هر حاجتی که داشته باشی از برای تو برمیآورم دارمیه گفت یکصد شتر ماده میخواهم که پیشتر آنها مایل بقرمزی باشد و شتربانان آنها هم با شتران باشد معاویه گفت آنچه خواستی بتو دهم تر دو توسّل علی خواهم دارمیه گفت سبحان الله مگر تو از علی پست تر گشتی معاویه گفت

اذا لم اعد بالحلم منّی علیکم

فمن ذا الذی بعدی یؤمل للحلم ... خذیها هنیئا واذکری فعل ماجد

جزاك علی حرب العداوة بالسلم ... بعد از آن بدارمیه گفت قسم بخدا اگر علی زنده

و بجای من بود یک شعرهم بتو نمیداد دارمیه گفت والله علی از مال مسلمین نیم یک شعرهم بکسی نمیداد و

اعتبار این خبر آنست که در عقد الفرید تصنیف ابن عبد ربه آمده و هر کس شرح احوال و ترجمه مفصله این

مصنف و کتاب او را بخواهد بعبقات الانوار از تصانیف علامة الوقت و حافظ العصر غیاث

الحق والملة والدین مروج آثار ائمة المصطفین میر حامد حسین مد الله ظلاله و اماله فی الدارین ماله رجوع

نماید و لاشوب صاحبه سلطان مادر سلطان سلیمان خان ثانی و از حلائل سلطان

ابراهیم خان سلطان عثمانی است و در سلیمانیه مدفون شده پسر او سلطان سلیمان در روز دوم

محرم سال هزار و نود و نه هجری بتخت سلطنت عثمانی جلوس کرد و تاریخ جلوس او را چنین نظم کرده اند

یوم ثانی محرم انجلاء صبح ده ... یمن ایله سلطان سلیمان زمان ابتدای جلوس

سلطان سلیمان چهل و دو ماه و دوازده روز کم سلطنت کرد و چون درگذشت پنجاه و یکسال از عمر او

و ختر گویند زنی متخلص باین تخلص بوده و شعر مسطور در ذیل را باو نسبت میدهند

مگر رسوای عشق از مردم عالم غمی دارد ... که عاشق گشتن و رسوا شدن هم عالمی دارد

دعد زوجه نمر بن تولب العکلی و نمر شاعری مخضرمی و از فصحای اصحاب و جوانمردان عرب است

اهیم بدعد ما حییت وان امت ... او کل بدعد من یهیم بها بعدی

و از شعر و رجیل و جهور و جد معلوم میشود و پوشیده نباشد که دعد و هند مثابه علم جنس است برای

نسوان مثل زید و عمرو برای مردان و دعد منصرف و غیر منصرف هر دو استعمال میشود و علت غیر منصرف

بودن آن تانیث و علمیت است و چون ساکن الوسط و خفیف میباشد جایز است که منصرف

استعمال شود چنانکه در بیت مذکور استعمال شده دفاق کنیزکی مغنیه و صاحب جمال بوده

در ادبیات مهارتی داشته ابتدا با یحیی بن ربیع بخواب شده احمد بن یحیی از بطن او بوجود آمده

و احمد را باضافت اسم مشار الیها ابن دفاق گفته اند بعد از وفات یحیی صباحت و ملاحت

و ید طولای او در علم موسیقی جمعی از بزرگان را خواستگار دفاق نمود و او چند شوهر بدفعات اختیار

کرد و همه بزودی درگذشتند و دفاق بشآمت مشهور شد و اشعار مسطور را در حق او گفتند

قلت لما رأیت دار دقاق　　حسنها قد اضر بالعشاق
حذروا الرابع الشقی دقاقا　　لا یکونن نجمه فی محاق
الدعر بضعها فان دقاقا　　شؤم حرها قد سار فی الآفاق
لو تضاجع بعلا فهب سلیما　　بل جریحا و جرحه غیر راقی

آخر الامر دقاق در سلک ملازمان حمدونه دختر هرون الرشید منسلک گردید و حکایات و مزاحهای غریب از انیزن معروفست چون از دایره ادب خارج میباشد از نگارش آن صرف نظر نمودیم همینقدر گوئیم در مسخرگی و شوخی دقاق بی بدل بوده است **دفره** از ثقات تابعیات طبقه اول و زنی بصراوی بوده و محمد بن سیرین از مشار الیها روایت حدیث نموده ابن حجر عسقلانی در اصابه گوید نسائی که یکی از اصحاب کتب سته میباشد یک حدیث از دفره در کتاب خود ثبت و تخریج کرده و آنحدیث را مشار الیها از عایشه روایت نموده است بقول بعضی دفره ادراک زمان حضرت رسول صلعم را کرده و بشرف حضور و مفاوضت آن بزرگوار نایل گردیده و اسم او را دقره بقاف نوشته‌اند **دلشاد خاتون** دختر تمرتاش ابن امیر چوپان زوجه امیر شیخ حسن ایلکانی معروف بشیخ حسن کبیر و مادر سلطان اویس است و سلطان اویس ممدوح خواجه جمال الدین سلمان ساوجی بوده چنانکه قصیده غرا در جلوس او نظم نموده که ماده تاریخ آن چهار بیت مسطور در ذیلست

مبشران سعادت بر این بلند رواق　　همی کشند ندا در ممالک آفاق
که سال هفتصد و پنجاه و هفت ماه رجب　　باتفاق خلایق بیاری خلاق
خدایگان سلاطین معز شیخ اویس　　پناه و پشت ملوک جهان علی الاطلاق
نشست خسرو روی زمین باستحقاق　　فراز تخت سلاطین بدار ملک عراق

دلشاد خاتون در سال هفتصد و پنجاه و دو هجری در بغداد درگذشت و نعش او را بنجف اشرف حمل نموده و در آنجا دفن کردند بعضی گویند شیخ حسن دلشاد خاتون را بعمزاده خود اشرف بن تمرتاش مفتون دیده لهذا او را مسموم کرد صلاح الدین صفدی گوید در زمان امیر شیخ حسن حکومت در واقع بدست دلشاد خاتون بود و او غربا را نوازش مینمود و فقرا پیوسته مشمول احسان او بودند دلشاد خاتون دختر امیر علی جلایر و زوجه امیر حسن جلایر بوده و شوهرش مدتی در بلخ حکومت نموده

طبع موزونی داشته‌اند و مطلع از افکار اوست	اشکی که سر ز گوشهٔ چشمم برون کنند
برروی من نشینند و دعوی خون کنند	حل شد از غم همه مشکل که مرا در دل بود
جز غم عشق که حل کردن آن مشکل بود	دلشاد شاعره بوده است که از علما

شمرده شده است و بعضی گفته‌اند یکی از زوجات خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه و منها

باین اسم بوده و طبعی موزون داشته اشعرا با وی نسبت داده‌اند	طاعات منکران محبت قبول نیست
صد بار اگر به چشمهٔ زمزم وضو کنند	دنانیر جاریهٔ مغنیه بوده است که یحیی بن

خالد برمکی او را آزاد کرده و بصباحت منظر و مهارت در موسیقی و آواز خوش و نغمات دلکش
معروف و مشهور است بعلاوه در نظم و نثر هم یدی طولی داشته و فن موسیقی را از بذل که در حرف
باء ترجمه حال او نگاشته شد و از اساتید بذل که فلیح و ابن جامع و ابراهیم و اسحق موصلی و
سایر مشاهیر موسیقی دانهای آن عصر باشند اخذ کرده ابوالفرج در اغانی مینویسد اسحق موصلی گفته
پدرم ابراهیم موصلی میگفت روزی خواستم در نغمه ایرادی بر دنانیر وارد آورم او را امر بخواندن
آن نغمه و ادا نمودم و بدقت استماع کردم عیبی در آن نیافتم که اظهار نمایم بموجب مسطورات ارباب
سیر هرون الرشید میلی مفرط بساز و آواز دنانیر داشته و هر وقت بخانهٔ یحیی برمکی میرفته او را احضار بخواندن
و نواختن امر میکرده و انعامی وافر باو میداده عقیل آزاد کرده صالح بن هرون را حسن و جمال دنانیر
آشفته و مفتون ساخته و در باب وعده و مطال او گفته

وتحيرت بين وعد ومطل	يا دنانير قد تنكر عقلي
فاقتليني ان كنت تهوين قتلي	شغفي شافعي اليك والا

ابن ظافر در کتاب خود از قدرت طبع دنانیر
حکایت کرده گوید روزی یحیی برمکی بگلستانی رفته و دنانیر با او بوده چون صفای گلها و نزهت آن گلستان
را مشاهده نمود این بیت را انشاد کرد الورد احسن منظرا فتمتعوا باللحظ منه
و از دنانیر خواست که این بیت را بشعر دیگر توأم سازد گفت فاذا انقضت ایامه ورد الخدود ینوب عنه
انشاد این شعر مبلغی محبت یحیی را بدنانیر زیاد کرد و از دنانیر حکایات و روایات بسیار مشاهده شده که همه
استحسان و تعجب و شگفت است مخصوصا داستان وفای او نسبت بیحیی غریب و در مواضع عدیده
نگاشته شده است دنانیر جاریهٔ ابن کناسه محمد بن کناسه از شعرای عباسیین و از اصحاب

شعرا میباشد و او جاریهٔ شاعره و مغنیه داشته مسماة بدنانیر که ارباب فضل و ادب مخصوصاً
رفته با مشار الیها مفاوضه و مشاعره مینموده اند علی بن عثمان الکلابی که از ادبای آن زمان میباشد
گوید روزی بخانهٔ ابن کناسه رفتم و وی غایب بود با جاریهٔ او دنانیر مشغول گفتگو شدم در اثنای
صحبت دنانیر بمن گفت یا ابا الحسین ترا محزون و مغموم می بینم گفتم برادری داشتم از قریش
درگذشت اینک از وفات او یاد میکردم دنانیر قدری فکر کرده این دو بیت را برخواند

بکیت علی اخ لك من قریش	فابکانا بکاؤك یا علی
فمات وما خبرناه ولکن	طهارة صحبة الخبر الجلی

نیز علی بن عثمان گوید روزی نزد محمد بن کناسه بودم گفت میخواهم از ذکاوت و کیاست و فهم و فراست
دنانیر را بتو معلوم کنم آنگاه بمشار الیها نوشت انك امة ضعیفة لكعاء فاذا جائك كتابي
هذا فعجلی بجوابي والسلم دنانیر در جواب نوشت ساءني تهجینك ایای عند ابی الحسین واله
من اعیا العی الجواب عما لا جواب له والسلام بعضی از اشعار دنانیر در جلد دوازدهم اغانی
نگاشته شده و او را بمهارت در ادب و خصال حمیده ستوده اند و بر فوت او ابن کناسه گفته

الحمد لله لا شریك له	یا لیت ما کان منك لم یکن
ان لم یك القول قل فیك فما	افحمني غیر شدة الحزن

و پوشیده نباشد که ابن کناسه داماد ابراهیم بن ادهم زاهد و عارف معروف میباشد و ابراهیم
خال ابن کناسه بوده و ابن کناسه در حق ابراهیم مرثیه ها دارد دنیا ابن خلکان گوید دنیا
جاریه شاعره بوده است از عبد السلام معروف بدیك الجن گویند مشار الیها پسری از دیك
الجن بهم رسانید و آن پسر درگذشت دنیا ابیات ذیل را در مرثیهٔ پسر خود انشا کرده بیت

بابي بنیك بالعراء المقفر	وسترت وجهك بالتراب الاعفر
بابي بذلتك بعد صون للبلی	ورجعت عنك صبرت ام لم اصبر
لو کنت اقدر ان اری اثر البلی	لترکت وجهك ضاحیا لم یقبر

دیك الجن وقتی گمان کرد که دنیا با غلام او سر و کاری دارد هر دو را بکشت و بعد پشیمان شد
و برای هر دو مرثیه ها گفت ابو الفرج اصفهانی در اغانی گوید دختری که بدست دیك الجن

مقتول شد مسماة بوردوا ابتدا نصرانیه بود مشار الیها اورا مسلمان و تزویج نمود دنیا جاریهٔ ابو عیینه بصری از شعرای دولت عباسیین بوده و شاعر مشار الیها فاطمه بنت عمرو بجنس هزار مرد تعشقی بهم رسانیده چون فاطمه از نجبا و عیسی بن سلیمان شوهرش بشجاعت و نباهت معروف بود هر وقت ابو عیینه میخواست شعری در حق معشوقهٔ خود فاطمه بنظم آورد از ذکر اسم او احتراز کرده بنام جاریهٔ خود دنیا انشاد مینمود

ولحبی اشد من کل حب	ما لقلبی ارق من کل قلب
اشتهی قربها و تکره قربی	ولدنیا علی جنونی بدنیا
والبلایا تکون من کل ضرب	نزلت بی بلیة من هواها

دولت بانو بیگم دختر محمد اعظم شاه ابن اورنگ زیب عالمگیر پادشاه هندوستان بوده و علاوه بر حسن و جمال فضل و فضائل بکمال داشته و انچه اسباب حظوت او نزد آن پادشاه گردیده است وهناء زوجهٔ حجاج راجز مشهور و دختر مسحل میباشد و مسحل از اولاد مالک بن سعد بن زید مناة است دهناء طبعی موزون داشته اما حجاج را چندان میل و مهری با و نبوده بنا براین دهناء و پدرش بوالی مملکت یمامه که حجاج از اهالی آن مملکت بود شکایت بردند و مشار الیها بوالی اظهار داشت که شوهرمن از من دوری میجوید و من الی الآن بحالت بکارت باقی هستم حجاج بحجهٔ این بی شرمی که از دهناء بظهور رسید او را طلاق داد و بعد از آن طرفین گفتگوهای دور از ادب در محضر والی ولایت نمودند و آخر الامر والی یکسال بحجاج مهلت داد که در ظرف این مدت بوجه با زوجهٔ خود را راضی سازد و حجاج ابیات ذیل را منظوم کرد

اظننت الدهنا و ظن مسحل	ان الامیر بالقضاء یعجل
عن کسلاتی والحصان یکسل	عن انقاد وهو طرف هیکل

دهناء چون شنید و بیت شنید ابیات مسطور را انشاد کرد

وخشیة الشرطی والمشیر	والله لولا خشیة الامیر
لجولان صعبة عسیر	لحلت من شیخ بنی الفقیر

حجاج که لبید شعر استماع نمود با سماعیل و نواز دهناء پرداخت در الحال مشار الیها ابیات ذیل را نظم کرد

الیک والتقبیل بعد الشم	تالله لا تخدعنی بالضم
	الا بهز هاز سلی همی

اخر

حرف الذال

ذات الاذنین لقب عایشه دختر طلحه بوده گویند این لقب را حضرت سکینه بنت الحسین ع بعایشه داده ولی نظر بحکم وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ این حرف بنظر مستبعد میآید و ذات الاذنین یعنی صاحب دو گوش و این کنایه از بزرگی دو گوش است دو زن که در تحت عقد زوجیت یکمرد باشند هر یک ضره آن دیگر میباشند

ذات الخال از جواری هرون الرشید و مغنیهٔ ایست مشهور که در حسن و جمال بکمال بوده و ابیات مسطور ذیل را هرون الرشید در وصف مشار الیها و دو جاریهٔ دیگر سروده

ملك الثلاث الآنسات عنانی	وحللن من قلبی بكل مكان
ما لی تطاوعنی البریة كلها	واطیعهن وهن فی عصیان
ما ذاك الا ان سلطان الهوی	وبه غلبن اعز من سلطانی

بعقیده بعضی این ابیات از احنف شاعر است و از قول هرون بنظم آورده است و در هر حال اسم ذات الخال خنث بوده چون در لب بالا خالی بسیار مطبوع داشته معروف بذات الخال شده و دو جاریهٔ دیگر که در ابیات فوق بآنها اشاره شده یکی سحر نام داشته و یکی ضیا و هرون در دو بیت مسطور تصریح باسم این سه کنیزک نموده

هن سحر وضیاء وخنث	ان سحرا وضیاءا وخنث
ثلثی قلبی وترباها الثلث	اخذت سحر ولا ذنب لها

و ذات الخال اسم موضعی است در عربستان و عمرو بن معدیکرب که میگوید وهم قتلوا بذات الخال قیسا اشاره بهمان محل است **ذات الخمار** لقب هنیده بنت صعصعه و او عمهٔ فرزدق شاعر مشهور بوده و خمار بمعنی معجر و ذات الخمار بمعنی صاحب معجر است و وجه اینکه مشار الیها باین لقب ملقب شده این است که روزی هنیده نزد پدر و برادر و شوهر و خال خود نشسته بود ناگاه معجر از سر برداشت سبب از او پرسیدند گفت بر خود بالیدم که چهار نفر مرد مثل شما با من محرم است و میتوانم نزد آنها معجر از سر دور کنم و این خیال را بصورت وقوع در آوردم بعد گفت پدرم صعصعة بن ناجیه و برادرم غالب بن صعصعه و خالم اقرع بن حابس و شوهرم زبرقان بن بدر میباشد اگر در میان زنان عرب یکی باشد که بتواند نزد چهار نفر مرد محرم مثل این اشخاص بی معجر ظاهر شود من باو پنجاه نفر شتر می بخشم از آن روز هنیده را ذات الخمار

گفته محمد امین المحبی بعد از آنکه حکایت مذکور را بوضع مزبور روایت میکند میگوید از نظایر این داستانها که اغرب
از آن نیز میباشد حال فاطمه بنت عبد الملک زوجه عمر بن عبد العزیز است که سیزده مرد محرم داشته و همه اینها
خلیفه بوده اند و در نزد هر سیزده نفر بی نقاب و حجاب نشسته ظاهر شود اما آن محارم پدرش عبد الملک
بن مروان بن حکم و برادرانش ولید و سلیمان و یزید و هشام و برادرزاده هایش ولید بن یزید و یزید
بن ولید و ابراهیم بن ولید و خال او معاویة بن یزید و جد پدرش معاویة بن ابی سفیان و شوهرش عمر بن
عبد العزیز بوده اند لاکن فاطمه صحبت همه این سیزده نفر را درک نکرده است مادر فاطمه نیز که دختر یزید بن
معاویه بوده است **ذات النطاقین** اسماء دختر ابی بکر است که ترجمه حالش در حرف
الف نگاشته شد اما وجه ملقب شدن او باین لقب آن است که در شب هجرت حضرت رسول ص اسماء
نطاق خود را دو قسمت کرده قسمتی را سفره آنحضرت قرار داد و قسمت دیگر را بند مشک آب نمود
و بقولی قسمتی را بند سفره و قسمت دیگر را بند مشک کرد لهذا حضرت فخر کائنات علیه افضل الصلوة
فرمود خدای اسماء بعوض این نطاق تو پروردگار عالمیان بغرآسمه در بهشت دو نطاق تو عنایت
خواهد فرمود از آنوقت اسماء را ذات النطاقین گفتند و نطاق بر وزن کتاب نوعی از جامه است
که زنان عرب در زیر البسه میپوشند گویند اگر پسران ابی بکر بلیاقت و کفایت دختران او بودند فتنه جلا
باشکال بسر میرسید و همه کس میداند که وقعه جمل را عایشه سبب بود و اسماء نیز پسر خود عبد الله بن
زبیر را در وقتی که در کعبه معظمه اجلها الله تعالی متحصن گردید چگونه در مقابل حجاج بمقاومت و ثبات
تحریض نمود **ذلفاء** از جواری مشهوره عصر خلفای اموی است که در ادبیات و معارف
مهارتی کامل داشته و جمال او نیز بکمال بود در حق او

قد اخرجت من کیس دهقان		وانما الذلفاء یاقوتة

ذلفاء در مدینه منوره متولد شده و مردم
کلیة مفتون جمال و کمال او بوده اند و از اشعاری که در حق او بنظم آورده اند و در اغانی مسطور است
ابیات ذیل میباشد که بعضی نسبت به احوص بن محمد الانصاری داده اند و بعضی از حمیری العبادی گفته

انما الذلفاء همی	فلیدعنی من یلوم	احسن الناس جمیعا
حین تمشی و تقوم	حبب الذلفاء عندی	منطق منها رخیم
اصل الحب لترضی	وهی للحبل صروم	حبها فی القلب داء

۱۵ مستکن

مستحسن لایم در مستطرف مسطور است که سعید بن عبد الملک برادر سلیمان بن عبد الملک
اموی ذلفاء را بوجهی که تقریباً معادل بیست و نهزار تومان حالیه باشد از صاحب اوّل او
خرید بعد از آنکه خلافت بسلیمان بن عبد الملک رسید ذلفاء نیز در تحت ملکیت او در آمد اما محبتی
کامل بمالک اوّلی خود داشت و دستگاه خلافت و تجملات آن اسباب تسلی او نشد
و تعشق خود را بمالک مشار الیه اظهار میکرد چنانکه روزی از در عمارت خلافت بیرون آمده انشاد
کفت عباد الله من لی بدواء ما لا یشتکی وعلاج ما لا یسمّی طال الحجاب و ابطاء
الجواب والقلب طائر والعقل عازب والنّفس والهه والفؤاد مختلس والنّوم
محتبس رحمة الله علی قوم عاشوا اجلدا وماتوا کمدا ولو کان الی الصّبر حیلة او الی ترك
الغرام سبیل لکان امرا جمیلا گویند شبی سنان نام مغنی در حوالی سرای خلافت ابیات ذیل را

برای دوستان خود می خواند بیت	محجوبة سمعت صوتی فأرّقها
من آخر اللیل لمّا نبّه السحر	فی لیلة البدر ما یدری مضاجعها
اوجهها عنده ابهی ام القمر	لم یحجب الصّوت احراس ولا غلق
فدمعها الطرق الصّوت منحدر	لو مکّنت لمشت نحوی علی قدم
تکاد من لینها فی المشی تنفطر	ذلفاء صدای سنان را شنید و برای

استماع ابیاتی که مشار الیه میخواند از فراش خلیفه بیرون آمد و اشعار مسطوره را شنید و مناسب حال
خود دید و بیاد خواجهٔ قدیم و صاحب نخستین که گفتیم بالکل روح و تن او بود منقلب شد
بنای گریستن و زاری را گذاشت سلیمان از صدای گریهٔ او بیدار شده علّت گریهٔ او را
پرسید ذلفاء این دو شعر را بسبیل ارتجال انشاء کرد و بلطف احتیال وانمود که این اشتکی
و اشک ریزی از در غیرت است که چرا صاحب این آوازه تشبیب من دهان باز کرد

الا ربّ صوت رائع من مشوّه	قبیح المحیّا واضع الأب والجد
یروعك منه صوته ولعلّه	الی امة یعزی معا والی عبد

صاحب تزیین الاسواق این حکایت را برخلاف صاحب اغانی نسبت بعنوان نام
جاریهٔ عبد الملک داده است ابو الفرج اصفهانی در اغانی در ترجمهٔ حال جمیلهٔ مغنّیه

بنا سبقتی میتوسید بعد از سلیمان بن عبد الملک شخصی ذلفاء را بزنی گرفت و وقتی بر او متغیر شده
بطلاق ثلاثه او را مطلقه کرد اما بعد زیاده از حد پشیمان شد و از اینوقت لفظ ثلاثه را مشئوم دانسته
اگر چیزی را شماره میکرد میگفت واحد اثنین اربعه ولفظ ثلاثه را بر زبان نمی‌آورد و هم او در این باب گفته
ذلفاء جاریهٔ ابن طرخان از مشهورات جواری شواعر عصر عباسیان میباشد و ابو
نواس شاعر در این بیت او را اراده کرده گفته

تتشهی فیا شل الخلفاء	عجبا من حماقة الذلفاء
	میگوید تعجب است از حماقت ذلفا که سر

خرزه سطبر خلفا را آرزو مینماید در شان انشاد این شعر چنین گفته اند که وقتی ابو نواس از جهة حاتم
سخن سنجی و شاعری بدیدن ذلفاء رفت و از دنبال وی مروان بن ابی حفصه شاعر مشهور
نیز که از ثقلاء آن عصر بود برحسب اتفاق وارد اندخانه گردید ابن طرخان از بابت تقیلی
و کاهلی مروان حرمتی درحق او بظهور نرسانید و ابو نواس را بالای دست مروان نشانید
و این معنی بر طبع ابن حفصه گران آمد و خواست در ضمن شعری اشعار کند که تخفیف و توهین عشاق و تحمیل

مکروهات و ملامت بر ایشان رسم تازه نیست	بذل مال و جاه ترک نام و ننگ
در طریق عشق اول منزل است	و هم میخواهست که میل خاطر و هوای قلبی ذلفا
درحق خود استنباط نماید با بیند و ملاحظه این بیت برخواند	غیضت من عبراتهن وقلن لی
ماذا لقیت من الهوی ولقینا	ذلفاء از قصد و ما فی الضمیر مروان آگاه شده

از انجا لاابتی انشاد نمود که مشعر بود بر عجم انف و خلاف میل وی و موهم آنکه تو را شایستگی
صحبت من نیست و همسر من خلیفهٔ عصر و پادشاه وقت خواهد بود لاغیر و تو از سرودن
این شعر شوق مکنون و عشق نهفته مرا نسبت بحضرت خلافت از جای برانگیختی و آن بیت این است

قد هجت بالبیت الذی انشدتنی	حبا بقلبی بالالام دفینا

ابو نواس از مکالمه که در ضمن شعر اسا رمدن اشعار شد بلند پروازی ذلفاء را التفرس کرد و دانسته
که او منکر وی نیز هست آرزوی ذلفا اشتهار کرده گفته

تتشهی فیا شل الخلفاء	عجبا من حماقة الذلفاء
	وازمفاوضات اشار الیها باشعراء العصر

حکایتی است که دلیل قوت بدیهه گوئی و قدرت طبع او میتواند بود و آنرا ابن ظافر در کتاب

لا ابالی ان الله فرق ان عددتها
طلاق ذلفاء بینی وبین ...
فان یعش لم یلق ...
انی وجدت ...

خود ذکر کرده و گفته است روزی عباس بن احنف شاعر که از ظرفای زمان کرباس خلفای بنی عباس بود بمنزل ذلفاء ورود نمود و شعر ذیل را برا و انشاد نموده پرسید که آیا بیتی مناسب این مضمون میدانی

اهدى له احبابه اترجة — فبكى واشفق من عيافة زاجر

ذلفاء بدیهة بیتی مشتمل بر فکری بکر در کمال تناسب با مضمون شعر ابن احنف بخواند گفت

خاف التلون في الوداد لانها — لونان باطنها خلاف الظاهر

عباس بن احنف ازین بدیهه مطبوع زیاده از حد تعجب نمود و بر ذلفاء از روی حقیقت آفرینها کرد و از روی درخواست که این یک بیت را با و واگذار کند و نزد احدی اظهار ننماید که از افکار ابکار اوست ذلفاء ملتمس او را قرین قبول داشت و بعد از آن ابن احنف این دو بیت را باهم انشاد کرد

حرف الراء رابعه مشار الیها غیر از رابعه عدویه و شامیه و جیلانیه است که بعد ذکر میشود ابن حجر در کتاب انباء در ضمن متوفیات سال هشتصد و سی و دو هجری ذکری از و نموده و معلوم میشود دختر خود ابن حجر عسقلانی بوده در سال هشتصد و پانزده در مکه معظمه در مجلس درس حدیث محدث مشهور شیخ زین الدین المراغی حاضر شده و بسیاری از محدثین مصر و شام بمشار الیها اجازه داده اند شیخ الشیوخ محب الدین بن الاشقر او را بزنی گرفته اما قبل از و چندی زوجه شهاب الدین بکتمون بوده است بطور استطرا د اظهار میدارد که دو شعر ذیل را اکثر برابعه عدویه نسبت داده اند

تعصي الاله وانت تزعم حبه — هذا لعمرك في الصنيع بديع
لو كان حبك صادقا لاطعته — ان المحب لمن يحب مطيع

و علی القاری در شرح شفا نیز همینطور گفته است اما در بعضی کتب باسم محمود وراق نوشته شده

رامه بنت الحصين النجابیه است که شاعره بصریه و از شعرای حماسه میباشد و این دو بیت از وست

یالیت شعري ولیت اصبحت غصصا — هل اهبطن قرية ليست بها دور
لقد تبدلت من نجد وساكنه — اوضاعها الديك يدعو والسنانير

کلمه عند همین حالت را دارد یعنی لیت در شعر رامه مبتدا است چنانکه عند در بیت متنبی فاعل که لفظا آنها اراده شده نه معنی

ربا العقیلیه شاعره بوده است بصریه از شعرای حماسه و این بیت از وست

فما وجد مغلول بتيماء موثق — بساقيه من ضرب القيود كبول

قلیل الموالی مسلّم بجریرة — له بعد نومات العیون عویل
یقول له البوّاب انت معذّب — غداة غدٍ او مسلّم فقتیل
باکثر منّی لوعة یوم بان لی — فراق حبیب ما الیه سبیل
عشیّة امشی القصد ثمّ یردّنی — عن القصد روعات الهوی فامیل

وبعضی این اشعار را بصاحبة الهلالیه نسبت داده اند رابعة العدویه امّ الخیر رابعهٔ دختر اسمعیل العدویه از نساء مشهورهٔ مائهٔ اول هجری و از اهالی بصره بوده است در شک و ایقان و حقایق و عرفان و کشف و شهود مشار الیها مقامی بلند داشته ابوالقاسم القشیری در رسالهٔ خویش میگوید رابعه بارها در مناجات خود میگفت الهی دلی که تورا دوست دارد آیا او را در آتش میسوزانی نوبتی در جواب او هاتفی ندا در داد و گفت ظن بد مبر که پروردگار رحیم اینکار نمیکند خلاصه امتیازات در صفای ضمیر و کمالات نفسانی بر اکثر رجال تفوق داشت از آنرو او را تاج الرجال میگفتند و بدرجهٔ در زهد و قدس و تقوی شهرت یافت که ضرب المثل گردید و هر زنی را که میخواهند بمقامات معنوی بستایند میگویند رابعهٔ زمان خود میباشد از مشاهیر عصر رابعه یکی حسن بصری بود و بعد از آنکه شوهر رابعه درگذشت حسن طالب شد که او را بزنی بگیرد رابعه بعضی مسائل در حقایق و معارف ازو پرسید و بعد از احتیار از قبول مطلب حسن امتناع نمود و این ابیات بنظم آورد

راحتی یا اخوتی فی خلوتی — وحبیبی دائما فی حضرتی
لم اجد لی عن هواه عوضا — وهواه فی البرایا محنتی
حیثما کنت اشاهد حسنه — فهو محرابی الیه قبلتی
ان امت وجدا وما ثمّ رضا — واعنائی فی الوری واشقوتی
یا طبیب القلب یا کلّ المنی — جد بوصل منک یشفی مهجتی
یا سروری وحیاتی دائما — نشأتی منک وایضا نشوتی
قد هجرت الخلق جمعا ارتجی — منک وصلا فهو اقصی منیتی

سفیان ثوری نیز با رابعه معاصر و جلالت قدر او را معترف بوده و بزیارت مشار الیها میرفت و مشکلاتی که در حقایق داشت ازو

سپرسید و وی حمل نمود روزی سفیان برابعه گفت درجه ایمان و اعتقاد خود را بحضرت حق جل و علا برای من بیان نما رابعه گفت من خدا را بشوق بهشت و خوف جهنم نمیپرستم بلکه از کمال عشق بآنحضرت و برای ادای شرایط عبودیت عبادت مینمایم بعد ازان این ابیات را انشا نمود

احبك حبين حب الهوى — وحبا لانك اهل لذاك

فاما الذي هو حب الهوى — فشغلي بذكرك عمن سواك

واما الذي انت اهل له — فكشفك لي الحجب حتى اراك

فلا الحمد في ذا ولا ذاك لي — ولكن لك الحمد في ذا وذاك

مختصر ارباب سلوک رابعه را ارباب کرامات میدانند و حکایات ازو مینمایند وفات او در سال یکصد و سی و پنج و بقولی در یکصد و هشتاد و پنج هجری در حوالی قدس شریف اتفاق افتاد و مزار او زیارتگاه اهل سلوک و عرفا میباشد رابعة الشامیه بنا بر مسطورات صاحب نفحات الانس این زن نیز در طریق عرفان بمقامی بلند رسیده و کرامات ازاو دیده شده است گاهی در حالت خوف و خشیت و وقتی در عالم رجا و سکونت بوده زمانی این ابیات را قرائت مینمود

حبيب ليس يعدله حبيب — وما لسواه في قلبي نصيب

حبيب غاب عن بصري وشخصي — ولكن عن فؤادي ما يغيب

وبعضی اوقات بیتین ذیل را میخواند

اني جعلتك في الفؤاد محدثي — وابحت جسمي من اراد جلوسي

فالجسم مني للجليس مؤانس — وحبيب قلبي في الفؤاد انيسي

ابو النجیب سهروردی صاحب کتاب عوارف المعارف دو بیت آخری را برابعه عدویه نسبت داده است در احیاء العلوم و بعضی کتب دیگر نوشته اند که رابعه شامیه مایل بود که بزوجیت احمد بن ابی الحواری که از اکابر العصر میباشد نایل گردد و او را از این میل خود اعلام نمود احمد در جواب گفت اشتغال من بحال خود مانع از اختیار اهل و عیال است رابعه اظهار داشت که واللّه من نیز از تو بحال خود مشغولم و مقصودم از ازدواج پیروی هوا نیست بلکه چون از شوهر پیش مال زیادی بمن رسیده میخواهم تو از الصلحاء فقرا انفاق کنی و من بواسطهٔ تو اولیا و دوستان خدا را

آشنا شوم چون ابن ابی الحواری این شنید از شیخ خود ابو سلیمان الدارانی اذن گرفته رابعه را تزویج
نمود و رابعه سه زن دیگر برای شوهر خود گرفت از خود احمد روایت کرده اند که گفته است
رابعه انواع اغذیه را برای من ترتیب میداد و مرا بطیبات طیب میساخت و میگفت برو نزد زنهای
خود برو از مسطورات روضهٔ یازدهم روض الاخیار چنین مستفاد میشود که زنی دیگر مسماة باین اسم
بوده که از عابدات نسا بشمار میآید و او را رابعهٔ قبیه میگفته اند رابعهٔ جیلانیه از عارفات
معروفه عهد سلطنت شاه مرحوم محمد شاه قاجار انار الله برهانه بوده نام اصلیش حاجیه ام سلمه
خانم است بنت حاج میرزا محمد رشتی از کبراء و زراء گیلان زوجهٔ حاج میر اسمعیل رشتی از مشاهیر
اعیان آن سامان زمانی که مرشد کامل و سالک واصل حاج محمد جعفر کبودر اهنگی بگیلان رفته
مشغول موعظت و هدایه بود از استماع کلمات عالیه و مواعظ شافیهٔ وی ذوقی در خاطر
مستعد آنضا سجه بهم رسید که سپس وقت شریف و عمر عزیز را همی بتصفیهٔ قلب و تهذیب اخلاق
گذرانده از بزرگان عصر صحبت عارف ربانی و حکیم صمدانی حاج مولی رضا الهمدانی اعلی الله
مقامه دریافت و از آن بزرگوار بنصیبهٔ ذکر دوام نایل شد در ریاضات مشروع و اربعینات
صحیح بسر برد و چون آن مقام معلوم و در حضرت شاه مرحوم انار الله برهانه مکشوف افتاد مشار الیها را
بلقب رابعهٔ ثانیه خواند و برفتن دار الامان کرمان مامور فرمود و انجال جمال معرفت را از خط
تیز بطی بکمال بوده و از جمله آثار وی باقیات صالحات وی بنائی است در کرمان مشتمل بر گنبد
و صحن و حجرات که بر سر مقبرهٔ جمعی از مشایخ عظام و اولیاء کرام منهم العارف المکاشف و الحکیم
العظیم الحاج مولی رضا المذکور صاحب مفتاح النبوه والدر النظیم ساخته و فزون از دو هزار
تومان در مصرف این اساس پرداخته و هزار تومان از اخراج را شاه مرحوم طالب شده
داده اند و اینزمان آنمکان بمزار میرزا حسین خان شهرت گرفته و از اوقاف و صدقات
جاریهٔ اش املاکی است در گیلان از قرار تفصیل ششدانگه قریهٔ خواجان من بلوک سوقه از اعمال
رشت مع ما یتعلق بتلک القریه شرعاً و عرفاً و سه دانگ از یکباب تیمچهٔ مشهوره باسم شوهرش
حاج میر اسمعیل واقعه در رسته بازار شهر رشت محاذی قیصاریه مع ما یتبعها من کل الدکاکین و الحجرات
و غیرها و ششدانگ قریهٔ صیقلان و ششدانگ قریهٔ تاریخ گل که هر دو از قرای بلوک ورزش

ربع

مع متعلقاتهما من الاراضی الرّطبة والیابسة والثابتة والکروم والاشجار وغیر ذلک وقف تمام
موقفه تولیت این صدقات را بامرحوم حاجی مولی رضای همدانی مذکور واگذاشته وبعده
با اعلم وافضل واعرف اولاد ذکورش ومع الانقراض با اناث نسل ذکورش ومع الانقراض
ذکوراً واناثاً با اعلم واعرف واتقی طبقه رشت بالجمله مشار الیها بعد از انجام مزار مزبور از
کرمان بقم آمده بیست سال مجاور بود تا در حدود سال هزار و دویست وهشتاد وهمانجا درگذشت
و مدفون گشت رحمة الله علیها وقباله اوقاف مزبوره بتفاصیلها موشحه بخطوط وخواتم جمعی از
علما ومجتهدین دار المرز بنظر رسیده است **رابعه اصفهانی** از زنان زمان سلطان

سامانی بوده وطبعی موزون داشته اند واین بیت ازوست
بیت
شکیبن دل نامهربان خویشتن — دعوتم هست بر تو کایزدت عاشق کناد
چون بهجر اندر بپیچی پس بدانی قدر من — تا بدانی درد عشق وداغ مهر وغم خوری

رباب دختر امرء القیس بن عدی الکلبی واز زوجات حضرت سید الشهداء علیه الاف التحیة والثناء ودارای فضل وجلالت
میباشد وحضرت سکینه بنت الحسین از بطن او بوجود آمده است وحضرت امام حسین کمال
محبت را برباب داشته واحترام زیاد با او مینموده چنانکه فرموده اند

لعمرک انّنی لاحبّ دارا — تکون بها سکینة والرّباب
احبّهما وابذل جلّ مالی — ولیس لعاتب عندی عتاب
فلست لهم وان غابوا مضیعا — حیاتی او یغیّبنی التّراب

از حضرت سکینه مرویست که
حضرت امام حسن ع اعتراض ببرادر بزرگوار خود امام حسین ع در باب افراط محبت رباب فرمودند
حضرت امام حسین ع دو شعر مسطور را در آن موقع بنظم آوردند ابو الفرج اصفهانی در کتاب
اغانی گوید امرء القیس پدر رباب شخص معتبری بود از عیسویان در زمان خلافت عمر بن خطاب
الخلیفه آمده طوعاً قبول اسلام وایمان کرد وحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام مایل بوصلت
با او گردیده او نیز باین معنی راغب شده سه دختر داشت مسماة بمحیاة وسلمی ورباب محیاة را
بحضرت امیر المؤمنین ع وسلمی را بحضرت امام حسن ع ورباب را بحضرت امام حسین ع تزویج نمود و
از این سه دختر رباب برگزیده وممتاز بود وبنا بر دیانت ودرایت وفهم وبصیرتی که داشت قدر
ومنزلت شوهر بزرگوار خود را دانسته همیشه بحسن رفتار واطوار آنحضرت را از خود راضی وخورسند

لیا خت پس از آنکه حضرت سید الشهدا علیه الصلوة و السلام شهید شد بعضی خواستند رباب را تزویج کنند گفت بعد از آنکه بشرف پیوند و قرابت سید المرسلین نایل گردیدم دیگر بسر پیوند کسی را ندارم و شوهر دیگر اختیار نخواهم کرد و این ابیات را که منتهی از مطلب و مرثیهٔ حضرت سید الشهدا

انشاد کرد

انّ الذی کان نورا یستضاء به	بکربلاء قتیل غیر مدفون
سبط النبی جزاك الله صالحة	عنا وجنبت خسران الموازین
قد کنت لی جبلا صعبا الوذ به	وکنت تصحبنا بالرحم والدین
من للیتامی ومن للسائلین ومن	یغنی ویأوی الیه کل مسکین
والله لا ابتغی صهرا بصهرکم	حتی اغیّب بین الرمل والطین

رباب زوجهٔ اقیشر اقیشر شاعر مشهور اسدی و رباب عم زادهٔ او بود و اقیشر بزاوجت رباب رغبت نمود کسان رباب چهار هزار درهم مهر از او خواستند اقیشر با قربای خود حاجت برد و متوسل شد و هیچیک از آنها گرهی از کار او نگشودند اقیشر نزد ابن رأس البغل مجوسی دهقان رفته مطلب خود را اظهار کرد مشار الیه تمام چهار هزار درهم را با و بخشید و دل داشت اقیشر اشعار ذیل را بنظم در آورد

کفانی المجوسی مهر الرباب	فدی للمجوسی خال وعم
شهدت بانك طیب المشاش	وانّ اباك الجواد الخضم
وانك سیّد اهل الجحیم	اذا ما تردّیت فیمن ظلم
تجاور قارون فی قعرها	وفرعون والمکتنی بالحکم

ابن رأس البغل این اشعار شنیده گفت ای اقیشر از قوم و قبیلهٔ خود استعانت کردی و هیچکس بتو اعانت نمود من که یکباره ترا حاجت روا نمودم سزای من اینست که اینگونه نسبتها دهی اقیشر گفت حرف بدی نزده ام آیا راضی نیستی که ترا با پادشاهان برابر کنم و پهلوی دست ابوجهل بنشانم و اقیشر از المکتنی بالحکم ابوجهل را خواسته چه کنیت او ابو الحکم بوده و کنیهٔ ابوجهل بر او اطلاق کردن بقصد کنایه است رباب دختری بوده است جمیله و عاقله از بنی ذهل که خداش بن حابس التمیمی با و مفتون گردیده و طالب تزویج او شده و خواستگاری آمد چون خداش مالدار نبود پدر و مادر رباب از مواصلت او امتناع نمودند و او برفت و عشق

وهو اخداش را نگذاشت که بترک این تمنا گوید را وگوی دیگر پوید لهذا بسر منزل رباب معاودت

کرده همینکه با نخل نزدیک شد این ابیات بسرود

الا لیت شعری یا رباب متی اری
فقد طال ما عنیتنی و ردتنی

لنا منک نجحا وشفاءً فاشتفی
وانت صفیتی دون ما کنت اصطفی

لحا الله ما تسمو الی المال نفسه
فینکح ذا مال دمیما ملوما

اذا کان ذا فضل به لیس یکتفی
ولکن حرا مثله لیس یصطفی

رباب در خیمه این ابیات را استماع کرده

جوابش پیغام داد که مقصود تو معلوم شد فردا وقت صبح پدرم بیا ومرا دوباره خواستگاری

کن بعد ازان بمادر خود گفت هل انکح الا من اهوی والتحف الا من ارضی یعنی آیا مرا بغیر

انکسی که دوست داشته و با و راضی هستم تزویج خواهید نمود مادرش گفت نه دختر گفت اگر

چنین است اش تزویج کنید مادرش گفت خداش قلیل المال است ترا چگونه باو دهیم

رباب مع المال شیئ لفعال فقبحا للمال ازینطرف رباب والدین خود را

الزام واز آنطرف خداش بامداد گفته رباب بخواستگاری آمد ومقصود را حاصل

کردید لهذا خداش ازین معاودت خود خورسند شده گفت العود احمد والمراة ترشد والورد

یحمد واز آنروز العود احمد ضرب المثل ومشهور شد در مجمع الامثال مشهور است که اینزن

بعد از مزاوجت با خداش با یکنفر از اهل قبیلهٔ خود که سلم نام داشت راهی بهم رسانیده وشوهر

او آگاه شده او را بکشت وچهار نفر از صحابیات مسماة برباب بوده وآن چهار رباب

بنت البراء ورباب بنت الحارثه ورباب بنت کعب ورباب بنت النعمان میباشند

ربیحه دو مغنیهٔ مشهوره مسماة باین اسم بوده اند یکی جاریهٔ ابن رامین ودیگری جاریهٔ

ابن شماس وهردو طبعی موزون داشته اند وربیحه جاریه ابن شماس ودو جاریهٔ دیگر

این شخص را که خلیدة المکیه وعقیله نام داشته شماسیات گویند وهریک را درگفته منسوب

بابن شماس میخوانند وربیحه جاریهٔ ابن رامین نیز با سعده وسلامة الزرقاء از یک مالک

بوده اند ودر حق این ربیحه سروده

هل من شفاء لقلب لج محزون
الی ربیحة ان الله فضلها

صبا وصب الی ریم ابن رامین

مجنسها و سماع ذی افانین | و این دو بیت از قصیدهٔ طویله میباشد و جمع

حال مغنیات مزبوره همه در کتاب آغانی مسطور است **ربیحه** بنت محمد بن علی بن
عبید الله بن جعفر زوجهٔ یزید بن عبد الملک اموی است که او را در خلافت برادر خود سلیمان
بن عبد الملک به بیست هزار دینار مهر تزویج کرد بعد از آنکه سعده بنت عبد الله را هم بهمین
مبلغ مهر زنی گرفته بود و ذکری از این ربیحه در حرف حاء در ترجمهٔ حال حبابه نموده ام **ربیعهٔ
بنت النضر** دختر نضر بن ضمضم و مادر حارثة بن سراقه است و حارثه از شهدای غزوهٔ بدر
میباشد مشار الیها پس از شهادت پسرش بحضور حضرت رسول صلعم عرض کرد یا نبی الله پسرم اگر
در بهشت است خود را تسلی میدهم و صبر میکنم و اگر نباشد چکنم حضرت در جواب فرمودند جنت یکی
نیست بلکه چند جنت است و پسر تو در جنت الفردوس میباشد **رجب بنت القلیجی**
دختر شهاب احمد بن محمد بن عمر القلیجی است که از مشایخ امام سیوطی بوده و از نساء محدثه
میباشد در سال هشتصد هجری متولد شده و از جدهٔ مادری خود ساره بنت شیخ تقی الدین سبکی
اخذ حدیث کرده و در سنهٔ هشتصد و شصت و نه درگذشته است **رزینه** جاریه ایست
که صفیه بنت حیی بن اخطب از زوجات حضرت رسول صلعم او را آزاد کرده از صحابیات شمرده
میشود و خدمت حضرت رسول صلعم نموده و دختر او امة الله از او روایت حدیث نموده و مخصوصا
سنت بودن روزهٔ عاشورا را از او در خود روایت کرده است و مذهب جعفری روایت
مشار الیها را تصحیح نمینماید **رشحهٔ کاشانی** اسمش بیگم دختر هاتف کاشانی و زوجهٔ میرزا
علی اکبر متخلص بنظیری است و پسری از او بوجود آمده موسوم بمیرزا احمد و متخلص بکشته اینان ستوده
و صاحب طبع بوده و بعضی از بنین و بنات خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه را
مدح نموده دیوانی دارد که تقریبا محتوی بر سه هزار شعر است چند بیت ذیل نمونهٔ طبع قادر اوست

ای بت که چهره یار بسته ز سنبل نقاب	یا با فسون گرفته ای اندر دل شب آفتاب
دل رفت و ز خون دیده ما را	پیداست بر رخ از آن علامت
میطپد از شوق دل در سینه ام گوئی که باز	تیر دلداری بدل ناید و پیکانی رسد
بقصد صید تو چون رشحه دیدنش صنم	کسی ندیده شکاری کند ز شهباز

اشکم ز هجر تو هر روز تا سماک | آهم ز دست خوی تو هر شام تا سماک

رضیه دختر شمس الدین التمش محمد سلطان است که در بعضی از بلاد هندوستان
سلطنت داشته سلسلهٔ شمس الدین از فروع غوریه و حکمران کابل و غزنه که بعضی از نواحی هند را
نیز تصرف نموده و از سال ششصد و دو هجری تا ششصد و نود حکمرانی داشته اند سلطان رضیه چون
درایت و اخلاق مرضیه داشت در زمان حیات پدر خود التمش در امور سلطنت دخالت
مینمود و التمش با وجود چند نفر فرزند ذکور این دختر را ولیعهد خود قرار داد و بعد از وفات پدر
در سنه ششصد و سی و چهار بتخت حکمرانی جلوس کرد و از لباس عورات بیرون آمده قبا پوشید
و تاج بر سر گذاشت و نقاب بر چهره بست بعضی گفته اند بعد از فوت التمش حکمرانی به پسرش
رکن الدین فیروز شاه رسید اما چون سخیف العقل بود مادرش کار حکومت مینمود و بعد از شش
ماه امرا و اعیان که این وضع را درست نمیدانستند رکن الدوله فیروز شاه را گرفته حبس کردند و
خواهرش سلطان رضیه را بجای او جلوس دادند خلاصه در زمان سلطنت رضیه بعضی از رجال و
ارکان دولت او یاغی شدند و چند بار فیمابین مشار الیها و یاغیان جنگ درگرفت
و رضیه غالب بود آخر او را گرفته و در قلعه حبس کردند و برادرش معز الدین را بتخت سلطنت
دهلی نشاندند و این در دوشنبه بیست و هشتم رمضان سنه ششصد و سی و پنج بود سلطان رضیه
در سال ششصد و سی و هفت یا سی و هشت از قلعه که در آن محبوس بود بیرون آمد و بطرف دهلی آمد
و در حوالی دهلی در جنگ مقتول گردید رضیه از جواری آزاد کرده عبد الرحمن ثالث از
ملوک اندلس است مشار الیها در نظم شعر و حسن سلیقه مسلم بوده و بعد از فوت حکم بن عبد الرحمن
ممالک شرقیهٔ اندلس را سیاحت کرده و شان و شهرت فوق العاده حاصل نموده است
و رضیه خاتون از مصاحبه های سلطان محمد خان ثالث سلطان عثمانی و زوجهٔ محیی الدین قاضی
عسکر روم ایلی بوده و این محیی الدین از علمای آن عصر بشمار آمده و بمناسبت شوهری رضیه خاتون
او را عشامنه رضیه دادی میگویند رقیقه بنت ابی صیفی دختر ابی صیفی بن
هاشم بن عبد مناف است و اهل سیر او را صاحبة الرؤیا گویند بعضی مشار الیها را از صحابیات دانسته
اما ابن اثیر از ابو نعیم حکایت کرده که پدر رقیقه با جناب عبد المطلب همسن بوده و هر دو در زمان [illegible]

حضرت رسالت بعالم دیگر شتافته و عصر نبوت را ادراک نکرده و ما ذکر رقیقه را بمناسبت
صاحبت الرؤیا بودن او مینمائیم اما وجه ملقب شدن او باین لقب آنکه وقتی در مکه معظمه قحط عظیمی
روی داد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آنوقت شش یا هفت ساله بودند رقیقه در عالم رؤیا دید
شخصی بصدای گرفته ندا میکند ای معشر قریش زمان پیغمبر آخر الزمان که بعثت او را منتظر بودید رسیده
و اوان ظهور او نزدیک گردیده مقرر است که بیمن مقدم او از بلای قحط و غلا آسوده شوید و حالا
باید از میان شما شخصی دارای حسب و نسب که جسیم و سفید اندام باشد با مژگان انبوه و چهره طولانی
اولاد و ذریه خود را همراه بردارد و از هر بطنی یکنفر او را متابعت کند و همگی ابدان خود را با آب
شسته تطهیر نمائید و معطر سازید پس از استلام رکن بر کوه ابوقبیس صعود کرده آنشخص بدعا
طلب باران نماید و دیگران آمین گویند تا باران رحمت الهی نازل و غائله قحطی رفع و زایل
گردد رقیقه خواب خود را بقریش اظهار کرد همه گفتند عبدالمطلب دارای این شمایل است و پس
بنا براین متابعت او نمودند و اولاد خود و حضرت رسول را همراه برداشته بعد از انجام شرایط
مذکوره بکوه ابوقبیس رفتند و عبدالمطلب ببرکت وجود خیر البرایا استسقا نموده این دعا را خواند

اللهم ساد الخلة وكاشف الكربة انت معلم غير معلم ومسئول غير مبخل وهذه عبادك واماؤك
بعذرات حرمك يشكون اليك سنيهم التي اذهبت الخف والظلف اللهم فامطر علينا
مغدقا مرتعا و ابیات ذیل که رقیقه بنظم آورده حاکی از اجابت دعا و نزول باران کثیر است میگوید

بشيبة الحمد اسقى الله بلدتنا	وقد فقدنا الحيا واجلوذ المطر
فجاد بالماء جوني له سبل	سحا فعاشت به الانعام والشجر
منا من الله بالميمون طائره	وخير من بشرت يوما به مضر
مبارك الاسم يستسقى الغمام به	ما في الأنام له عدل ولا خطر

شیبة الحمد لقب جناب عبدالمطلب و مقصود از میمون الطائر حضرت نبی اکرم صلی الله علیه
و آله و سلم میباشد رقیه کریمهٔ حضرت نبوی یا ربیبهٔ آن بزرگوار است و در کتاب جداگانه
رساله ایست مخصوص در این مسئله و یکی از آن دو دختر است که عثمان را بجهة تزویج ایشان
ذوالنورین گفتند هنگامی که حضرت رسول در مکه معظمه اقامت داشتند رقیه را بعثمان تزویج

نمودند وقتی عثمان با زوجه خود و بعضی از مسلمین بارض حبشه رفتند و بعد ها از آنجا بمدینه منوره آمدند
وفات رقیه در سال دویم هجرت اتفاق افتاده در روزیکه خبر فتح جنگ بدر بمدینه رسید و بسبب
ناخوشی رقیه حضرت رسول صلعم عثمان را از رفتن و حاضر شدن در غزوهٔ بدر نهی فرمودند و در حق مشار الیها
و عثمان گفته اند | احسن زوجین یری انسان | رقیه و بعلها عثمان |
ابن اثیر گوید وقتی عثمان و رقیه در حبشه بودند پسری خداوند بآنها عطا فرمود و او را عبد الله نام نهادند
و آن پسر پنج شش سال ماند بعد از آن خروس چشم او را درید و صورتش آماس کرد و در جمادی الاولی
سال چهارم هجرت از اثر آن زخم و آماس درگذشت خلاصه عثمان بعد از رقیه بمزاوجت ام کلثوم
خواهر رقیه نایل گردید و ترجمهٔ حال ام کلثوم در حرف الف نگاشته شد در خبر است ابتدا ید و
پسر ابی لهب که عتبه و عتیبه باشند عقد کردند وقتی که سورهٔ تبت نازل شد و ابولهب و زوجه اش
شرمسار شدند قبل از زفاف پسران خود را مجبور بترک آن دو نور نمودند

رقیه
دختر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است که از بطن سیدة النساء فاطمه سلام الله علیها
بوجود آمده مشارق الانوار گوید سیده رقیه قبل از بلوغ وفات کرد و از کرامانی که نسبت
بسیده مشار الیها داده اند اینست که هنگام مسافرت از مدینه یکنفر از آل یزید بطرف آن معظمه آمده
خواست او را شهید کند دستش در هوا و پایش در رکاب مانده روحش از بدن جدا شد شیخ
حسن العدوی میگوید در مصر از بنات حضرت زهرا غیر از سیدهٔ رقیه و خواهر او حضرت زینب
کسی مدفون نیست خلاصه مقبرهٔ در مصر باسم ایشان و خواهر علیهما صلوٰة الله الملک الاکبر
میباشد که زیارتگاه است

رقیه
دختر محمد بن علی بن وهب القشیریة از محدثه های مصر است
و مدتی در انجا تعلیم علم حدیث کرده اینزن خیره بصلاح و تقوی و علم مشهور است وفات او
در چهاردهم ماه شعبان سال هفتصد و چهل و یک هجری اتفاق افتاده است و رقیه بنت محمد
الثعلبی و رقیه بنت التجانی و رقیه بنت القاری سه نفر زن محدثه میباشند و دو نفر زن صحابیه
هم مسماة باین اسم بوده یکی رقیه بنت ثابت الانصاریه دیگر رقیه بنت کعب الأسلمیه و پوشیده
نیست که جمع رقیه رقیات میشود قیس الرقیات پدر عبید الله است و عبید الله از مشاهیر شعرای
بنی امیه بوده و پدر او را قیس الرقیات گفته اند بجهة اینکه زنهای متعدد باین اسم داشته یا بحکم

اینجمله محل کلام

چند نفر از جده های او مسماة برقیه بوده اند یا چند نفر از معشوقه های او باین نام نامیده شده و

از قبیل وجه آخری است شعر شاعر که میگوید

ادعی باسماء نبزا فی قبائلها ... کانّ اسماء اضحت بعض اسمائی

بزعم بعضی حضرت سید الشهدا علیه آلاف التحیة والثناء دختری مسماة برقیه داشته اند ولی سندی برای این عقیده بدست نیامده است رمله بنت زبیر و زبیر از عشرهٔ مبشره میباشد ابتدا مشار الیها را شخصی موسوم بعثمان بن عبد الله بزنی گرفت و از و عبد الله بن عثمان بوجود آمد و این عبد الله بن عثمان وقتی حضرت سکینه بنت الحسین را تزویج کرده بنابراین رمله بنت الزبیر مادرشوهر حضرت سکینه است بعد از آن در حبالهٔ نکاح خالد بن یزید در آمد و خالد مفتون او گردید و این ابیات را در حق او به نظم آورد

الیس یزید السّیر فی کل لیلة ... وفی کل یوم من احبتنا قربا

احن الی بنت الزّبیر وقد علت ... بنا العیس خرقا من تهامة او نقبا

اذا نزلت ارضا تحبّب اهلها ... الینا وان کانت منازلها حربا

وان نزلت ماء وان کان قبلها ... ملیحا وجدنا ماءه باردا عذبا

تجول خلاخیل النساء ولا اری ... لرملة خلخالا یجول ولا قلبا

اقلّوا علی اللوم فیها فانّنی ... تخیرتها منهم زبیریة قلبا

احبّ بنی العوّام طرّا لحبّها ... ومن حبّها احببت اخوالها کلبا

و بعضی بیت مسطور در ذیل را نیز جزو ابیات مزبوره در فوق داشته اند بیت

فان تسلمی نسلم وان تتنصّری ... تخطّ رجال بین اعینهم صلبا

اما از قرار مذکور خود خالد انکار نموده و گفته است این شعر از من نیست چه گویند عبد الملک بن مروان این بیت شنیده بخالد گفت آنحضرت یا خالد یعنی نصرانی شدی خالد گفت علی من قاله و من نحله لعنة الله یعنی خدا لعنت کند آنکه این شعر را گفته و خدا لعنت کند آنکه آنرا بمن نسبت داده کذا فی الاغانی رمله بنت شیبه دختر شیبة بن ربیعه و عمزادهٔ هند بنت عتبه زوجهٔ ابی سفیان است رمله از صحابیات است و چون پدرش در جنگ بدر کشته شد و خود اسلام قبول نمود هند دختر عم او ویرا بسبب آن هجو کرد

لحی الرحمن صابئة بوجّ

ومکّة او باطراف الحجون	تدين لمعشر قتلوا اباها
اقتل ابيك جائك باليقين	

رمله بنت الحارث صحابیه است انصاریه که دختر حارث نجار و زوجه معاذ بن عفرا بود و در عصر حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم خانهٔ داشته که آنرا مسافرخانه قرار داده و ایلچیان واشخاصی که برای درکت حضور حضرت بانساحت میآمده وطرف توجه میشدند در انخانه منزل برای آنهٔ معین میکردند

رمیکیه جاریهٔ ام الاولاد معتمد بن عباد امیر اشبیلیه است کهٔ پیش بنام اعتماد و ذکری ازو شد مشار الیها از نساء اندلس است که بفضل وادب اشتهاری یافته اند و تمام فرزندان ذکور واناث معتمد از بطن او بوجود آمده اند اگرچه مشار الیها مانند اقران خود در موسیقی ربطی نداشته اما حسن وملاحت وطلاقت وفصاحت وحلاوت گفتار ولطافت وظرافت را بدرجه کمال دارا بوده ومعتمد که از ادبای ملوک الطوایف سلاطین مغاربه محسوب میشود با او مانوس واز مصاحبت او نهایت محظوظ میگردیده وبنابر محبت وافر معتمد با و احترامی کامل حاصل نموده گویند روزی رمیکیه برخی از زنان بینوا در پیشگاه سرای سلطنت دید پابرهنه در گل ولای راه میروند و شیر میفروشند او نیز هوس کرد که پابرهنه در گل راه رود و بشغل ایشان تشبه نماید در همانحال در ایوان انقصر گلی ترتیب داد مرکب با انواع طیبات وبخور وگلاب ومشار الیها با دختران وجواری معتمد مشکها بر دوش افکنده در آن گل راه رفتند وبسان نسوان بادیه تکلف شیرفروشی کردند واین آرزو نایل گردیدند گویند وقتی که معتمد بدست امیر المسلمین دوچار مذلت گشت و با رمیکیه در قلعه اغمات مقید ومحبوس گردید با آنهمه بذل ومخارج ونفقات که معتمد نسبت بمشار الیها کرده بود روزی رمیکیه بجهتی دلتنگ شده بمعتمد گفت من هرگز از تو خیری ندیدم معتمد در جواب گفت ولا يوم الطين وبدینجواب حال آن روز را بخاطر رمیکیه آورده اورا خجل ساخت وصدق کلام معجز نظام نبوی را بظهور رسانید که نسوان را بصفت ناسپاسی ستوده است معتمد بعد از انکه از تخت امارت اشبیلیه اخراج شد در اول عیدی که در رسید و در آن عید خود ودختران خود را بیچاره و پریشان حال دید این ابیات سرود

فساءك العيد في اغمات مأسورا	فيما مضى كنت بالاعياد مسرورا
	ترى بناتك في الاطمار جائعة

يغزلن للناس ما يملكن قطميرا

يرزن نحوك للتسليم خاشعة … ابصارهن حسيرات مكاسيرا

يطأن في الطين والاقدام حافية … كانها لم تطأ مسكا وكافورا

همانا بيت اخير اشاره است بيوم الطين كه اشارتست

روبستى صاحب صحايف الاخبار در جلد سيم اين كتاب در ضمن وقايعى كه در سال نهصد و شصت و هشت در هندوستان واقع شده و او ايراد نموده ميگويد روبستى مغنيه بود هنديه بجمال حسن و جمال آراسته و در فن موسيقى و دقايق دلربائى شهرتى عظيم بهم رسانيد جلال الدين محمد اكبر شاه خواست او را بچنگ آرد همانا مشار اليها با امير مملكت خود رابطه و علاقه داشت و معاشقه در ميان بود زهر نوشيد و بمرد كه بچنگ جلال الدين محمد اكبر نيفتد ريا دختر غطريف سلمى معشوقه عتبة بن الحباب بن المنذر بن الجموح الانصارى بوده چون عاشق او عتبه در گذشته بر روى نعش او افتاده و با سوز و گداز هر چه تمامتر ابيات مسطوره در ذيل را گفته آخر الامر صيحه كشيده و جان داده است ميگويد

تصبرت لا انى صبرت وانما … اعلل نفسى انها بك لاحقة

ولو انصفت روحى لكانت الى الردى … امامك من دون البرية سابقة

فما احد بعدى وبعدك منصف … خليلا ولا نفس لنفس موافقة

ريا خواهر و هم پيشه سلامة القس جاريه مغنيه است كه در حسن و هنر مشهور و قليل النظير بوده و ابن قيس الرقيات الشاعر ريا و سلامه را مى‌ستوده و اينها هم در شعر او است قوله

لقد فتنت ريا وسلامة القسا … فلم تتركا للقس عقلا ولا نفسا

فتاتان اما منهما فشبيهة الهلال … واخرى منهما تشبه الشمسا

مقصود از قس عبد الرحمن بن ابى عمار الجشمى است كه بكثرت زهد و ورع مشهور بوده و سلامة القس منسوب باوست ريحانه دختر شمعون بن زيد بن قنافه از طايفه بنى قريظه است ابن اثير گويد اين ريحانه از جوارى سعادتمند حضرت رسول صلعم بوده حضرت بمشار اليها تكليف فرمودند كه او را تزويج نمايند و در سلك ازواج مطهرات منسلك باشد ريحانه كنيزى آنحضرت را بر هر چيز ترجيح داد حرف الزاء

زبيده خاتون دختر جعفر بن منصور دوانقى و زوجه هرون الرشيد است ملكه خيره و بانوى

مستعده بوده هرون الرشید با او درامور مملکت مشورت کردی و او از فرط دانش و عقیده با زبون را دلالت بخیرات کردی و در راهها و وادیه‌ها برکها و چاهها ساخته بتخصیص در راه کعبه در نصیص شهر تبریز را او بنا کرده و امروز آثار خیرات آن ملکه کریمه در اقطار ربع مسکون ظاهر و باهرست در مرثیهٔ محمد امین پسر خود گفته

ای جان جهان جهان ناخوش بی تو — بغداد پریشان و مشوش بی تو
رفتی تو و من بی تو بماندم شاید — تو در خاکی و من در آتش بی تو

زیب النسا بیگم دختر اورنگ زیب عالمگیر پادشاه است و پوشیده مباد که شاه مزبور پنج پسر و پنج دختر داشت بهادر شاه اعظم شاه معظم شاه محمد اکبر کام بخش زیب النسا زینت النسا زبدة النسا بدر النسا مهر النسا زیب النسا از بطن دل رس بانو دختر شاه نواز خان در سنه ۱۰۴۸ بوجود آمد حافظ قرآن بود و نحو و صرف و فقه را بخوبی آموخته بود خطوط نستعلیق و نسخ و شکسته را خوب مینوشت میل کلی باشعار داشت بسیاری از شعرا و علما نوکر و جیره خوار او بودند و شوهر اختیار نکرده در سنه ۱۱۱۳ وفات یافت و آنچه مشهور است که مخفی تخلص اوست محض غلط است و گفته اند مخفی تخلص شاعری بود نوکر بیگم ممدوحه و دیوان مخفی که بنام وی شهرت دارد از مخفی شاعر است و یا از مخفی رشتی که مصاحب امام قلیخان حاکم فارس بود که بسبب کثرت شرب کوکنار بسیار لاغر اندام بود نقلست که روزی خان بطور مزاح گفت مخفی بسیار لاغر شده جواب داد که لاغری من ازانست که مردم اکثر در صدر مکاتیب مینویسند که مخفی مباد ازین دعای بد کاهیده ام و در حقیقت منم که اینقدر رسم مانده ام اگر دیگری می بود اثری ازو نمیماند خان ازین مطایبه بسیار خندید و او را انعام بخشید و این اشعار مسطور در ذیل از افکار زیب النسا بیگم است

رباعی

بلبل از گل بگذرد گر در چمن بیند مرا — بت پرستی کی کند گر برهمن بیند مرا
در سخن پنهان شدم مانند بو در برگ گل — هر که دیدن میل دارد در سخن بیند مرا

رباعی

بشکند دستی که خم در گردن یاری نشد — کور به چشمی که لذت گیر دلداری نشد
صد بهار آخر شد و هر گل بفرقی جا گرفت — غنچهٔ باغ دل ما زیب دستاری نشد

رباعی

کار ما آخر شد و آخر ز ما کاری نشد — مشت خاک ما غبار کوچهٔ یاری نشد
سالها خون جگر در ناف آهو شد گره — مشک شد تا چه شد خال رخ یاری نشد

رباعی

ای آبشار نوحه کنان بهر چیستی — چین بر جبین فکنده ز اندوه کیستی

در دست هیچ درد بود که چون من تمام شد — سر را به سنگ میزدی و می گریستی

رباعی

از تاب و تپم مهر سما را که خبر کرد — وز گریهٔ من ابر و هوا را که خبر کرد
بیرون همه سر سبز و درونم همه پرخون — از حالت من برگ حنا را که خبر کرد

غزل ایضاً

گرچه من لیلی اساسم دل چو مجنون در نواست — سر بصحرا میزنم لیکن حیا زنجیر پاست
بلبل از شاگردیم شد همنشین گل بباغ — در محبت کاملم پروانه هم شاگرد ماست
در نهان خونم بظاهر گرچه برگ تازه ام — حال من در من نگر چون برگ سرخ اندر حناست
دختر شاهم ولیکن رو بفقر آورده ام — زیب و زینت بس همینم نام من زیب النساست

در کتابی بنظر گذشت که بیگم با نواب عاقل خان رازی اکثر طرح مشاعره می انداخت و اشعار خود را پیش فرستاده باهم بی باکانه گفتگو دست میداد بیگم مطلع این غزل را نزد عاقل خان رازی فرستاد

عشق تا خام است باشد بسته زنجیر شرم — پخته مغزان جنون را کی حیا زنجیر پاست

بیگم بعد از ملاحظه فی البدیهه این بیت نوشت — پاک بازان محبت را بود دایم حیا

وی این بیت را زیران نوشته فرستاد

چون تو مرغ بی حیا را کی حیا زنجیر پاست

گویند روزی رازی این شعر را نزد بیگم فرستاد

آن چیز کدام است که چیندی نخورد — استاده شود فی بکند باز نمیرد

بیگم بسبیل ارتجال این بیت را در جواب فرستاد

آن چیز همان است که پیدا شده از ان — از مادر خود پرس که آن چیز کدام است

آورده اند که روزی بیگم در باغ بگلگشت و تماشا مشغول گردش بود که ناگاه این بیت بخاطر آن گذشته برخواند چهار چیز که دل میبرد کدام چهار شراب و ساقی و گلزار و قامت یار اتفاقاً عالمگیر هم عقب دختر میآمد بیگم از گوشهٔ چشم نگریست و مصرع اخیر فی الفور بدل کرده باواز بلند خواند

چهار چیز که دل میبرد کدام چهار — نماز و روزه و تسبیح و دیگر استغفار

نقلست که روزی بیگم این مصرع نزد ناصر علی سرهندی فرستاد از هم نمیشود ز حلاوت جدا لبم وی بطور مزاح زیر آن نوشت گویا رسیده بر لب زیب النسا لبم بیگم ازین جواب سوخت و چهره برافروخت و این بیت را در جواب نوشت

ناصر علی بنام علی برده پناه ورنه بذوالفقار علی سر بریدمی

زینت النسا بیگم خواهر زیب النسا بیگم زینة المساجد شاهجهان آباد دهلی بنا کرده اوست و در صحن همان مسجد قبر زینت است

وبه لوح مزارش این بیت از کلام او کنده است
سایه از ابر رحمت قبر پوش ما بس است

مونس ما در لحد فضل خدا تنها بس است
زهره تخلص و نام شاهده ایست زهره جبین

در فن رقاصی و علم موسیقی یکتای روزگار ناظم و ناثر زبان اردو و دری گویند در شهر لکهنو مکان و مسکن داشت و در علم عروض و قافیه گوی سبقت از هم چشمان ربود غزل اردو بفصاحت میسگوید و نستعلیق را خوب مینویسد و گاهی شعر فارسی هم موزون میکند و در عقد نکاح یکی از دولتمندان

درآمده زندگی بعیش بسر میبرد از ترانهای او
پروانه را بسوختم بغل گیر کرد شمع
این جرأتیست که من دارم کهن خواهد شدن
زهره در بزم غزل تازه نوائی دارد

همای چه بیجاست که در پیش مردمان
رفته رفته تا بعالم مهربان گردد طبیب
جز از من که برد تا به غلام بابا

حرف سین

سجاح بنت حارث موصلی دختر حارث بن سوید است از مردم موصل او کیش نصاری داشت و سخت فصیح و شیوا بود و سخنان مسجع گفتی و چنان شیرین و رنگین بهم پیوستی که مردمانرا شیفته و فریفته خویش فرمودی چون صناعت محل او در دلها وقعی انداخت سر به پیغمبری برداشت و مردم را بسوی خویش دعوت کرد و نخستین جماعت بنی تغلب ورا اجابت کردند چه نژاد وی از بنی تغلب بود پس دینی پدید آورد و بهمی از ترسائی و نیمی از مسلمانی گفت عیسی را فرزند خدا و ندانند گفت چه او روح خدا و بنده خداست و فرمان کرد که در هر شبانروز پنج نماز بگذارید و مسلمانرا میازارید از زنا کردن بپرهیزید و حرام شمارید و از اکل لحم خنزیر باک مدارید و حلال دانید و نام او در موصل و جزیره از حد عراق تا حدود شام بلند گشت چون این بشنید بیمناک شد و با خود اندیشید که اگر با او در آویزد و رزم دهد بعید نیست که هزیمت گردد صواب چنان شمرد که با او طریق مدارا سپرد و نیز دکیت او رسولان چرب زبان گسیل ساخت و با نفاذ تحف و هدایا پرداخت و خواستار ملاقات شد چون از هر دو جانب رشته مهر و صفاوت محکم گشت بدیدار یکدیگر شتافتند و از هر دو سوی خیمها برافراشتند و لشکرگاه کردند و در میان هر دو لشکر خیمه افراخته کردند پس مسیلمه در انجا درآمد و سجاح نیز حاضر گشت این هنگام مجلس را از بیگانه بپرداختند مسیلمه مزخرفات خود را براو قرائت کرد و در طلب مناکحت او آیتی آورد و سجاح نیز بحکم وحی خود سر تزویج

غلام بابا خان نام رئیس بندر سورت است و این مقطع قولیست که به نجد نسبت نواب مذکور فرستاد

او و را آورده پس سه روز با هم بخفتند و آنچه در دل داشتند گفتند آنوقت سجاح بلشکرگاه خود باز شد
گفت مسیلمه را بر حق یافتم و شیعه او شدم گفتند مهر تو چیست گفت جنبش مهر قعقعه مهر را از خاطر من
بستر د قوم او را ملامت کردند چندانکه ناچار مراجعت کرد و از مسیلمه طلب کابین نمود مسیلمه گفت
هیچ مؤذن داری گفت آری اینک شبث بن ربعی مؤذن من است مسیلمه او را طلب کرد و گفت
امت سجاح را بگو نماز صبح و خفتن را بکابین سجاح از شما برگرفتم و نصف غلات یمامه را برای او
مسلم داشت لاجرم سجاح مراجع خویش باز گشت و از برای اخذ غلات سه کس بیمامه فرستاد در
آنوقت خالد با لشکر برسید و عمال سجاح را نیروی توقف نماند گویند در جزیره خود بماند تا آنگاه
که معویه بن ابی سفیان پادشاهی یافت در زمان او مسلمانی گرفت سوده بنت زمعه
بن قیس بن عبدود بن نضر بن مالک بن عامر بن لوی بن غالب القرشیه العامریست و نسب
او با پیغمبر در لوی پیوسته شود و کنیت او ام الاسود است و مادرش شموس بنت قیس بن عمر بن زید
بن لبید بن خداش است و او نخست زوجه پسر عم خود سکران بن عمرو بن عبدشمس بود و از و پسری
داشت که عبدالرحمن نام داشت و در حرب جلولا کشته شد بالجمله سوده در اوایل بعثت
مسلمانی گرفت و با شوهر خود سکران در هجرت اول سفر حبشه نمود و پس از مدتی مراجعت
کرد یکشب بخواب دید که پیغمبر بسوی او آمد و پای بر گردن او نهاد سکران چون بشنید گفت
من خواهم مرد و محمد ترا بزنی خواهد برد و هم شبی در خواب دید که متکی بود و ماه آسمان بروی
افتاد قصه این خواب را با شوهر نیز برداشت سکران گفت زود باشد که من وداع جهان گویم
و تو در کنار محمد شوی هم در آنوقت مریض شد و بسرای دیگر تحویل داد سوده ببود تا خدیجه وفات
کرد آنگاه بنمایندگی خوله بنت حکیم که زوجه عثمان بن مظعون بود دو سال قبل از هجرت پیغمبر بخانه شرعیه
رفت و او را چهار صد درهم کابین بست و در سال هشتم هجری پیغمبر خواست او را طلاق گوید عرض کرد
میخواهم در سلک زوجات مطهرات باشم و نوبت خود را بعایشه بخشیدم مرا طلاق مگوی رسول
او پذیرفته شد و بروایتی بعد از طلاق رجوع فرمود و چنین حدیث کنند که گاهی
سوده [illegible] فربه بود رسول خدا را خندان بساخت گویند وقتی عرض کرد که من دوش با تو نماز گذاشتم
چندان رکوع خود را بدراز کشیدی که من بینی خود را گرفتم تا مبادا خون برود پیغمبر تبسم فرمود بالجمله

رسول خدای در حجة الوداع زنان خود را باخود کوچ داد و بعد از کار حج فرمود این حجة الوداع اسلام بود
و اکنون شما ساقط شد از ین پس پشت حصیر را لغنتم و اسید و از خانه بدر مشوید و هیچ سفر مکنید ابو هریره
گوید بعد از پیغمبر تمامت ازواج سفر حج کردند الّا سوده بنت زمعه و زینب بنت جحش گفتند چنانچه ما شنو[د]یم
دیگر هیچ دابه سوار نشویم و از سوده در صحیح بخاری یک حدیث و در سنن اربعه چهار حدیث علمای
عامه روایت کرده اند در اواخر حکومت عمر بن خطاب سوده وفات کرد اسما بنت عمیس چنانکه
در حبشه دیده بود بفرمود از بهر او ترتیب نعش کردند و بدان نعش برداشتند و اول کس بود که از بهر
او نعش بساختند عمر چون آن بدید اسما را دعا کرد و گفت سترتها سترها الله بعضی گویند نخستین برای زینب
بنت جحش نعش بساختند و اقدی گوید که سوده در زمان حکومت معویه وداع جهان گفت

سیده بیگم بنت سید ناصر از سادات بحرجان و معاصر رشید وطواط بود شعر را چنین نیکو میفرمود

دلی دارم به پهلو بیقرار از هجر یار خود — چه کردم پیش بی دردان ز درد بیقرار خود
بدرد دل چنان گریم که خون گردد دل خارا — چو یاد آرم من سرگشته از یاد و دیار خود
از آن پیوسته در عالم چنین سرگشته میگردم — که می بینم چو زلف او پریشان روزگار خود
گلی از باغ وصل او نچیدم بر مراد خود — چو غنچه گرچه خون دیدم دل امیدوار خود
ز استغنا ندارد گوش یکبار آن جفا پیشه — اگر در پیش او صد بار گویم حال زار خود
بکار خویش حیرانم که از عشق بتان هرگز — سر و سامان نمی بینم من مسکین بکار خود
ازین سوزی که من دارم ز عشق او پس از مردن — بخواهم سوختن آخر سیده لوح مزار خود

حرف السین

نواب علیه شاهجهان بیگم دامت شوکتها

بنت نواب جهانگیر خان بهادر شمشیر جنگ من طایفه میرازی خیل که یکی از طوایف افاغنه
مشهور آفاقست در سنه ۱۲۵۴ هجری از بطن مرحومه سکندر بیگم بوجود آمده بهوپال که محل حکمرانی نواب
علیه مشار الیها است شهریست واقعه در اقلیم دوم طولاً بفاصله (۱۱۱) درجه و عرضاً (۲۳)
درجه از خط استوا و صوبه مالوه منجمله بیست و دو صوبه هند که حکمای فرنگ اورا دستمل الدنیا
مینامند یعنی وسط هند خاتون مدوحه پشت در پشت فرمانفرما و حکمران آن دیار است بفضایل صوری
و معنوی آراسته نواب علیه مشار الیها در سال فرخنده فال ۱۲۸۵ بعد از وفات والدین خود بسریر

حکمرانی قرار گرفت و تمام مملکت نود راکه (۶۸۱۲۴ میل مربع) کلسرشتا و دران هفتصد هزار نفوس تخمینا ساکن هست شبانه سیر نموده و تجربه بهم نموده در آبادانی ملکت و آسایش رعایا سعی بلیغ داشتند از پیشگاه اعلیحضرت ملکه انگلند و قیصر هند کوئن وکتوریا و توانینان دولت برطانیه موردِ تحسین و آفرین گردیده بحصول خطاب (کرون آف اندیا) و رئیس اعظم دلاور طبقه اعلای ستاره هند سرمایه مباهات در امثال و اقران حاصل کرده و شوهر عالی گوهر الشیان المؤید بنصر الله سید محمد صدیق حسن خان بهادر علامه وقت یکصد کتاب در اکثر علوم تصنیف و تالیف فرموده اند و بصفات حسنه یکتای روزگار همچنان ذات بابرکات خاتون مکرم بیگم ممدوحه وحید العصر عمارات عالیه مثل تاج محل و نشاط افزا و غدیر شاه جهان وغیره بصرف لکوک زر مسکوک بنا نموده دارالاماره را فات العماد فرموده و بداد و دهش و خیرات و مبرات لوجه الله تعالی و بنا و مساجد شامخه و مدارس عالیه و بیمارستان و جاده های آهنی و پلهای محکم اساس و تشیید سلسلهٔ تار برقی بنیاد نام نیک و ذکر خیر در دنیا برای مدت دراز گذاشته و برای استعداد علمی و سلیقه خداداد که از تاج الاقبال تاریخ بهوپال و تهذیب النسوان و خزینة اللغات ثابت و محقق است بطریق تفنن طبع گاهی شعر بزبان اردو و فارسی موزون مینمایند برخی از کلام بلاغت نظام شان در تاج الاقبال تاریخ بهوپال و تذکرهٔ شمع انجمن و نگارستان سخن و صبح گلشن و روز روشن و اختر تابان و ماه درخشان و طور کلیم و بزم سخن وغیره مسطور و مذکور است و این ابیات فارسی که حین طبع تذکرة الخواتین بواسطهٔ آئین بند شهرستان سخندانی میرزا ابوالفضل مولانا عباس آشنا بالشروانی ملازم و منصب دار قدیم سرکار بیگم ممدوحه عالیة الشان بدست آمده درین جا برای ملاحظهٔ سخنوران زرف بین بحیز تحریر آمده هویدا

رباعی

بر چشم غم و نگاه حسرت چارسو کنیم — باشد که رفته رفته ترا روبرو کنیم
این چیست و چیز ساغر کم ظرف و تنگ تاب — مستی اگر کنیم بشکوه سبو کنیم

رباعی

افتاد بگورم گذران سرو روان را — من مرده خوشم زیست مبارک دگران را
ای چرخ چه کردی سلیمان و سکندر — گر تو هوس عیش بود شاه جهان را

غزل

هردم ز حسن یار من ریزد تجلای دگر — چشمم بود در هر نفس محو تماشای دگر

هر ذرهٔ خاک درش خورشید تابان دیگرش ... از پرتو مهر رخش دارد تجلای دیگر

خوبان دنیا کو همه خوبند از سر تا بپا ... نام خدا آن دلربا دارد سراپای دیگر

از بوریای زاهدان بوی ریا آید بجان ... بهر نماز عاشقان باشد مصلای دیگر

باور مکن قول عدو ساغر کجا و شیشه کو ... ای محتسب این های و هو دارم ز صهبای دیگر

من میروم سوی حرم دل میکشد سوی صنم ... من میروم جای دگر دل میبرد جای دیگر

جانم به تنگ آمد از او یار سپاس دارم بدو ... من میزنم رای دگر او میزند رای دیگر

ای عشق بی پروا بیا تا وارهم از ماسوا ... جز درد تو نبود مرا در دل تمنای دیگر

از شرم رنگ آل او دیگر بود احوال او ... گل بر سر آن لاله رو دارد تماشای دیگر

ای مونس غمخوار من خلقی پی آزار من ... بس فخر ایزد یار من دارم نه پروای دیگر

شاه جهانم بیگمان هم تاجور در بندیان ... جز یاد داور در جنان دارم نه سودای دیگر

شفا بنت عبد الله بن عبد شمس بن خالد بن صداد و بروایتی صرار بن عبد الله بن قرط بن زراح بن عدی بن کعب بن لوی القرشی مادر سلیمان ابن ابی خثمیه است و اسمش لیلی است و شفا بر اسمش غلبه کرده است و مادرش فاطمه بنت ابی وهب بن عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم است قبل از هجرت مسلمانی گرفت و گاهی رسول خدا در نزد او خواب قیلوله میکرده است و عمر بن الخطاب رای او را صائب میدانست **شیرین** دخترکی رومی بود که در سرای یکی از بزرگان عجم جای داشت و پرویز از آن پیش که پادشاه شود گاه گاهی بسرای او شتافته با شیرین ساز مودت میکرد روزی انگشتری خویش بدو عطا کرد مولای او را غیرت بجنبید و با یکی از مردم خود گفت این کنیزک را با خود برده در رود فرات غرقه ساز آن غلام شیرین را بگرفت و ببرد و خواست در رود غرقه کند شیرین چندان بنالید که بروی رحم آورد و او را در جائی بآب افکند که بتوانست بیرون شد پس شیرین برآمد و بدیر راهبی پناه جست و معتکف گشت آنگاه که خسرو تخت جای کرد روزی گروهی از لشکریش بران دیر عبور کردند شیرین آن انگشتری بدیشان داد تا بنزدیک خسرو آوردند و پرویز سخت شاد شد و کس بفرستاد تا او را بعظمت تمام بسرای آوردند و بعد از مریم بانوی بانوان گشت و فرهاد کوهکن بر زنخ

نقاشان چین بود شیفته او گشت و طاق بستان را به پیراست و صورت او را نیز در سنگ رسم
کرد و اینکه مورخین سنگ بریدن کوه بیستون را تمامت صنعت فرهاد دانند بر خطا رفته اند
چه در کوه بیستون تمثال داریوش فارسی است که رسم کرده اند و آن یازده صورت که بر
دنبال یکدیگر ند تمثال آن اسیران و پادشاهان است که در مملکت بابل و بلاد و امصار کنار فرات
و شهر موصل و جزایر خالدات و اراضی بیت المقدس فرمانگذار بودند و نامهای ایشان به سنگ
است که هر یک را بسطری در کنار آن تمثال رسم کرده اند اول که در زیر پای داریوش رسم
است گئوماتای ماگوشی دوم اترینا سیم نیتیتبیرای چهارم فراوارتش پنجم مارتیای ششم چیترتخمای
هفتم وهیازداد هشتم ارخا نهم فرادای دهم سکونقای ساکان انجمله با تمثال داریوش یازده
باشد و آن لوحها که بر سنگ بریده اند و بران خطها مرقوم داشته اند قصه داریوش است که بعد از
فتح بابل و برانداختن خاندان بختنصر برین یازده تن غلبه جسته و ایشانرا اسیر فرمان و عرضه شمشیر
ساخته اکنون باسر قصه شیرین آئیم از پس آنکه خسرو و فرزندان او مقتول گشت و سه یادازان
واقعه برگذشت شیرویه کس نزد شیرین فرستاد و پیام داد که اکنون خسرو از جهان بشد بسرای من
درآی و بانوی بزرگ باش و مرا شوی کن شیرین گفت تا شصت تن از بزرگان مملکت نزد تو
انجمن نشوند من نزدیک تو حاضر نشوم شیرویه ناچار رضا داد قوم را فراهم کرد و شیرین بیامد و
از پس پرده بنشست شیرویه گفت اکنون که خسرو از جهان برفت روا باشد که مرا شوهر کنی و بانوی
سرای من باشی شیرین گفت بدان شرط سر بدین فرمان در آرم که هر خواسته و مال که مرا بوده با
دهی و آن سیصد تن بنده که زرخریدان منند مرا سپاری و آنگاه اجازت دهی که سر دخمه خسرو
را گشاده و او را وداع گفته باز آیم پس یکبار تو خواهم بود شیرویه این جمله را بپذیرفت و شیرین بسرای خویش
باز آمد و آن مال و بندگانرا بگرفت و جمله آن زر و خواسته را بمساکین و درویشان عطا کرد و بهر یک
داد تا از بهر خسرو رباطی کنند و آن بندگان را بجملگی آزاد ساخت آنگاه بیامد و سر دخمه خسرو را
برگشود و روی بر چهره خسرو بنهاد و مقداری زهر که با خود داشت بنوشید پس برخواسته پشت
بر دیوار نهاد و بمرد و مردمان از آن حال سخت شگفت آمد و همچنان سر آن دخمه را استوار کردند و برفتند
و با شیرویه بگفتند شهربانو بنت پادشاه یزدجرد بن شهریار کسری پادشاه فارس

که نام اصلی وی شاه زنان است زوجه جناب سید الشهدا روحی له الفدا مادر فاطمه عروس حضرت
قاسم بعد از انکه اسیر شده او را بمدینه آوردند عمر او را میان امیر المومنین و حسنین مخیر کرد که هر یک را
خواهد بشوهری اختیار نماید شهربانو از جهة احترام فاطمه ع به حضرت امیر المومنین علیه السلام راضی
نشد بحضرت امام حسن ع هم بسبب انکه طلاق بسیار میداد راضی نشد لهذا قبول مزاوجت حضرت امام حسین ع
را نموده در حبالهٔ نکاح آنسرور درآمده در خدمت انجناب بود تا روز عاشورا در کربلا انجناب وصیت
بشهربانو فرمودند که بعد از شهادت من و برگشتن ذو الجناح بخیمه گاه ذو الجناح را سوار شو و بجای
که مقدر شده ترا خواهد رسانید پس شهربانو بعد از شهادت سید الشهدا علیه آلاف التحیة و الثناء
بنا بوصیت انحضرت همینکه سوار بر ذو الجناح شد و خواست برود دخترش فاطمه عروس حضرت
قاسم عرض کرد ای مادر مرا از خود جدا مکن و همراه خود ببر پس او را نیز ردیف خود سوار ذو الجناح
نموده روانه شدند ذو الجناح چنان آهسته سیر کرد که گویا زمین زیر پایشان پیچیده میشد تا رسیدند
بزمین ری در اندک زمانی پس شهربانو بفاطمه فرمود پیاده شو چون پیاده گردید فرمود ای فاطمه درین
شهر دوستان و محبان پدرت هستند و اخوال و اقربای من از طایفه یزدجرد در اطراف بلده ری
میباشند کفیل امورات تو خواهند شد و من بوصیت پدرت که مامورم باید بروم جایز نیست که از
حکم امام تخلف نمایم پس شهربانو روانه شد در حوالی شهر ری غاری بود و در آن غار رفته غایب شد
بسیار شایع است میان مردم که دیده شده است در قلهٔ آن کوه چیزی که شبیه بود بمقنعه و
ازار و میتوانست مرد نزدیک آن مقنعه و ازار بشود بلکه زنیکه آبستن به پسر هم باشد نمیتواند
نزدیک بشود اما فاطمه تنها ماند آورده اند که در رودبار زنی بود از نسل عمار یاسر و نام آن رابعه
بود چون شنید که دختر سید الشهدا ع بولایت ری وطن ساخته است در خدمت انخدره آمده بخدمت
گذاری مشغول بود و چندان در خدمت انخدره ماند که فرزند ارجمند وی متولد شد نام او را قاسم ثانی گذارد
ملک شاه غازی بن یزدجرد بن شهریار ملک عجم قاسم ثانی را بقلعه شمیران برده او را بسیار
گرامی داشت

حرف الضاد

صفیه زوجه دهم رسول
خدا بنت حیی بن اخطب بن ثعلبه از بنی اسرائیل از سبط هارون بن عمران علیه السلام از قبیله بنی النضیر
است مادر او ضره بنت سموال باشد نخست زن سلام بن مشکم بود و از و جدا شده و بنکاح کنانة بن

الربیع بن ابی الحقیق درآمده وکنانه درحرب خیبر کشته شد وصفیه اسیر گشت ورسول خدایش خاص خویش
وتزویج کرد وآزاد ساخت واعتاق او را صداق او فرمود وچون از خیبر کوچ خواستند کرد راحلهٔ
پیغمبر را حاضر کردند پای مبارک پیش نهاد تا صفیه قدم برنهاده سوار شود صفیه ادب کرد وزانوی
خود را بر ران پیغمبر نهاد وبرنشست آنحضرت با جامهٔ او را پوشیده داشت وبا رداء مبارک بر
پشت شترش ببست وخود پیش روی سوار شد وچون شش میل راه طی مسافت کردند در منزل تبار خواست با او
زفاف کند صفیه رضا نداد پیغمبر برنجید ودر منزل صهبا با ام سلیم مادر انس فرمود ساختگی صفیه کن که با او زفاف
خواهم کرد واو هنوز هفده سال تمام نکرده بود ونیک زیبا رخسار بود بالجمله ام سلیم او را خوشبوی
کرد وبیاموخت که از رسول خدای سر برنتابد پس در آن منزل زفاف کرد وآنشب ابوایوب
انصاری سلاح جنگ برخود راست کرد ودر گرد خیمهٔ پیغمبر بحراست بود بامداد که پیغمبر از خیمه برآمد
بانگ سلاح ابوایوب بشنید فرمود کیستی گفت منم ابوایوب صفیه زنی جوان است شوهر و
پدر او را مقتول ساخته اید بیم کردم که مبادا ناشایستی از او پدید آید فرمود اللّهمّ احفظ ابا ایوب
کما حفظ نبیک بالجمله ام سلیم گوید صبحگاه صفیه را بیکسوی لشکرگاه بردم وپرده برکشیدم
تا غسل کند وگفتم پیغمبر را با خود چگونه یافتی گفت امشب تا صباح با من سخن کرد وفرمود چرا در منزل
پیش بزفاف رضا ندادی عرض کردم جهودان نزدیک بودند بیم کردم که ترا آسیبی زنند پیغمبر را
این سخن خوش آمد بالجمله رسول خدای در صباح زفاف قروت وروغن وخرما وسویق طلب
کرد وچنگالی کرده ولیمه بداد وصفیه خرما در آب گذاشته صبحگاه از آن نبیذ مردم را بداد وبعد از
ورود بمدینه رسول خدای صفیه را در خانه حارث بن النعمان فرود آورد وزنان انصار چون وصف
جمال او را شنیده بودند بدیدار او شتافتند وعایشه با چادری ونقابی ناشناخت خود را در میان
انداخت پیغمبر او را بشناخت وچون بیرون شد از قفا چادر او را بکشید وگفت ای شقیرا صفیه را
چون یافتی گفت یهودیه را در میان یهودان دیدم فرمود مگوی که او مسلمان وحسن الاسلام گشته
ام سنان اسلمیه گوید از زنان پیغمبر چهار تن بلباس دیگرگون بدیدار صفیه شدند عایشه وزینب
بنت جحش وحفصه وجویریه پس حفصه با جویریه همی گفت زود باشد که این جاریه بر ما غلبه کند
جویریه گفت او از قومیست که زنان ایشان نزد شوهر کم بخت باشند عایشه گوید نوبتی در سفر

شتر صفیه مانده شد و زینب را شتری افزون از خود بود فرمود چه شود اگر صفیه را شتری دهی تا او را
بمنزل رساند عرض کرد من با این یهودیه چیزی ندهم پیغمبر برنجید و دو ماه یا سه ماه ترک او بگفت زینب
چنان از آمدن پیغمبر مایوس شد که سریری که از بهر او بود برداشت از پس این مدت یکروز رسول
خدای بخانه او درآمد و آشتی کرد گویند در مرض موت رسول خدای زنان در گرد او انجمن بودند
صفیه گفت یا رسول الله سوگند با خدای دوست دارم که این مرض با من باشد زنان با
یکدیگر غمز کردند پیغمبر بدانست و مکروه داشت فرمود سوگند با خدای که راست میگوید و
نیز گفته اند یکروز پیغمبر بر صفیه درآمد و او را گریان یافت پرسید گفت عایشه و حفصه میگویند ما
بهتریم از تو چه ما را شرف قرابت است هم زنان او نیم فرمود چرا نمیگوئی پدر من هرون و عم
من موسی و شوهر من محمد است و بروایتی حفصه را گفت اتقی الله یا حفصه و یکروز عایشه در
تشنیع صفیه با پیغمبر گفت بس است ترا که او چنین و چنان است یعنی کوتاه است آنحضرت
را خشم آمد و گفت لَقَدْ قُلْتِ كَلِمَةً لَوْ مُزِجَ بِهَا الْبَحْرُ لَمَزَجَتْهُ یعنی کلمه گفتی که اگر
لونی داشت و در بحر افتاد دریا را دیگرگون ساخت در سال سی و شش هجری و بروایتی در زمان
حکومت عمر صفیه از جهان برفت و عمر بر آن نماز گذاشت اهل سنت جماعت ده حدیث از او آورده
اند یک حدیث متفق علیه است و دیگر در کتب دیگر است صدر تخلص نواب صدر محل
یکی از شاهدان حرم واجد علی شاه است شاعری است خوش طبع و خوش گفتار این ابیات
بزبان اردو و از مشار الیه است بیت

ہیں ہوں جدا الگ الگ لوگ جدا الگ الگ
منہ کو پھرا کے یار نے مجھ سے کیا الگ الگ
چلیو خدا کیو اسطی یا دفنا الگ الگ
میں ہوں فدا سی دور دور مجھسی دوا الگ الگ
نالی کئی الگ الگ آہ رسا الگ الگ
سب کا ہی لطف الگ الگ سب کا مزا الگ الگ

جوش جنان میں رات دن سب سے رہا الگ الگ
بھینی ملائین یعنی کو ہاتھ ہر یا جیب ادھر
شمع جلا لی آئی ہیں آج وہ میری قبر پر
خاک ہو زندگی بھلا تیری مریض عشق کی
ہجر میں خوب خاک اڑی انکو ہوا نہ کچھ اثر
حسرت و آرزوی وصل اور مصیبت فرقت

حرف الضاد

ضبیعه بنت خزیمه بن ثابت انصاری ذو الشهادتین خواهر ام عطیه الانصاری از جمله

صواحبات پیغمبر است در مرثیه پدر خود گوید | عین جودی علی حزینة بالدمع

قتیل الاحزاب یوم الفرات | قتلوا ذا الشهادتین عتوا | ادرک الله منهم بالترات

قتلوه فی فتیة غیر عزل | یرعون المرکوب للدعوات | نصروا احمد الموفق ذا العدل

ودانوا بذاک حتی الممات | لعن الله معشرا قتلوه | ورماهم بالخزی والآفات

ضعیفی معاصر حکیم آزری بود این مطلع ازوست | در دلم بود آرزو بیتابیش از حسرت آرزو

دیدم آن روی و فزون شد آرزو بر آرزو | آورده اند که شوهر پیری داشت آنهم شاعر

بود گاهی باهم کلمات مطایبه بزبان میاوردند روزی ضعیفی این رباعی گفته بر زبان راند

ای مرد ترا به محرم انگیزی نیست | هم پیر و ضعیفی و ترا چیزی نیست

با این همه میدهی بهمسیم زر زدن | خود قوت آن ترا که برخیزی نیست

شوهر نیز این رباعی در جواب گفت

کار تو بغیر فتنه انگیزی نیست | ای زن دگر انکه با من آمیزی نیست

عیبی بتر از بلای بی چیزی نیست | دارم همه عیب را که گفتی اما

حرف الطا

طلیحه بنت عبدالله در سرای رشید ثقفی بود و او را طلاق گفت پدر او را عبیدالله دانند
در باب طای حطی نامی در صواحبات دیده نشد

حرف العین

عایشه زوجه سیم رسول خدا ص و دختر ابوبکر بن ابی قحافه بود هو عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب
بن سعد بن تیم بن مرة بن لوی است و نسب او با پیغمبر در مره پیوسته شود و کنیت او ام عبدالله
است همانا وقتی عرض کرد که یا رسول الله زنانرا همه کنیت است کنیت من چه باشد فرمود بنام
خواهرزاده خود کنیت باش که عبدالله بن زبیر باشد و مادر عایشه ام رومان بنت عامر بن عویمر بن
عبد شمس بن عتاب بن اذینة بن سبیع بن دهمان بن الحارث بن غنم بن مالک بن کنانه است
و کابین او چهارصد درهم است بالجمله در خبر است که رسول خدا او را در هفت سالگی عقد بست
عقد او در شهر شوال و زفاف او نیز در سال دیگر بشوال افتاد و نه سال و ده ماه بسرای پیغمبر بود و هنگام
وفات رسول الله بیست ساله بود این دو شعر را در مدح رسول خدای از عایشه روایت کنند

فلو سمعوا فی مصر اوصاف خده | لما بذلوا فی سوم یوسف من نقد

عمره دختر سعد بن عبد الله بن غدار بن ثعلبه الاغادیه است چندان حریص بود بشوهر کردن که چون خواستار در آمدی فیقول خطب فتقول نکح ویقول انزلی وتقول انخ

یعنی خواهنده میگفت خواستارم بی توانی پاسخ میداد من زن توام چون میگفت فرود آی پاسخ میداد که شتر را بخوابان بالجمله چهل واند شوهر کرد وازیشان فرزندان آورد که همه پدر قبیله بزرگ شدند نخستین زن مردی از قبیله ایاد شد وازپس یشکر بن عدوان بن عمرو بن قیس بن عیلان اورا بگرفت و خارجه را بزاد و مکنی بام خارجه گشت واز خارجه قبیله بزرگ پدید آمد انگاه عمرو بن ربیعة بن حارثة بن عمرو مزیقیا اورا بسرای آورد وسعد را بزاد که پدر قبیله حیا و طایفه مصطلق است وایشان اند از خزاعه بعد از او در سرای بکر بن عبد مناة بن کنانه در آمد ولیث و دئل و عریج را بزاد که پدران قبایل بزرگند انگاه زوجه مالک بن ثعلبة بن اسد شد و غاضره و عمرا بزاد وپس جشم بن مالک بن کعب بن القین بن جسر از قضاعه اورا بگرفت و عرابیه که پدر بطن بزرگی است بزاد انگاه ضجیع عامر بن عمرو بن لحیون البهرانی از قضاعه شد وبهرا و ثعلبه و هلال و لحو و صنبر را بزاد وازپس او زن عمرو بن تمیم شد و اسید و جهیم را بزاد که گویند بیست واند قبیله بزرگ نسب بام خارجه میرسانند حکرشه دختر اطرش بن رواحه است در خبر است که بر معویه در آمد متوکئة علی عکاز لها یعنی درحالتیکه تکیه زده بود بر عصائی که بن آنرا آهنی زده و ده محفوف داشته بود پس معویه را بخلافت سلام داد و نشست معویه گفت من امروز نزد تو امیر المؤمنین شدم وازین پیش نبودم قالت نعم اذ لا علی حی گفت امروز چون علی علیه السلام زنده نیست تو در نزد من امیر المؤمنین شدی معویه گفت تو انکس نیستی که شمشیری حمایل کردی و در صفین میان دو صف در ایستادی و همی گفتی ایها الناس علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم ان الجنة لا یحزن من قطنها ولا یهرم من سکنها ولا یموت من دخلها فابتاعوها بدار لا یدوم نعیمها ولا تنصرم همومها وکونوا قوما مستبصرین فی دینهم مستظهرین علی طلب حقهم ان معویة دلف الیکم بعجم العرب غلف القلوب لا یفقهون الایمان ولا یدرون ما الحکمة دعاهم الی الباطل فاجابوه واستدعاهم الی الدنیا فلبوه فالله الله عباد الله فی دین الله

دودان

دودان بن

وایاکم والتواکل فان ذلک ینقض عری الاسلام ویطفئ نور
الحق وهذه بدر الصغری والعقبة الاخری یا معشر المهاجرین
والانصار امضوا علی بصیرتکم واصبروا علی عزیمتکم
فکانی بکم غدا قد لقیتم اهل الشام کالحمر النا
الناهقة تقصع قصع البعیر

دیگر میکوید ای مردم بر شماست که خویش را وا پائید زیان نرساند شما را کسی که گمراه شد گاهی که بطریق هدایت
سپارید همانا آنکس که در بهشت جای کند هرگز ملول و محزون نشود و آنکس که از بهشت مادی جوید
هرگز سیر نشود و آنکس که داخل بهشت شود هرگز نمیرد پس بجوئید بهشت را بجای خانه که نعمتش پاینده
نباشد و اندوهش منقطع نگردد و از جماعتی باشید که در دین خود بینا و در طلب حق خود توانا هستند
هان ای مردم بدانید معویه آهنگ شما نمود با جماعتی از اوباش عرب که در دلهای ایشان محجوب
و تاریک است نه ایمان دانند و نه حکمت شناسند ایشان را بسوی باطل دعوت کرد و اجابت
نمودند و در طمع و طلب دنیا انداخت و بر سر او انجمن شدند الله الله ای بندگان خدا در دین
خدا ثابت باشید و کار دین با یکدیگر بازنگذارید که این خصلت اسلام را نقض کند و نور حق را فرو
نشاند هان ایها المهاجرون والانصار این حدوثه ایست مانند بدر صغری و عقبه اخری کار بر بصیرت و صبر
بر عزیمت فرمائید گویا می بینیم که فردا بمقاتله اهل شام حاضر خواهید شد و ایشان بانگ در خواهند داد
مانند حمارها از نهیق و دهانها از دود و دم آکنده خواهند ساخت چون شتران از نشخوار چون معویه خطبه
عکرشه را تا بدینجا قرائت کرد روی با او آورد و گفت گویا می بینیم که بر همین عصا که در دست
داری تکیه زده و انبستان را همی کوئی و لشکریان در گرد تو فراهم آمده اند و همی گویند اینک عکرشه
دختر اطرش است اگر نه قضا بر این رفته بود لشکر شام را هزیمت میکردی لاکن تقدیر خداوند دگرگون
نشود هان ای عکرشه چه بر این داشت ترا که از اینگونه سخن کنی قالت یا امیر المؤمنین
یقول الله تبارک وتعالی یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان
تبد لکم تسؤکم وان اللبیب اذا کره امرا لن یحب اعادته
گفت یا امیر المؤمنین خداوند تبارک وتعالی میفرماید ای جماعتی که ایمان آورده اید پرسش مکنید از چیزهائی

که اگر آشکار شود بد مینماید شمارا هما نا مرد عاقل چیزی را که نکرده طبع اوست اعادت آنرا دوست
نمیدارد و تذکره آنرا مکروه میشمارد معویه گفت سخن بصدق کردی اکنون حاجت خویش را باز
نمای گفت صدقات ما را ما خود میدارند از اغنیای ما تا بخش میکنند بر فقرای ما امروز کار
بمیزان عدل نخته نمیشود چه ما را بهره و نصیبه نیست از مساکین ما جبر کسری نمیشود و فقرای ما را
سعت معیشتی حاصل نمیگردد و اگر اینکار ساخته رای تست مثل تو کس باید بغفلت را پشت پای
زند و دامن توبت بدست گیرد و اگر بیرون رای تست روا نیست مانند تو کس اعانت
خیانت کند و ظلم و ستم را معمول دارد معویه فرمان کرد صدقات ایشان را بخش کنند و از
طریق عدل و انصاف انحراف نجویند عصمتی سمرقندیه زنی سخندان و خوش کلام بود

دگاهی اشعار لطیف و دلجسپ میفرمود	تا فکندست مرا بخت بد از یار جدا
غم جدا میکشدم چرخ ستمکار جدا	

حرف الفاء

فاقره زوجه مره اسدی بطراوت رخسار و حلاوت گفتار در میان زنان نامبردار بود
چنان افتاد که شوهرش سفری دراز پیش داشت و سالی چند غایب ماند فاقره را عبدی بود
که ملازمت خدمت او داشت اندک اندک دل بسوی عبد رفت و هر گاه تصمیم عزم میداد
کیاد او را میزد هم خویشتن داری میکرد دیگر روز عشق او افزون و صبرش اندک شد همچنان هنگام
قصد فساد نفس خویش را مخاطب داشت فقالت یا نفس لاخیر فی الشرة فانها[1]
تفضح الحرة و تحدث الحزة و از آن امر اعراض کرد دیگر باره خواهش نفس فزایش
گرفت و او را آهنگ داد همچنان عنان بکشید و گفت یا نفس موتة مریحة خیر من
الفضیحة و رکوب القبیحة و ایاک و العار و لبوس الشنار و سوء الشعار و
لوم الدیار اندک خویشتن داری کرد زمانی دیر بر نگذشت که باز نفس خواهش آغازید
و این کرت دست فضیحت باز بد قالت ان کانت مرة واحدة فقد نقطع الفا
و تکوم العائدة گفت اگر یک کرت بود فواید عواید آن را توان برد و صلاح مفاسد
آن توان کرد این بگفت و غلام را پیش خواند و فرمان کرد که شبانگاه در خوابگاه من حاضر
باش چون شب برسید او را بکنار در آورد و با او بگفت و کام براند چون از آن کار قبیح بپرداخت

واتش شهوت فرو مرد و پشیمان گشت و گفت خیر قلیل و فضحت نفسی یعنی بهره اندک بردم و خود را
فضیحت نمودم اما از انسوی شوهر او که بسیار سال میگذشت و ملازم سفر بود و آهنگ مراجعت
نمود در عرض راه غزالی را نگریست که بانگ بر آورد و بان علمی که متداول بود از نعیب غراب بدانست
که زنش هم اکنون تدارک زنا میکند نشست و اسب بتقریب براند وقتی پس در رسید که غلام
از شکم زن برخاسته بود و فاقره ازان کردار با سخت پشیمان شده این سخن اعادت کرد خیر قلیل و
فضحت نفسی مره چون این سخن بشنید در بگشود و درآمد و گوشت میان دو کتف او از غایت
غضب لرزش همیداشت فاقره گفت ترا چه افتاده و این رعده چیست گفت ازان کلمه
که تو گفتی فاقره داستان کار او از پرده بیرون افتاده نعره بزد و بمرد این شعر بخواند

نعی الله رب الناس فاقر میتة	واهون بها مفقودة حین تفقد
لعمرك ما تعتاد فی منك لوعة	ولا انا من وجد علیك مسهد

و آنگاه تیغ بکشید و غلام را بکشت **فاطمه** دختر اسود بن عبد الاسد برادرزاده
ابو سلمه بن عبد الاسد مخزومی است و او از اشراف قبیله بنی مخزوم است در ایام توقف
پیغمبر در مکه دست بدزدی بر آورده و هنگام سرقت ماخوذ شد او را بحضرت رسول آوردند
فرمان رفت که دست او را قطع کنند خویشاوندان او با خود اندیشیدند که هیچکس را آن دلیری
نباشد که از بهر شفاعت او زبان بگشاید جز اسامة بن زید پس بنزدیک او شدند و او را از در
ضراعت بشفاعت بر انگیختند اسامه بنزدیک پیغمبر آمد و در عفو گناه فاطمه آغاز نیازمندی نهاد
از گفتار او رنگ دیدار رسول خدای دیگرگون شد و فرمود لا تشفع فی حد فان الحدود
اذا انتهت الی فلیس لها مترك ای اسامه آیا حدی از حدود خدا را از در شفاعت بیرون شوی
اسامه چون این دیدار کرد پشیمان شد و عرض کرد یا رسول الله از بهر من استغفار کن آنگاه پیغمبر
فرمود ا گروه مردمان امم سالفه عرضه هلاک شدند از بهر آنکه چون یکتن از اکابر ایشان دست
بدزدی بر آوردی او را ترک گفتند و حد بروی نراندند و چون ضعیفی این گناه کردی اقامه
حد بروی روا داشتند سوگند بدان خدائی که نفس محمد در ید قدرت اوست که اگر فاطمه دختر محمد
دزدی کند بفرمایم تا دست او قطع کنند و بفرمود دست فاطمه مخزومی را قطع کردند

آنگاه بروی ترحم کرد و عطا بداد فاطمه گفت آیا توبت من بدرجه قبول پیوست پیغمبر فرمود از گناه
خود چنانی که از مادر زاده باشی این حدیث دلالت کند که شفاعت در حدود الله حرام باشد
قمر النساء بیگم یکی از پرده گیان جهانگیر شاه بود و طبعی موزون داشت این ابیات از وست

هنگام سحر دلبر من جلوه گر آمد — صد فتنه خوابیده و محشر بسر آمد
لکن تکرار ای دل هر نفس درس محبت را — [illegible] در هر دو عالم نشئه صهبای حیرت را
من از فراق تو الماس غم بدل خوردم — تو دل شکستی و سودای وصل ناخوردی

حرف القاف

قرة العین خلیفه باب الله مروج مذهب

بابی بها نا این زن زرین تاج نام داشت و دختر حاجی ملا صالح قزوینی است پدرش یکی از اجله
فقها بود و شوهرش ملا محمد پسر ملا محمد تقی عمزاده وی است که او نیز فضلی بکمال داشت عمش ملا محمد
تقی مجتهدیست که صیت فضل و تقوی او در همه بلدان و امصار پراگنده است و این دختر نیز در
علوم عربیه و حفظ احادیث و تاویل آیات فرقانی با حظی وافر بود و از سوء قضا شیفته کلمات
میرزا علی محمد باب گشت و از جمله اصحاب او شد و اندک اندک طریقت او را بدانست
و اصحاب میرزا علی محمد باب با ارادتی عاشقانه شمع او را پروانه گشتند گاهی او را بدر الدجی
و وقتی شمس الضحی نام نهادند و عاقبت بقرة العین لقب یافت مجلس خود را چون حجله عروس
پیراسته میکرد و پیروان باب را حاضر کرده بی پرده برایشان بر میامد و بتخت بر فراز کرسی
جلوس کرده چون واعظان منتهی از بهشت و دوزخ یاد میکرد و از احادیث و آیات شرحی
بکمال میراند آنگاه میگفت هر که مرا مس کند سورت آتش دوزخ بروی چیره نگردد مستمعین
بر پای میشدند و بپای سر او میرفتند و بر دست و پای وی چهره میسودند ملا محمد تقی عم او چون
کردار او را تفرس کرد از در طرد و منع بیرون شد قرة العین بقتل عم خویش فتوی براند در
سنه ۱۲۶۳ اصحاب او بهنگام سپیده دم بر او تاختند و در مسجد میان نماز و نیاز مقتولش
ساختند از کمال زهد و ورع که او را بود در میان جماعتی از مردم بشهید ثالث ملقب گشت
اما قرة العین از پدر و شوهر ترک رشته موالفت کرد و طریق مخالفت گرفت و از قزوین
با اصحاب خویش باهنگ خراسان بیرون تاخت چون در منزل بدشت که یکفرسنگی

بسطام است مقام کرد حاجی محمد علی ملقب بعلی اعلی هم از خراسان برسید و با قرة العین یکدیگر را
دیدار کردند و چند کرت مجلس را از بیگانه پرداخته بمشاورت نشستند و در رواج دین باب
رای زدند و عاقبت پرده از کار گرفتند و قرة العین منبری در انجمن اصحاب نصب
کرده بی پرده بر منبر صعود نموده گفت هان ای اصحاب این روزگار ما از ایام فترت شمرده میشود
امروز تکالیف شرعیه یکباره ساقط است آنگاه که باب اقالیم سبعه را فرو گیرد و این
ادیان مختلفه را یکی کند تازه شرعی خواهد آورد و قرآن خویش را در میان امت ودیعتی خواهد نهاد
و هر تکلیف که از نو بیاورد بر خلق روی زمین واجب خواهد گشت پس امروز زحمت بیهوده
بر خویش روا مدارید که شما را عقابی نخواهد بود چون این سخن بپای برد مردمی که در گرد منبر بودند
سر بگریبان در بردند و جماعتی که در شریعت محمدیه و طریقت اثنا عشریه عقیدتی و ثباتی
داشتند از ارادت باب برگشتند و یکباره بیرون شده طریق مساکن خویش پیش گرفتند
و جماعتی از این سخنان شاد خاطر شده آنگاه علی اعلی باتفاق قرة العین راه مازندران گرفت
چون باراضی هزارجریب رسید مردم هزارجریب برایشان تاختن بردند و اموال و اثقال ایشان را
بنهب و غارت برگرفتند بعد از این واقعه میان علی اعلی و قرة العین جدائی افتاد و علی اعلی
طریق بارفروش گرفت و قرة العین در اراضی مازندران با جمعی از اصحاب خویش دیه بدیه همی
عبور کرد و در اغوای مردم چندانکه توانست همی رنج برد تا آنکه به بند نور کجور از مضافات
مازندران رسید و در آنجا بحکم شاهی دستگیر سپاه شده او را بدار الخلافه طهران آوردند هر قدر
او را نصیحت کردند نه پذیرفت او را در شب خفه کرده در چاه انداختند این اتفاق در سنه ۱۲۶۸ افتاد
و طبعی هم موزون داشته و دیوان اشعار آن معروف است این اشعار از دیوان او ست

جذبات شوقک الجمت بسلاسل الغم و البلا	همه عاشقان شکسته دل که دهند جان بره بلا
اگر آن صنم ز ره ستم پی کشتن من بیگنه	لقد استقام بسیفه فلقد رضیت بما رضا
سحری نگار ستمگرم قدحی بداد و بنوشیم	و اذا رایت جماله طلع الصباح و کانما
نه چه زلف غالیه بار او نه چه چشم فتنه شعار او	شده نافه همه ختن شده کافری همه خطا
تو غافل از می و شاهدی پی مرد زاهد و عابدی	چکنم که کافر و جاهلی ز خلوص نیت اصفیا

تو و ملک و جاه سکندری من و رسم و راه قلندری | اگر آن خوش است تو درخوری وگر این بد است مرا سزا
بگذر ز منزل ما و من بگزین بملک فنا وطن | فاذا فعلت بمثل ذا فلقد بلغت بما تشاء
لمعات وجهک اشرقت بشعاع طلعتک اعتلا | ز چه رو الست بربکم نزنی بزن که بلی بلی
چه شنید ناله مرگ من پی ساز من شده برگ من | فشا الی مهر ولا و بکی علی مجللا
چه شود که آتش حیرتی بزنی بقله طور دل | فسلکته و دککته متدککا متزلزلا
پی خوان نعمت عشق او همه شب ز خیل کروبیان | رسد این صفیر مهیمنی که گروه غمزده الصلا
من و عشق آن مه خوبرو که چه زد صلای بلا بر او | بنشاط و قهقهه شد فرو که انا الشهید بکربلا
تو که فلس ماهی حیرتی چه زنی ز بحر وجود دم | بنشین چو طاهره دم بدم بشنو خروش نهنگ لا
هله ای گروه امامیان بکشید ولوله را عیان | که ظهور دلبر ما عیان شده فاش ظاهر برملا
گرتان بود طمع بقا ورتان بود هوس لقا | ز وجود مطلق مرتقا بران صنم بشوید لا

ولها

طلعات قدس بشارتی که ظهور حق شده برملا | بزن ای صبا تو بصخره‌اش بگروه زنده دلان صلا
هله ای طوایف منتظر ز غیابت شه مقتدر | مه مفتخر شده مشتهر متبهیا متجللا
شده طلعت صمدی عیان که بپا کند علم بیان | که ز وهم و کمال جهانیان جبروت اقدس عز علا
بتموج آمده آن یمی که بیک بلاش بحری | منتظر است بحر دمی دو هزار وادی کربلا
صنمم ز عالم سر دمم احدم ز منبع لا احدم | پی اهل افئده آمدم و هم الی المقتبلا
صنمم آن ظهور مهیمنی آن منیت بی منی | صنم آن سفینة المنی و لقد ظهرت و قد علا
هله ای گروه عمائیان بزنید هلهله و ولا | که جمال دلبر مائیان شده فاش و ظاهر برملا
بزنید نغمه ز هر طرف که ز وجه طلعت ما خفا | رفع القناع و قد کشف ظلم اللیال قد انجلا
ظهر العماء بکنه کنت و یکن الثناء بصفصف | ورق البهاء تذرفت بکنز و الیه مهر ولا
نوران نور ز شهرها طیران طور ز شهرها | طهران روح ز شهرها و لقد علا و قد انجلا
دو هزار احمد مصطفی ز بروق آن شه با صفا | شده مختفی شده در خفا ستر ملا سترا
کسی ار نکرد ادا عبث بگرفت حبل ولایتش | کندش بعید ز ساحتش و بدنهد سپاه ولا

قتیله بنت النضر بن الحارث بن علقمة بن کلده بن عبد مناف بن عبد الدار و اوزوجه

عبد اللہ بن حارث بن امیہ بن عبد شمس بن عبد مناف در یوم بدر نضر بن حارث اسیر شد و بہ
فرمان رسول صلعم مقتول گشت قتیلہ این اشعار را در مصیبت پدر بگفت و بحضرت رسول صلعم
فرستاد چون مرثیۂ او در حضرت رسول معروض افتاد فرمود اگر قبل از قتل نضر این شعر من
رسیدہ بود او را معفو میداشتم ابیات

یا راکبا ان الاثیل مظنة / من صبح خامسة وانت موفق
بلغ بہ میتا فان تحیة / ما ان تزال بها الرکائب تخفق
منی الیه وعبرة مسفوحة / جادت لمائحها واخری تخنق
فلیسمعن النضر ان نادیته / ان کان یسمع میت او ینطق
ظلت سیوف بنی ابیه تنوشه / لله ارحام هناك تمزق
صبرا یقاد الی المدینة راغما / رسف المقید وهو عان موثق
امحمد ولانت نجل نجیبة / فی قومها والفحل فحل معرق
ما کان ضرك لو مننت وربما / من الفتی وهو المغیظ المحنق
النضر اقرب من قتلت وسیلة / واحقهم ان کان عتق یعتق

حرف الکاف

کنیا بیگم از نساء لکھنو بودہ زبانش شیرین و کلامش نمکین و طبعش رنگین این اشعار ازوست

یقین کیجے دولت سرا میں یار نہیں / دل طپیدہ پہلو میں جو قرار نہیں
نہ مجھکو دیجیے بوسہ میں آپ لیلونگی / میں آپ ہی تو اٹھا لونگی کسیکی بار نہیں
سیا یا مجھکو زمانہ نے آخرش جو رنگ / کیا نہ کو سیا یاروں نے مجھہ پہ وار نہیں
فلک زدہ ہی جو کہنا تو اندنون حباب / ابھی تو ہمنے بھی دیکھا کسیکی یار نہیں

کوکب تخلص ستارہ بانو دختر شیخ الشعرا مصلح الدین سعدی شیرازی است این مطلع ازوست

عشقبازان رو بسوی قبلہ آن کو کنند / ہر کجا محراب ابروش نماید رو کنند

کاملہ بیگم دہلویہ از مخدرات عہد اکبر شاہ ہندی بود در مرثیۂ فیضی فیاضی این رباعی ازوست

فیضی بخور این غم کہ دلت تنگی کرد / باپای امید عمر تو لنگی کرد
میخواست کہ مرغ روح بیند رخ دوست / زین واسطہ از قفس شتابنگی کرد

کنیز فاطمه والدهٔ شاه سلیمان کابلی بوده است این بیت از و یافته شده

سبز دکه فخنه بر داستان بدورم ... کنیز فاطمه و مادر سلیمانم

کلبدن بیگم دختر بابر پادشاه است طبعی موزون داشته این فرد از وست

هر پری روی که او با عاشق خود یار نیست ... تو یقین میدان که هیچ از عمر برخوردار نیست

کلچهره بیگم نیز دختر دیگر بابر پادشاه بوده است کاه کاهی شعری میگفته این بیت از و

هیچ کر آن شوخ گل رخسار بی اغیار نیست ... راست بود است آنکه در عالم گلی بیخار نیست

حرف لام لبابه بنت الحارث بن حزن الهلالیه من بنی هلال بن عامر بن صعصعه زوجه عباس بن عبد المطلب گویند اول زنی است که بعد از خدیجه علیها السلام ایمان آورد و او در سرای عباس شش فرزند آورد نخستین فضل بود که لبابه بنام او مکنی شد و او را ام الفضل گفتند و عباس نیز ابو الفضل کنیت یافت و دیگر عبد الله بن عباس که فقیه بود و دیگر قثم و دیگر معبد و دیگر عبد الرحمن و دیگر عبید الله بن یزید هلالی در حق او این شعر گوید

ما ولدت نجیبة من فحل ... بجبل نعلمه وسهل
کستة من بطن ام الفضل ... اکرم بها من کهلة وکهل
عم النبی المصطفی ذی الفضل ... وخاتم الرسل وخیر الرسل

و خواهرهای ام الفضل از جانب پدر و مادر یکی میمونه زوجه رسول خداست و دیگر لبابه صغری چه او لبابه کبری است و دیگر عصماء و دیگر غمیره و دیگر هزیله و خواهرهای ام الفضل از جانب مادر یکی اسماء و دیگر سلمی و دیگر سلامه و نیز بعضی زینب بنت خزیمهٔ هلالیه را خواهر او دانسته اند و هند بنت عوف بن الحارث بن حاطه بن جریرة بن حمیر مادر ایشان است لبابه الصغری خواهر لبابهٔ کبری است و نسب ایشان مرقوم شد در اسلام لبابه صغری سعدی در دست نیست و او مادر خالد بن الولید است لیلی بنت ابی حثمه بن حذیفه بن عاصم بن عامر بن عبد الله بن عبید بن عویج بن عدی بن کعب القرشی زوجهٔ عامر بن ربیعه گویند مهاجره و هجرتین است و در دو قبله نماز گذاشت لیلی بنت حکیم الانصاریه الاوسیه بعضی او را از جملهٔ ازواج رسول خدا شمرده اند که نفس خود را برسول خدا هبه ساخت لیلی بنت قانف الثقفیه دختر است که هنگام غسل دادن زینب

دختر رسول خدا حاضر شد

حرف المیم

میمونه زوجهٔ یازدهم پیغمبر بنت الحارث بن حزن بن بحیر بن الهزم بن رویبه بن عبد الله بن
هلال بن عامر بن صعصعه هی عامریه هلالیه مادرا و هند بنت عوف بن زهیر بن الحرث از قبیلهٔ حمیر
در روایتی از کنانه بود نخست اورا نام برّه بود پیغمبر میمونه فرمود و هند مادر میمونه را داماد های
بزرگ بود چنانکه گفته اند هی اکرم عجوز جمعت علی الارض اصهارا یعنی ایزن که هند
باشد داماد های نیکو فراهم آورده یک دخترش میمونه با پیغمبر بود و دختر دیگرش ام فضل
با عباس عم پیغمبر بود و هند را جز حارث پدر میمونه شوهر دیگر بود که عمیس خثعمی باشد از وی
نیز دختران داشت اسماء بنت عمیس را جعفر بن ابیطالب خواست و بعد از جعفر ابوبکر بن ابی
قحافه بگرفت و بعد از ابوبکر او را علی علیه السلام تزویج کرد و اسماء را از همهٔ این شوهران فرزند آمد
باالجمله دختر دیگرا و را که زینب بنت عمیس باشد حمزة بن عبد المطلب خواست و دختر دیگر سلمی
بنت عمیس را شداد بن الهاد عقد بست باالجمله میمونه در جاهلیت زوجهٔ مسعود بن عمرو ثقفی بود چون
از او جدا شد بنکاح برادر حویطب بن عبد العزی یا حویطب بن عبد العزی یا فروة بن عبد العزی
یا سبرة بن ابی رهم یا عبد یالیل بن عمرو درآمد شوهر دوم نیز وفات کرد و رسول خدا او را در سال
هفتم هجری هنگام مراجعت از عمرهٔ قضا تزویج کرد و در ارض سرف که در نواحی مکه است با او
زفاف کرد و چنان افتاد که بعد از چهل و چهار سال در همان منزل وداع جهان گفت و در محل قبهٔ
زفاف مدفون گشت گویند میمونه زنیست که نفس خود را به پیغمبر بخشید آنگاه که خبر خواستاری بدو بردند
بر شتری سوار بود گفت شتر و آنچه بر سر آن است از خدا و رسول است این آیت فرود شد
یا ایها النبی انا احللنا لک ازواجک اللاتی اتیت اجورهن وما ملکت
یمینک مما افاء الله علیک وبنات عمک وبنات عماتک وبنات خالک و
بنات خالاتک اللاتی هاجرن معک وامرأة مؤمنة ان وهبت نفسها
للنبی ان اراد النبی ان یستنکحها خالصة لک من دون المؤمنین
ازین آیت مکشوف افتاد که هرگاه پیغمبر زنی را تزویج خواهد کرد و او خویشتن را به پیغمبر هبه کند بر رسول
خدا روا باشد و این خاص پیغمبر است دیگر مردم را روا نباشد که بی تعیین کابین زنی را تزویج

سازند و بروایتی بنت جحش یا زینب بنت خزیمه یا زنی از بنی عامر نفس خود را به پیغمبر هبه کرد و گروهی
که چنان ندانند که میمونه نفس خود را با پیغمبر هبه ساخت کابین او را چهار صد درهم دانسته اند
بالجمله میمونه گوید وقتی من و پیغمبر هر دو حاجت بغسل داشتیم من از اناثی آب برداشتم و غسل
کردم مقداری آب بماند آنحضرت از بقیه آب غسل کرد عرض کردم من از آنجا غسل کرده بودم
فرمود لَیسَ عَلَی المَاءِ جَنَابَةٌ و هم از او حدیث کنند که شبی در نوبت او رسول
خدای از خانه بیرون شد میمونه برخواست و در ببست پیغمبر باز آمد و در بکوفت میمونه در نگشود
رسول خدای او را سوگند داد که در بگشای عرض کرد یا رسول الله نوبت من بخانه زنان
دیگر میشوی فرمود چنین نکردم بتقاضای حاجت بیرون شدم وفات میمونه در سال پنجاه و
یک و بقولی استوارتر در شصت و یک یا شصت و سه و بروایتی شصت و شش هجری
بود بدین روایت آخر زنی که از آنحضرت فوت شد میمونه بود نه ام سلمه و گویند ابن عباس
بر او نماز گذاشت و خواهرزاده های او یزید بن الاصم و عبد الله شداد بن الهاد در قبر او در آمدند و
او را بخاک سپردند از مرویات او در کتب عامه هفتاد و شش حدیث است از ان هفت حدیث
جمله
متفق علیه است و در فرد بخاری و دو در فرد مسلم پنج و دیگر در کتب دیگر است باتفاق علمای سیر
پیغمبر با این یازده زن زفاف فرمود خدیجه علیها السلام و زینب بنت خزیمه در ایام حیات پیغمبر از
جهان بشدند و نه تن بعد از آن حضرت وفات کردند ماریه نخستین کنیزکانی که با رسول خدا
طریق مضاجعت سپردند ماریه بنت شمعون قبطیه بود که او را مقوقس ملک اسکندریه با خواهرش
شیرین بحضرت رسول هدیه فرستاد و ماریه کنیزکی سفید پوست و زیبا رخسار بود با جمال
مسلمانی گرفت و پیغمبر چنانکه ملک یمین را در او تصرف کرد و او را دوست همی داشت و ابراهیم
از وی متولد شد و در زمان حکومت عمر در سال هجدهم هجری از جهان برفت جسدش را در بقیع با
خاک سپردند متقیه لقب فارعه دختر هشام بن عروة بن مسعود ثقفی است و مادر حجاج بن یوسف
است و از آن پیش که در حباله نکاح یوسف در آید زن مغیرة بن شعبه بود و شیفته جمال نصر بن حجاج
از قبیله بنی سلیم گشت و نصر در زمان خود بطراوت دیدار و حلاوت گفتار مطمح انظار بود و فارعه
در هجر او چون صبر اندک گشت کلمات عشق آمیز و اشعار دل آویز گاه و بیگاه بر زبان او میرفت

از قضا یکشب عمر بن الخطاب بر در سرای او عبور داشت شنید فارعه را اصغا نمود که این شعر انشاد میکرد

	الا سبیل الی خمر فاشربها		ام لا سبیل الی نصر بن حجاج	

عمر گفت من هذه المتمنیة این عاشق آرزومند کیست قصه او باز نمودند صبحگاه نصر را حاضر نمودند و در جمال او سخت خیره باند فقال له انت الذی تتمناک الغانیات فی خدورهن لا ام لک اما والله لا زیلن عنک رداء الجمال پس روی با او کرد و گفت توئی آنکس که زنان پرده رخسار از پس پردها آرزوی تو می کنند سوگند با خدای که حلیه جمال را از دیدار تو مرتفع سازم و فرمان کرد تا حجامی گیسوهای او را پاک ببترد و انگاه نیک در روی او نظر کرد و گفت انت محلوقا احسن اکنون نیکوتر شدی نصر گفت این چه گناه است که بر من میگیری عمر گفت این گناه بر من است که ترا در دار هجرت گذاشته ام و حکم داد تا او را بر شتری برنشاندند و بجانب بصره کوچ دادند و مجاشع بن مسعود السلمی را مکتوب کرد متضمن یعنی نصر را نیکو بدار و در میان زنان مدینه اصبت من المتمنیة مثل شد و از آنسوی چون نصر وارد بصره گشت مجاشع برعایت قرابتی که با او داشت او را بسرای خویش درآورد و شمیله زوجه مجاشع که نیکوروی تر از زنان بصره بود تقدیم خدمت او همی کرده دل در هوای او بست و نصر نیز دل بدو داد و هیچیک از حال آن دیگر آگهی نداشت و چون مجاشع مواظب نصر و ملازم سرای بود و ایشان را مجال نمیرفت که راز دل با یکدیگر مکشوف دارند چندانکه حرارت عشق حدت کرد و ایشان هر دو در فن کتابت و قرائت دانا بودند و مجاشع را بهره از خواندن و نوشتن هیچ نبود روزی از جوشش عشق نصر را انضرت کرد و در پیش چشم مجاشع بر زمین نگاشت انی قد احببتک حبا لو کان فوقک لاظلک ولو کان تحتک لاقلک یعنی چنانت دوست میدارم که اگر حب من بالا گیرد مظله کرد و اگر در تحت قدمت در آید تورا حمل کند شمیله در زیر کلمات او نوشت وانا یعنی من نیز چنانم که توئی مجاشع گفت نصر چه نگاشت شمیله گفت رقم کرد که شتر شما چند شیر دهد گفت تو چه نوشتی گفت وانا مجاشع گفت ما هذا الهذا الطبق این سوال و جواب با هم راست نیاید و قدحی که حاضر بود برداشت و واژونه بر فراز آن خطوط گذاشت و پسری که نگارنده و خواننده بود حاضر کرد تا آن کلمات را در نظر ساخت مجاشع چون این بدید با نصر گفت عمر حیلتی از مدینه بیرون شدن تفرقه نمودهم اکنون برخیز و بهر جا که خواهی باش نصر ناچار بیرون شد و در سرای

حکایت اندکی [illegible]

دیگر سکون نبود و بلای عشق دروی استیلا یافت چنانکه زمین گشت و ملازم بستر شد و زنان بصره این بد التتفت واذ لفت من المتمنی همین مثل کردند حجاج نیز این قصه بشنید و بدیدار او شتافت و بروی رحم کرد و باز خانه شد و شمیله را گفت کرده نانی با روغن بیالای و نزدیک نصر برده او را قوت بخش پس شمیله نان برگرفت و نزدیک نصر شد و او را بسینه خود بچسپانید و از آن نان قدری بخورانید در زمان نصر نیز و گرفت یکتن از آن مردم که بعیادت نصر حاضر بود گفت قاتل الله الاعشی مگر حاضر حال ایشان بود که این شعر را گفت

لو اسندت میتا الی نحرها	عاش ولم ینقل الی قابر

و چون از و باز گشت همچنان نصر رنجور گشت روزی چند بدینگونه گذاشت تا از جهان بگذشت اما از آنسوی فارعه در سرای مغیرة بن شعبة الثقفی نیز بیست یکروز بامدادان مغیره بروی در آمد و نگریست که فارعه خلالی در کف دارد و بتخلل مشغول است فقال یا فارعة لئن کان خلالك من الغدا انك لجشعة وان کان من العشا انك لبشعة اعتدی فانت طالق گفت اگر این از بهر غذائی است که شبگیر کرده عجب حریص بوده و اگر از بهر غذای شبانه است دهانی که بی تخلل شب بر آن بگذرد بوی بد بیرون آید و او را طلاق گفت فقالت سخنت عینالك من مطلاق وما هو الا من شظیة السواك فارعه گفت هر دو حیثیت بیهوده بکر بدینه آنست که تو فهم کردی بلکه این تخلل از بهر بر آوردن شظایای سواک بود مغیره از کرده خود پشیمان شد و سودی نداشت از پس او یوسف بن الحکم بن ابی عقیل بن مسعود الثقفی او را بزنی گرفت و حجاج از وی متولد شد ملکه دختر پادشاه سبا بطراوت رخسار و حلاوت گفتار نامبردار بود دستهٔ تن از صنادید عرب او را خواستار شدند نخستین مدرک دوم ضبیس بن شرس سه دیگر شماس بن عباس نام داشت چون ایشان حاضر حضرت ملکه شدند فرمود هر یک صفات خویش را از در صدق عرضه دهید تا هر کرا بخواهم از در اختیار جفت یار کنم پس مدرک ابتداء سخن کرد فقال ان ابی کان فی العز الباذخ والحسب الشامخ وانا شرس الخلیقة غیر رعدید عند الحقیقة گفت پدرم امکانتی بلند و نژادی ارجمند بود و مرا نیز نهادی سخت و شرکیست چون کار پیش آید از جای نروم و بیمناک نشوم قالت لا عتاب علی الجندل

حکایت ازانچه از مرد و جهت مایش کسی این مثل را از برای کاری گویند که چون واقع شد باز نگردد و تدارک آن نتوان کرد بالجمله از پس مدرک ضُبَیس بن شَرس سخن کرد فقال انا فی مال اثیث وخلق غیر خبیث وحسب غیر غثیث احذ والنقل بالنقل واجزی القرض بالقرض گفت من با مالی فره و خلقی سره و نژادی خالص و استوارم بدرا بکیفر کنم و نیکی را به نیکوئی پاداش دهم فقالت لایبرك غائبا من لایبرك شاهدا این سخن نیز مثل شد آنگاه شماس بن عباس آغاز کرد فقال انا شماس بن عباس معروف بالندی والباس حسن الخلق فی سجیة والعدل فی قضیة مالی غیر محظور علی القل والکثر وبابی غیر محجوب علی العسر والیسر من شماس بن عباسم نمل و باس من در میان ناس معروف و موصوفست و جبلت من بسجاحت خلق و عدالت در حکم مفطور است مال خود را چه فقیر باشم و چه غنی از خواهنده دریغ ندارم و در ضیق معیشت و خصب نعمت بر روی آینده در نبندم قالت الخیر منیع والشر محذور این سخن نیز مثل شد آنگاه مدرک و ضبیس را دست طرد و رد بر سینه ملتمس گذاشت و روی با شماس کرد و گفت یا شماس فقد حللت منی محل الاهزع من الکنانة والواسطة من القلادة لدماثة خلقك وکرم طبعك گفت ای شماس محل و مکانت تو از برای من چنان زیبا و درخوراست که سهم در کیش و حبه نیز و گوهر در مرسله و قلاده چه ترا خلق نیکو و خلق مستور است وانگاه شماس را بجفت گرفت میسون بنت بجدلست و اورا معویه فرمان کرد تا از منزل و مر بعش با حشمتی و حرمتی که لایق او بود کوچ داده نزدیک معویه آوردند میسون از آنگاه که از سرای خود برنشست تا اینوقت که بر معویه پیوست همه وقت از خانه خود یاد میکرد و افسوس میخورد و از اقامت در شام قرین احزان و آلام بود دیگر و زمعویه گوش فرا داشت و میسون این اشعار مسطور ذیل را انشاد میکرد

لبيت تخفق الارواح فيه ... احبّ اليّ من قصر منيف

واكل كُسَيرة من قعر بيتي ... احبّ اليّ من اكل الرغيف

واصوات الرّياح بكلّ فجّ ... احبّ اليّ من نقر الدّفوف

ولبس عباءة وتقرّ عيني ... احبّ اليّ من لبس الشّفوف

وكلب ينبح الاضياف حولي

احبّ الیّ من هرّ الوف / وبکر یتبع الاظعان طلب
احبّ الیّ من بغل زفوف / وخرق من بنی عمّی ضعیف
احبّ الیّ من علج عنیف

چون معویه این اشعار را شنید قال
ما رضیت ابنة بجدل حتی جعلتنی علجا عنیفا گفت دختر بجدل راضی نشد تا گاهی که مرا علج عنیف لقب کرد

مهری از اهالی هرات بود زوجه حکیم عبد العزیز در زمان شاهرخ میرزا مصاحب گوهر شاد بیگم بود و شیرینی کلام و طبع موزونش دل می ربود اشعار مرقومه از منشآت اوست

پیچ هر خار یکه آن از خاک من حاصل شود / زاهد از مسواک سازد دست و لا تعقل شود

ولها

گردم بر اوج برج سه خویشتن طلوع / هان ای حکیم طالع مسعود من نگر

ولها

یارب که سرشتم ز چه آب و چه گلست / میلم همه سوی دلبران چگل است
گر میل مرا بسوی پیران بودی / از پیر ضعیف ناتوانم چه گلست

شیرخان در مراة الخیال نوشته که روزی مهری پیش گوهرشاد بیگم بالای بام نشسته بود اتفاقا شوهر مهری خواجه حکیم عبد العزیز در پایان قصر ظاهر شد بیگم خواجه را طلبید خواجه باضطراب و سرعت خواست که خود را بخدمت بیگم رساند در ضمن آمدن مستعجل چون پیر بود حرکات عجیبه از وی مشاهده افتاد بیگم به مهری فرمود که برحسب حال خواجه چیزی بگو مهری این ترانه سرود

مرا با تو سر یاری نمانده / سر مهر و وفاداری نمانده
ترا از ضعف و پیری قوت و زور / چنانکه پای برداری نمانده

بیگم بخندید و صله لایق به او بخشید و این غزل از وی مشهور و معروف بود لهذا مرقوم گردید

حل هر نکته که از پیر خرد مشکل بود / از مو دیم بیک جرعهٔ می حاصل بود
گفتم از مدرسه پرسم سبب حرمت می / در همه کس که زدم بی خرد و لا تعقل بود
خواستم سوز دل خویش بگویم با شمع / داشت خود او بزبان آنچه مرا در دل بود
در چمن صبحدم از گریه و زاری دلم / لاله سوخته خون در دل و پا در گل بود
آنچه از بابل و هاروت روایت کردند / سحر چشم تو بدیدم همه را شامل بود
دولتی بود تماشای رخت مهری را / حیف صد حیف که آن دولت مستعجل بود

مهستی از زنان گنجه بود و در بعض تذکرها نیشابوری و بعضی بدخشانی نوشته اند طبع موزون و قامت رعنا داشت و در بزم سلطان سنجر سلجوقی بعزت بسر میبرد و این اشعار از و دیده شده

قصاب چنانکه عادت اوست مرا — افکند و بکشت و گفت این خوست مرا

سر باز بقدر سی می نهد بر پایم — دم میدهم تا بکشد پوست مرا

افسوس که از طرف گلت خار گرفت — زاغ آمد و لاله را به منقار گرفت

سیماب زنخدان تو آورد مداد — شنجرف لب لعل تو زنگار گرفت

شبها که بناز با تو خفتم همه رفت — درها که بنوک غمزه سفتم همه رفت

آرام دل و مونس جانم بودی — رفتی و هر آنچه با تو گفتم همه رفت

من عهد تو سخت سست میدانستم — بشکستن آن درست میدانستم

هر دشمنی ای دوست که با من کردی — آخر کردی نخست میدانستم

مطلع غزل ولها

جام را بر کف دست تو نشست دگر — ید بیضا و کرو دست تو دست دگر

از من طمع وصال داری — الحق هوس محال داری

وصلم نتوان بخواب دیدن — این چیست که در خیال داری

جائی که صبا گذر ندارد — آیا تو کجا مجال داری

گویند شبی مهستی بطلب سلطان سنجر بیرون آمد دید که برف باریده است بعد از آن که بر گشت شاه هوا را استفسار فرمود مهستی عرض کرد

شاها فلکت اسب سعادت زین کرد — وز جمله خسروان ترا تحسین کرد

تا در حرکت سمند زرین نعلت — بر گل ننهد پای زمین سیمین کرد

ماه لقا نام وی چنداپری رخی خنیاگری در حیدرآباد دکن بود و بدولت نواب نظام علی خان خلف نواب نظام الملک آصف جاه امیرانه بسر میبرد بحدیکه هر گاه مرد چندین طلا و نقره و جواهرات قیمتی و اسباب امارت متروکه آن به نوچیان وی تقسیم شد با شعرا و فقرا بسیار صحبت داشت و خود اکثر اوقات رخت مردانه در بر کرده تیغ بکمر بسته سوار بر اسب شده از خانه بیرون میآمد گویند مسجدی در حیدرآباد دکن ساخته شاعری در ماده تاریخ آن مسجد گفت چو محراب مسجد خاص و عام آمد فلک گفتا که این بیت الحرام است

چون پادشاه شنید بسیار پسندید و خندید و یکهزار روپیه سکه هندوستان جایزه بدو بخشید و این هم دو رباعی

از وست

روز حشر الهی چو نامه عملم / کنند باز که امروز باز خواه منست
مکن مقابله آن را بسر نوشت ازل / کمی و بیشی اگر باشد آن گناه منست
گرانی می کند بار تبسم لعل جانان را / که آن لب از نزاکت بر ندارد سرخی پانرا

حرف النون

نورجهان بیگم بانوی حرم جهانگیر

پادشاه که احوالش از غایت شهرت مستغنی از بیان است و کلامش جسته جسته زبان زد سخنوران اشعار

از وست

نورجهان گرچه بصورت زنست / لیک بباطن زن شیرافکن است
گشاد غنچه اگر از نسیم گلزار است / کلید قفل دل ما تبسم یار است
نه گل شناسد نی رنگ و بو نه عارض دلبر / دل کسی که بحسن و ادا گرفتار است

روزی جهانگیر پادشاه از بیگم سوال کرد که هنگامیکه زن و مرد باهم جمع شوند گر الذتی

باشد ای جان من بیگم فی البدیهه جواب داد / بوقتیکه مردان بجا آرند نکو گر الذتی باشد بجان من

ونیز در وقتیکه بیگم حایضه بود شاه میل صحبت او کرد نورجهان بیگم این بیت بزبان آورد

بخون من اگر شاها دلت خوشنود میگردد / بجان منت ولی تیغ تو خون آلود میگردد
قبرش در شاهدره لاهور است و این بیت بر لوح آن نقش است / بر مزار ما غریبان نی چراغی نی گلی
نی پر پروانه یابی نی صدای بلبلی / وقتیکه جهانگیر زمام سلطنت بوی سپرد این بیت
بر دراهم و دینار نقش کرد بیت / بحکم شاه جهانگیر یافت صد زیور
بنام نورجهان پادشاه بیگم زر / نهانی مصاحب و همنشین حرم بیگم

والده شاه سلیمان بوده و پدرش از امرای بزرگ شاه سلیمان بود چون آوازه جمال دلکش و فطرت بلند وی بر پادشاه افتاد بزرگان هر قوم او را خواستگاری می نمودند بنا بر آن نهانی مسطوره این رباعی بگفت و در چارسوی بازار آویزان کرد مقرر بر آنکه هر کس آن رباعی را جواب گوید در حبالهٔ نکاحش در آید که از موزونان آن روزگار هیچکس از عهده جواب بر نیامده و هی هذا

از مرد برهنه روی زر می طلبم / از خانه عنکبوت پر می طلبم
من از دهن مار شکر می طلبم / وز پشهٔ ماده شیر نر می طلبم

بعد از فوت نخانی سعد الله خان وزیر شاهجهان پادشاه بی مطلب برده این رباعی را در جواب گفت

علمی است بر هند روکه تحصیل زر است — تن خانهٔ عنکبوت و دل بال و پر است
زهر است جفای علم و معنی شکر است — هر پشه از و چشید و آن شیر نر است

حرف الواو (اعلیحضرت) (ویکتوریا پادشاه انگلستان و امپراطریس هندوستان) اسم ملکهٔ معظمه پرنس الکساندرین ویکتوریا دختر ادوارڈ دوک دوکنت چهارمین پسر ژورژ سیم پادشاه انگلستان است و مادر ایشان ماری لویزا ویکتوریا دختر دوساکس کبورگ بعد از ژورژ سیم پسر اولش ژورژ چهارم بتخت سلطنت نشست چون از او اولادی نماند برادر دیگر او را بتخت نشاندند از او هم اولادی نماند لهذا سلطنت باعلیحضرت ملکهٔ حالیه که برادرزادهٔ او میباشند تعلق یافت تولد اعلیحضرت معظمه در روز بیست و چهارم ماه مه سال ۱۸۱۹ مسیحی در یکی از عمارات سلطنتی لندن موسوم به (کنسنگتن) اتفاق افتاد اول اسم ایشان را از اسم امپراطور روس گرفته و اسم دیگر را که ویکتوریا باشد از اسم مادر ایشان ماخوذ داشتند پدر و مادر معظمه هنگام طفولیت زیاد ایشان را دوست میداشتند و نهایت مواظبت و اهتمام را در پرورش و تربیت آن معظمه مینمودند در سن هشت ماهگی پدر ایشان وفات کرد و بفاصلهٔ یک هفته ژورژ سیم نیز فوت شد وفات او هم مانند غالب سلاطین انگلیس در روز شنبه اتفاق افتاد چند ماه بعد از تولد پرنسس ویکتوریا از گیلیوم چهارم دختری بوجود آمد ولی آن دختر پس از ۳ ماه مرد وارث سلطنت به ویکتوریا برگشت مادر پرنسس ویکتوریا بعد از وفات شوهر اول خود را بدختر والاگهر خویش خوش کرده اوقاتش را تماماً صرف تربیت و پرورش دختر میکرد تا سن هجده سالگی رسید از آن پس معلمین بسیار قابل ماهر برای تعلیم و تربیت و تحصیل پرنسس گرد آورده بتعلیم و تربیت ایشان پرداختند و چنان شد که در سن یازده پرنسس السنهٔ المان و فرانسه و ایطالیا را بخوبی حرف میزدند و السنهٔ قدیمی علمی لاتین و یونان را نیز میدانستند و در ریاضیات کامل شده و علاوه در علم موسیقی و فن رقص و ساز و صنعت نقاشی مهارتی تمام حاصل کرده بودند دولت انگلیس برای مخارج تحصیل و مصارف دیگر این پرنسس سالی ده هزار لیره مقرری قدیم ایشان که شش هزار لیره بود افزود در سن دوازده سالگی بمجلس دربار ملکه زوجهٔ عموی خود رفتند و از آن وقت بعد در مجالس و محافل دولتی حاضر میشدند و غالباً با والده

خود شان بعضی از صفحات انگلیس سفر میکردند و از مسافرات خود اطلاعات مفیده و فواید منظوره حاصل
مینمودند در سن هفده سالکی والی پرنس یا پادشاه بلژیک با دو پسر خود پرنس ارنست و پرنس البرت سفری
بلندن آمده و چندی در قصر کنسینکتن مهمان شدند در عرض اینمدت فیمابین پرنس و پرنس البرت در باطن
عشقی پیدا شد والی پرنس نیز خیلی میل و آرزو داشت که معظمه را برای یکی از دو فرزند خود خطبه کند
سال بعد از این واقعه روز بیست و چهارم ماه مه سال ۱۸۳۷ مسیحی پرنس بسن هیجده رسید که بقانون ملت
انکلیس حد تکلیف ور شد است در اینوقت ملت انکلیس جشن بزرگی گرفته و از اطراف تعارفات و هدایا
برای پرنس و والده ایشان میرسید و مردم به تبریک و تهنیت می‌آمدند در آنوقت یک مهمانی و بال
بزرگ دولتی داده شد و در آن مجلس پرنس را زیاده محترم و بر مادرش مقدم داشتند با بنظر توجه پرنس
از طفولیت بحد تکلیف ورشد رسید روز عید میلاد پرنس بود که در همان روز کیلیوم چهارم در قصر وینذر
بمرض تب و نوبه فوت شد پرنس که هیچوجه از این واقعه اطلاع نداشت با استراحت در قصر خود خوابیده
بود چند نفر از وزراء با کشیش بزرگ بتعجیل و شتاب تمام از وینذر بلندن آمده دو ساعت قبل از طلوع آفتاب
بقصر پرنس رسیدند در حالی که تمام عمله و خدمه قصر خواب بودند حتی دربانان بزحمت زیاد دربانان را از خواب
بیدار کرده داخل قصر شدند و خدمتکار مخصوص ملکه را طلبیده گفتند به پرنس عرض کن چند نفر از وزرا آمده
و میخواهند بحضور مشرف شوند خدمتکار رفت و پس از مدتی آمد و گفت پرنس در خواب شیرین است
و کسی جرأت نمیکند معظمه را بیدار کند وزرا گفتند برو هر قسم هست پرنس را بیدار کن با وزرای دربار هم
و برای مطلب مهمی نزد ملکه محترمه خودمان آمده‌ایم و اگر خواب پرنس حرام شود با این مهم بزرگی که در
پیش است چندان عیبی نخواهد داشت و حمل بر سوء ادب نخواهد بود دو سه دقیقه بعد پرنس از شدت
تعجیل با همان لباس خواب باطاق ایشان داخل شد و کشیش بزرگ تفصیل را بعرض رسانیده اعلام کرد
که از امروز شما پادشاه انکلیس هستید پرنس از این خبر خیلی افسرده خاطر شده فوراً کاغذ تسلیت و تعزیتی
بزوجه عموی خود نوشتند و بهمان طور مثل سابق او را ملکه خطاب کرده کسی پرسید چرا باو ملکه خطاب
میکنید و حال آنکه شما خودتان امروز پادشاه هستید در جواب گفتند برای اینکه نمیخواهم از نوشته من
بداند که من ملکه و پادشاه هستم و اذیت بعد در یکی از قصرهای دولتی مجلس شوری منعقد شده
وزرا مشاوره و گفتگو میکردند که آیا این ملکه و پادشاه جوان بی تجربه به چه قسم رفتار خواهد کرد پس از

انقضای مجلس همگی بقصر پادشاه شده یک یک رفته قسم تبعیت و انقیاد و خلوص و صداقت خورده
دست معظمه را بوسیدند پادشاه نیز در جواب آنها نطق بسیار مفصل خوبی کردند که از آن درجه قابلیت
و تربیت و حسن کفایت خودشان را بر تمام واضح و آشکار گردانیدند و همه دانستند که معلمین آن
معظمه زحمات بی‌فایده نکشیده بودند در روز بیست و یکم ماه ژون در یکی از عمارات دولتی موسوم
به سنت جیمس مجلس بزرگی منعقد گردید و جمعیت کثیری از اهالی شهر و خارج در میدان مقابل برای
تماشا گرد آمدند پادشاه با کمال تجمل و دستگاه سلطنتی بقصر آمده خطابه خوانده شد که ویلیام پادشاه
وفات کرده و ملکه بجای او بتخت سلطنت نشسته اند مردم شهر جشن بزرگ گرفته آتشبازی و شلیک
توپ شد و تهنیت نامه جات از هر طرف میرسید از جمله از پرنس البرت که او و ملکه غالباً در خیال یکدیگر
بودند بعد پادشاه از قصر کنسنگتن نقل مکان به بوکینگهام کرده در آنجا قرار گرفتند و در اولین مجلس دربار
ایشان در این عمارت متجاوز از دو هزار نفر مردم بحضور آمده معرفی شدند بعد از آن پادشاه برای
تغییر دادن هیئت اجزای پارلمنت به پارلمنت رفته در مجلس لردها که جای سلاطین است
نشسته با کمال دانائی و بینائی و ربط و اطلاع در امور سیاسیه گفتگو و رسیدگی نموده و مخصوصاً نطق
بسیار شیرین عالمانه کردند که محل تحسین و تمجید تمام مردم گردید در ماه اول اعلیحضرت معظمه بقصر ویندزر
رفته ماه بعد در آنجا سان قشون دیدند در ماه نوامبر بدار الحکومه شهر لندن رفته هنگام حرکت
و عبور از کوچه و بازار مردم اظهار شادی و بشاشت میکردند و همه آواز ملتی و سلامتی ایشان را
میخواندند ترتیب امور این مملکت و حکومت را در کمال خوبی دستور العمل داده و خوب از عهده بر آمدند در
بیست و پنجم ماه نوامبر برای گشودن پارلمنت حاضر گردیده و در کمال شایستگی و خوبی از عهده نطق
و تقریر اعلانات متداوله رسمیه بر آمدند پارلمنت برای مخارج و مصارفات شخصی اعلیحضرت پادشاه
سالی معادل سیصد و شصت و پنج هزار لیره مقرر کرده و بر مقرری مادر آن معظمه افزوده تا به سیصد
هزار لیره رسید در بیست و هشتم ماه ژون سال ۱۸۳۸ در یکی از کلیساهای بزرگ دولتی لندن مجلس تاج
گذاری منعقد شد جمیع اهالی انگلیس تقریباً از خارج و داخل آن روز را در شهر جمع شده بودند تمام قشون انگلیس
که حاضر لندن بودند از سواره و پیاده با لباس نظام در کوچه های شهر صف کشیده بودند در ساعت
قبل از ظهر بنای شلیک را گذاردند و بیرقهای دولتی را در تمام عمارات و ابنیه دولتی بر افراشتند

انوقت اعلیحضرت پادشاه از درب عمارت خودشان بکالسکه نشسته آهسته آهسته بجانب کلیسا حرکت
کردند کالسکه های سفرا و مامورین مخصوص دول ازجلو بودند و کالسکهٔ شاهزادگان و خانوادهٔ سلطنت از
عقب و دوازده کالسکهٔ ملکه که در هر یک دو نفر مرد و دو زن بودند پشت سر آنها میرفت کالسکه های
اعلیحضرت معظمه تمام شش اسبی بود و عقب سر ایشان کالسکه هشت اسبی قدیم دولت انگلیس میرفت بعد
ازآن کالسکه سایر نجبا و اعیان و اشراف و ارکان دولت انگلیس حرکت میکرد با این هیئت و حشمت
ملکهٔ معظمه وارد کلیسا شده در جای خود نشستند و برسم معمول نماز و دعای خود را خواندند بعد کشیش بزرگ
شروع کرد بانجام لوازم تاج گذاری اوّل بچهار سمت کلیسا روی کرده چهار مرتبه سؤال نمود که آقایان
من اینک در اینجا ملکه و پادشاه شما را بشما نشان میدهیم و اعلان میکنیم که پادشاه حقیقی شما هستند و کن ملت
آیا شما که حاضرید و باید بن سمت میشناسید و قبول دارید یا خیر در جواب از اطراف هر دفعه با آواز بلند
شنیده میشد که خدا این ملکه و پادشاه ما را سلامت بدارد پس ازآن برسم معمول نماز و دعا برگذار
شد کشیش بزرگ برخاسته پادشاه را قسم داد پادشاه دست خود را بر روی توریة و انجیل گذاشته
قسم یاد کردند که باین توریة و انجیل عهد میکنم آنچه امروز در مجلس شوری بشما وعده کردم برخلاف
آن عمل نکنم ولی باید و یاری خداوند تبارک و تعالی آنوقت کشیش بزرگ قدری از عطریات
دعا خوانده بسر و دستهای پادشاه مالیده بعد المعظمه از جائی که بودند برخاسته بر روی صندلی که از
قدیم الایام جمیع سلاطین انگلیس روی آن تاج بسر گذاشته اند نشسته کشیش مزبور مجدداً با روغن مقدس
شکل صلیب بر سر و دستهای ملکه کشیده مهمیز و شمشیر دولتی را تقدیم نمودند بعد ازآن لباس سلطنت
دربر کرده انگشتری و تعلیمی که از اثاثهٔ پادشاهی و علامت سلطنت است تقدیم ایشان نموده
انگشتری را در انگشت و چوب را در دست گرفتند آنوقت کشیش بزرگ پیش آمده بکمال احترام
تاج سلطنتی را با دو دست گرفته بر سر پادشاه گذاشت و ادعیه چند بر آن خواند بعد تمام مردم
با ساز و ناقوس آواز ملتی و سلامتی ملکه را بهیئت اجتماع خواندند از بیرون هم توپچی عمارات
دولتی را شروع بشلیک کردن و سربازها موزیک میزدند پس ازآن اوّل کشیش بزرگ پیش آمده
با کمال احترام دست بر روی تاج گذاشته دست پادشاه را بوسیده و از قول خود و تمام
نمایندگان مذهب اقرار بر اطاعت و انقیاد نمود سایرین نیز بهمین طریق دست ملکه را بوسیده

اطاعت کردند وضع ساخت تاج مزبور از اینقرار است زمینهٔ آن از نقره و طلاست کلاهی از مخمل قرمز
با آنقره خز دارد که توی آن قرار داده اند یک قطعه یاقوت بسیار بزرگ یاکت یاقوت احمر سطح
و شانزده قطعه یاقوت دیگر از همان قسم یاقوت و یازده قطعه زمرد و چهار قطعه یاقوت سمی و هزار و
سیصد و شصت و سه قطعه الماس برلیان و هزار و دویست و هفتاد و سه قطعه الماس روز
و صد و چهل و هفت قطعه الماس مسطح و چهار دانه مروارید بسیار درشت و دویست و هفتاد و
سه دانه مروارید کوچک در روی آن نصب است قیمت جواهرهای مزبور غیر از جواهر اول که قیمت
آن معین نیست معادل یکصد و دوازده هزار و هفتصد و شصت لیره است مجلس تاج گذاری منقضی شده پادشا
با تاج مکلل بجواهر از کلیسا بیرون آمده بجانب قصر خود روانه شدند در عرض راه مردم از اطراف اظهار خورسندی
و شادمانی میکردند و دستمالهای خود را تکان داده فریاد میکردند خداوند انشاء الله ملکهٔ ما را سلامت
بدارد تا مدت چند روز اهالی شهر تعطیل داشتند و از اعلی و ادنی مشغول عیش و عشرت بودند از شب
تاجگذاری تا چند شب بعد از جانب پادشاه بجمیع تماشاخانها و موزیک خانها و سایر گردش
گاهها قدغن شد که مردم را مجانا راه داده مطالبه پول از احدی نشود آنروز بعد از تاجگذاری
پادشاه برای اینکه خود شانرا بمردم بنمایند بهر روزه بکالسکه نشسته در باغهای عمومی لندن گردش
میکردند در تمام شهر با وقطعات دور و نزدیک انگلیس جشن بزرگ گرفتند مخارج تاجگذاری ملکه از جهة
سیتجا وزا از شصت و نه هزار و چهار صد و بیست و یک لیرهٔ انگلیسی نشد و حال آنکه در موقع تاجگذاری
ژورژ چهارم بیش از دویست و بیست و هشت هزار لیره صرف و خرج شد پادشاه دلرکایت پرنس لیوپلد
که دائی اعلیحضرت ملکه بود بر تنهائی آن معظمه بسیار افسوس میخورد زیرا که اوایل شباب و مبادی عمر
ایشان بود و امورات دولتی را زیاد و اجرای آنها را برای آن معظمه صعب و دشوار میدید باین لحاظ
چند مرتبه از ایشان خواهش و تکلیف کرد که محض اینکه تنها نباشید و کمکی در امورات و زحمات دولتی
داشته باشید پرنس آلبرت را بشوهری قبول کنند ولی آن اعلیحضرت تکلیف مزبور را قبول نمیفرمودند
و میگفتند هنوز ما هر دو جوانیم و موقع عروسی ما نرسیده است علی الخصوص که پرنس آلبرت هنوز
چندان اقامتی در انگلستان نکرده و بقدری که باید و شاید از وضع مملکت و احوال اهالی انگلیس اطلاع
حاصل ننموده و تجربتی که لازم است دارا نگشته است [illegible] از چندی دیگر پادشاه بلژیک

بخیال عروسی افتاده و برای این کار پسرهای خود را بلندن بحضور اعلیحضرت پادشاه فرستاد و کاغذی نوشت
که این دو پسر من دو برای خدمت شما حاضرند هر کدام را خواسته باشید قبول فرمائید در پذیرائی
شاهزادگان المعظمه کمال تکریم را نموده و از اظهار محبت و مهربانی چیزی فروگذار نکردند و چندی ایشان را
نزد خود شان نگاه داشتند شاهزادگان مشار الیهما هر دو جوانان خوبروی بلند قامت و خوش اخلاق
بودند خاصه پرنس آلبرت که بسیار صاحب حسن و جمال بود پس از مدتی که شاهزادگان در انگلستان
توقف نمودند آخر الامر پرنس آلبرت را بشوهری خود اختیار و انتخاب نموده فوراً مکنون ضمیر
خود را بدائی خود شان نوشتند و خواهش کردند که عجالتاً این مطلب محرمانه نزد او باشد تا بمجلس
پارلمنت اظهار شود در ضمن پرنس آلبرت همه روزه همراه ملکه سوار شده و همه جا ملازم خدمت و هموا
صحبت ایشان بود بعد هر دو شاهزاده بمملکت المان مراجعت کرده و اعلیحضرت ملکه نیت خود شان را
در باب مزاوجت با پرنس آلبرت بوزرای شوری اظهار داشتند وزرا تماماً این نیت پادشاه را تحسین
و تصویب نموده خیال ایشان را پسندیدند و گفتند ما میدانیم که امورات و مهام دولتی زیاد و رسیدگی
بتمام آنها برای شخص اعلیحضرت شما بتنهائی کاری سخت و دشوار است پس البته در اعمال خطیره سلطنت
بر اشتراک کسی لازم و این خیالی که فرموده اید خیالی بسیار خوب و مبارک است ماه دیگر که المعظمه برای افتتاح
پارلمنت بمجلس لردها رفتند در ضمن نطق خود شان اراده خصوص مزاوجت با پسر دائی خود به اعضای
مجلس پارلمنت اظهار داشتند همه اهل مجلس پسندیدند و تمجید کردند و فی الحال مجلس پارلمنت
سالی سی هزار لیره برای مخارج و مصارف شخصی پرنس آلبرت مقرر کرد و خود پادشاه منصب و رتبه
سرداری کل نظام انگلیس را با لقب آلتس رویال باو مرحمت فرمودند روز دهم ماه فوریه برای عروسی
معین شد روز هشتم اینماه پرنس آلبرت با پدر و برادرش بانگلستان آمده در قصر بوکینگام پلیس بحضور
ملکه مشرف شدند پرنس آلبرت یک گردن بند جواهرنشان برسم هدیه و پیشکش تقدیم حضور ملکه نموده
پادشاه نیز نشان و حمایل ژارتیر (زانوبند) به پرنس مرحمت فرمودند روز دهم فوریه چنانکه
معین کرده بود در یکی از کلیساهای بزرگ در حضور جمیع اعیان و اشراف و ارکان دولت
فیما بین اعلیحضرت ملکه و پرنس آلبرت عقد مزاوجت بسته شد مولود اول آن اعلیحضرت دختر
بود ثانی پسر هنگامیکه این فرزند بوجود آمد ملت انگلیس بسیار خوشوقت شدند که نسل ذکور برای ولیعهدی

دولت انگلیس بوجود آمده است چند وقت بعد از عروسی روزی اعلیحضرت ملکه با پرنس در کالسکه
گردش میکردند جوانی از پهلوی کالسکه طپانچه بطرف آن اعلیحضرت خالی کرد و بلا فاصله لوله دیگر را
خالی نمود ولی از حسن اتفاق هیچیک بپادشاه نخورده فوراً جوان را گرفتند و معلوم شد دیوانه بوده است
در این سنه جنگ انگلیس با افغانستان در گرفت و کابل مسخر سپاه انگلیس شد مملکت پنجاب و خاک
اوده نیز در همین سال بخاک هند متصرفی انگلیس متصل گردید سال بعد سفها و اشرار دیگر بار قصد جان
پادشاه معظمه را نمودند ولی نتوانستند آسیبی بوجود ایشان برسانند در سال ۱۸۴۲ اعلیحضرت ملکه
با پرنس آلبرت بمملکت اسکاتلند سفر کردند و از آنجا بپایتخت معظمه انگلیس و بعد از سیر جزیره دو
نقاط داخله مملکت به بلژیک مسافرت نمودند و چندی نیز بفرانسه رفته مهمان پادشاه فرانسه
شدند در اول سال ۱۸۴۴ پدر پرنس آلبرت وفات کرد و بعد از آنکه اعلیحضرت پادشاه بلندن
مراجعت کردند نیکلا امپراطور کل ممالک روسیه بمهمانی المعظمه آمدند اگر چه طبیعةً امپراطور نیکلا
قدری تند و غیور بودند اما اعلیحضرت ملکه آنمرحوم را زیاد دوست میداشتند زیرا که امپراطور پرنس
آلبرت را دوست میداشت و اعلیحضرت ملکه زیاده از حد میل و محبت نسبت بشوهر خود داشتند
و مکرر شنیده میشد دعا میکردند که خدایا کبیر و تر بعد از شوهرم مرا زنده مگذار چندی بعد آن معظمه
با پرنس بایرلاند سفر کردند باز هم آنجا یکنفر از اهل ایرلاند سوء قصدی درباره ملکه کرده تیری بجانب
ایشان خالی کرد ولی چون مقدر نشده بود باز هم آسیبی بوجود ایشان نرسید در عرض این مدت خداوند
دو اولاد دیگر بملکه کرامت فرمود و یک پسر دیگر هم در سال ۱۸۵۵ بوجود آمد باز در ایرلاند
هنگام توقف اعلیحضرت ملکه در ایرلاند قصد جان ایشان را کرده علی الغفله با چوب دست خود
سخت بسر ایشان زد بطوریکه کلاه را خورد کرده زخم منکری به پیشانی آن اعلیحضرت وارد آورد
مقصر را بمکافات این تقصیر و جنایت هفت سال حبس کردند در سال ۱۸۵۲ یک شخص بسیار
متمول از اهالی انگلیس مرد و در وصیت نامه اش وصیت و پنجاه هزار لیره پول نقد بجهت
اعلیحضرت ملکه گذاشت در سال ۱۸۵۳ چهارمین پسر المعظمه بدنیا آمد در سال ۱۸۵۴ دولت
انگلیس بملاحظه صرفه حال دولت عثمانی و سایر دول اروپ با دولت روس اعلان جنگ
کرد و عساکر متحده فرانسه و انگلیس برای جنگ بقرم رفتند و سه محاربه شدید در جنگ آلما

وبلاک لاوا و اینکرمان از قشون انگلیس بظهور رسید در سال ۱۸۵۵ نیکلا امپراطور روس مرحوم شد ماه بعد
امپراطور فرانسه باتفاق امپراطریس اوژن بعزم دیدن اعلیحضرت ملکه و پرنس آلبرت بلندن آمدند
برای پذیرائی این دو مهمان عزیز دو دست انگلیس جشن بزرگ در تمام مملکت گرفته شد و سالی از
تمام قشون نظامی انگلیس دیده بصاحبمنصبان و سربازان زخمی جنگ قریم نشان و امتیازات بخشش
و اعطا کردید بفاصله دو ماه بعد اعلیحضرت معظمه و پرنس آلبرت بیازدید امپراطور و امپراطریس
فرانسه رفتند در سال ۱۸۵۷ پرنسس سطرپیر دختر ملکه متولد شد در سال ۱۸۵۸ دختر اول اعلیحضرتها
برای پسر پادشاه پروس عروسی کردند در ۱۸۶۱ مادر اعلیحضرت ملکه وفات کرد در روز یکشنبه ۱۵
دسامبر سنه ۱۸۶۱ پرنس آلبرت نیز دنیای فانی را بدرود نمود از اینواقعه پادشاه معظمه زیاده
از حد متالم و متاسف گردیده بحدی غصه میخوردند که نزدیک بود خود را تلف کنند تا دو سال
تمام مشغول عزاداری بودند چنانکه هنوز هم لباس عزا در بر دارند و از عیش و مهمانی دوری میکنند
امسال چون سال پنجاهم سلطنت المعظمه است از آنجا که ملت انگلیس بمنتهای رضا و شکرگذاری
و ارادت و اطاعت را نسبت بملکه دارند لهذا بتهنیت و تبریکات این عید جشن بزرگ گرفتند
الحق در عهد سلطنت این پادشاه دولت و مملکت انگلیس ترقیات زیاد نموده چنانکه تا بحال در عهد
کمتری از سلاطین دنیا القدر ترقیات متوالیه از برای ملتی حاصل شده اینها تمام از حسن مراقبت خود
ملکه بوده است و بهمین جهت است که ملت انگلیس امپراطور با دل و جان پادشاه و ملکه محترمه
خود را دوست میدارند و بدعاگوئی ایشان مشغول هستند

حرف الهاء

هند بنت عتبه   زوجه ابوسفیان خصمی او با رسول خدا و انگیختن وحشی بقتل حمزه سید الشهدا
در غزوه احد مشهور است بعد از فتح مکه آن هنگام که با رسول خدای بیعت میکردند نقابی از چهره آویخته در   زنان
میان نسوان کاملکفت انکاو نقاب از روی برکشیده گفت منم هند پیغمبر فرمود چون مسلمان آمدی
خوش آمدی عرض کرد سوگند با خدای از این پیش اهل هیچ خیمه را در روی زمین از خیمه تو دشمن تر نداشتم
و اینک هیچ اهلی را از اهل خیمه تو دوست تر ندارم پیغمبر فرمود آنچه نیز یاد داشت خواهد بود پس عرض
کرد که میخواهم در بیعت دست بدست تو رسانم فرمود من با زنان مصافحه نکنم و این اصح است
از آنکه گویند جامه بر دست نهادند تا زنان بر فراز آن جامه دست او مس کنند یا آنکه قدحی

آب آوردند و چون دست بر آنجا آب فرو برد و بعد از آن زنان دستهای خود را فرو دادند با جمله نشستند
بسرای خود باز شدند و صحبت که در سرای داشت خرد در هم شکست و گفت ما از شما سفر و راه و بیم و چنین
طریق اهل بیت دیدیم آنگاه به تعالیه برسم هدیه بحضرت رسول ص فرستاد و پیام داد که امسال گوسفندان ما اندک است
و کم بارگیرند پیغمبر دعا کرد تا گوسفندان او بسیار شد گفت هذا من برکة رسول الله صلی الله علیه و آله
هفت عفیفه در منتخب التواریخ مذکور است که آن هفت دختر پاکدامن از نژاد سومره بودند در
حینی که سلطان علاء الدین پادشاه دهلی بر اهالی سند تاختن و بنیاد مردم سومره بر انداخت اهل و عیال
مردم سومره فرار نموده و بگوشه‌ها می خزیدند ایشان نزد آن تفرقه از جمله فراریان بودند اتفاقا در اثنای
راه از همراهان خود جدا افتادند آواره ماندند و هولناک رو براه نهادند و گریزان می‌رفتند افواج شاه
که تعاقب اهل فرار نموده بیت جا دو ریزه بودند برخی از آن با ایشان فرا رسیدند آن پاکدامنان توسل
بخداوند جسته چاره کار خود را از آن کارساز عالم درخواستند در حال بقدرت پروردگار جل جلاله
زمین از هم شگافته گردید و آن هفت گلدسته عفت را درون خود جا داد سواران این حال را از دور
ملاحظه کردند و حیرت زده بدانجا رسیدند دیدند که گوشهای دامن ایشان از جهت عبرت ابنای روزگار بیرون
مانده گویند از مخدرات صاحب توفیق و خداوند تحقیق بودند در شبهای جمعه که زنان جوق جوق و دسته
دسته بزیارت آن مریم صفتان می‌شتابند و ببرکت صدق نیت و ولای و مراد می یابند
منقول است که بعضی اناث را در حین زیارت حالتی روی میدهد که یکبار از تعلقات جسمانی و هوای
نفسانی مجرد شده مشاهده امور غیب و معاینه اسرار لاریب نمایند و در وجد آیند در آن هنگام
هرچه بر زبان ایشان جاری گردد هر آینه ظهور جلوه مشیت می پذیرد مزار ایشان در ارض سیانوکی
واقع است همدمی تخلص شریفه بانو زنی بود عفیفه از سادات جرجان واقعه در مملکت
ایران این غزل از منشآت ایشان دیده شد

من سوخته لاله رخانم چه توان کرد / واله شده سبز خطانم چه توان کرد
صد تیر بلا و ستم و جور رسیده / زان ناوک دلدوز نجانم چه توان کرد
مجنون صفت از عشق بتان زار و نزارم / دیوانه لیلی صفتانم چه توان کرد
جز نام تو ام هر نفسی ذکر دگر نیست / نامست شده چون روز زبانم چه توان کرد
ای همدمی از جور رقیبان ستم کار

بر عرش سپهر رفعت فغانم چه توان کرد
جامه کلکونی در آمدست در کاشانهٔ تم

و این بیت نیز از وی دیده شد
خیزای همدم که افتاد آتشی در خانه ام

حرف الیا

یاسمن بو زوجه میرزا عسکری دامغانی

از قرار مذکور چندی در کلبرکه دکن که در هندوستان واقع است توقف داشتند شوهرش در
انجا مرد و یاسمن با حرم سرای یکی از امرای دولت تیموریه بدهلی رفت و تا پایان عمر بعزت
و فراغت بسر برد خط ثلث و نسخ و شفیعا و نستعلیق را بخوبی مینوشت و این ابیات از وست

با آه و ناله کردم صید خود وحشی نگارانرا
بزور جذب کردم رام با خود کج کلاهانرا

بنوشیدم سحر که چون شراب بیریائی را
گرو کردم بجام می لباس پارسائی را

شدم همدم بمیخواران بخلوتخانهٔ حیرت
شکستم ساغر و پیمانهٔ زهد و ریائی را

گرفتم دامن صحرا شدم هم پیشهٔ مجنون
سبق آموز گشتم درس عشق بینوائی را

خاتمه

پس از ادای حمد و درود بقیاس بر هوشمندان صاحب خرد و ممیزان نیک و بد ظاهر است
که پر بهاتر زیوری که جمال کمال انسانیت را لایق و سزاوار فاخرتر خلعتی که بقامت قابلیت
آدمی موافق و برازنده است محاسبت و مطالعهٔ تواریخ و اشعار و مثنوی در تحصیل کمالات است
که در مجالس ارباب دانش سرمایهٔ بلندی و پیرایه کرامت و ارجمندی است و الحق مذاق جانرا
در سر خوان محامد و فضایل بجای نمک و دیدهٔ فهم و ادراک را در دید حقایق و دقایق بمنزلهٔ
عینک است فقرات عبارات در نوازش جانها هر یک زبانی است و جواهر کلمات در
خوردن غمها هر یک دندانی بنا برین حسب الامر سلالهٔ دودمان عزت و هستمان[?] تقا و خاندان
رفعت و احسان نیب اریکه حکمرانی و زینت بخش پایهٔ امارت و فرمان روائی نواب عالیه
عالیه شاهجهان بیگم الملقب به کرون آف انڈیا و رئیسه اعظم دلاور طبقهٔ اعلای
ستارهٔ هند حکمران بهوپال ادام الله اقبالها این طرفه مجموعه مسرت بخشا و بهجت افزا
مسماه به تذکرة الخواتین که مبنی بر ذکر خیرات حسان است بزیور طبع در آمد و در توصیف[?]

سفینه چند بیتی در تعریف بخاطر رسیده مرقوم گردید این طرفه سفینه که در وی کشتی
قماش معنی است گیرند بکف چو اهل فضلش چون کشتی نوح و کوه جودی است هر س
ز اهل حال بحق هر گوشه ز اهل قال نزیست هر صفحه ز قوت روح خوانی کز وی صد ع
توان زیست هر سطر معنی روان بخش جوئی که ز آب زندگانی است در پوست چ
نگنجد از شوق پر بسکه ز رنگ و بوی سخنیست هر صفحه ز شوخی معانی چون پرده چشم م
لیلی است امید که بدولت اقبال بمطالعه آن پردازند
و خاطر را از فواید آن بهره ور سازند بحق الحق
والنبی المطلق بتاریخ شهر ربیع الاولی
سنه ۱۳۰۶ بخط اقل بندگان
میرزا احمدی شیرازی
بزیور طبع درآمد